



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران - دوره چهاردهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰
پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



فرهنگ توسعه در میانه فلسفه فرهنگ و انسان‌شناسی توسعه

رضا ماحوزی

تحلیل اجتماعی-فرهنگی عکس‌های شهری مبتنی بر ادراک شنیداری

محمد حسن پور

رنگ به مثابه امر سیاسی: تأملی زیبایی‌شناختی زبان‌شناختی

مجید آزادبخت، علی‌اصغر فهیمی‌فر، محمدرضا تاجیک

فرهنگ مالیّه: تحلیلی بر برداشت‌های فرهنگی از پول در نسل جوان

نعمت‌الله فاضلی، سعید شریفی، مریم طلالی

جستاری بر تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی در دوره

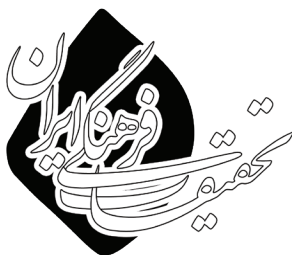
کرونا: مطالعه موردی دانشگاه کردستان

فرید عزیزی، زبیر محمدی پلبان‌آباد، حسین باقری

ریشه‌ها و پیامدهای پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی: مطالعه موردی شهروندان استان ایلام

علی فیض‌اللهی، خلیل کمربیکی





فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

پیاپی ۵۵، دوره چهاردهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰
امتیاز: ۳/۲۶۰۴
کمیسیون نشریات وزارت عتف
۱۳۸۷/۰۳/۲۹
تاریخ انتشار: مهرماه ۱۴۰۰

هیئت تحریریه

یوسف اباذری، دانشیار دانشگاه تهران؛ حسن بشیر، استاد دانشگاه امام صادق (ع)؛ علی بهداد، استاد دانشگاه کالیفرنیا؛ محمدسعید ذکایی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی؛ جبار رحمانی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ یان آرت شولته، استاد دانشگاه وارویک؛ محمود شهابی، دانشیار دانشگاه شیراز؛ رضا صمیم، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ سیدسعیدرضا عاملی، استاد دانشگاه تهران؛ حمید عباداللهی چندانق، دانشیار دانشگاه گیلان؛ عباس کاظمی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ ویلیام دی کلمن، استاد دانشگاه مک مستر؛ مسعود کوثری، دانشیار دانشگاه تهران؛ سومان گوپتا، استاد دانشگاه این لندن.

داوران این شماره

محمدسعید ذکایی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی؛ جبار رحمانی، استادیار انسان‌شناسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ رضا صمیم، دانشیار جامعه‌شناسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ موسی عنبری، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ عباس کاظمی، دانشیار جامعه‌شناسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ افسانه کامران، استادیار پژوهش هنر، دانشگاه خوارزمی؛ رضا ماحوزی، دانشیار فلسفه علم، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ مینا محمدی وکیل، استادیار هنر، دانشگاه الزهراء؛ بهار محمدی حنارود، استادیار علوم ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبایی؛ سیدهادی مرجانی، استادیار جامعه‌شناسی، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مصطفی مهرآیین، استادیار جامعه‌شناسی فرهنگ، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور؛ نعمت‌اله فاضلی، استاد انسان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صفحه‌آرا: سعید عباسی
ویراستار انگلیسی: دکتر شکیل احمد

کارشناس فصلنامه: مهناز شاه‌علی‌زاده
ویراستاران: سمیه صالح‌نیا

پایگاه‌های نمایه‌کننده



DOAJ DIRECTORY OF
OPEN ACCESS
JOURNALS

« مقالات منتشرشده در فصلنامه «تحقیقات فرهنگی ایران» صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشگاه نیست.
« دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.jicr.ir) امکان‌پذیر است.

صاحب امتیاز

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول و سردبیر

حسین میرزایی

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴
تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷ داخلی ۲۶۲ / پست الکترونیکی: info@jicr.ir / وب‌گاه: www.jicr.ir
قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله باید در زمینه مطالعات فرهنگی ایران و در راستای موضوعات و اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد؛
۲. قبلاً در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نشر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. مقاله طبق شیوه‌نامه مندرج در بخش «راهنمای نویسندگان» در سایت تنظیم و در قالب word 2010 بارگزاری گردد.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود. ارائه چکیده گسترده به زبان انگلیسی نیز ضروری می‌باشد.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۵، ۲۰۰۳).
۹. دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

کتاب	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب (شماره چاپ؛ مترجم). محل انتشار: نام انتشارات. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
	Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). <i>Human communication: Motivation, knowledge and skills</i> (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.
مقاله در نشریه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان مقاله. نام نشریه، (دوره یا سال) شماره، صفحه. ابراهیم‌آبادی، حسین (۱۳۹۲). تأملی بر نسبت میان فناوری‌های اطلاعاتی با تغییرات در فرهنگ و مناسبات اجتماعی. تحقیقات فرهنگی ایران، ۶(۴)، ۱۰۶-۸۳. doi: 10.7508/ijcr/2013.24.004
	Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1122-1119
مقاله در کنفرانس	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه آغاز - صفحه پایان). محل نشر: نام ناشر. جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص). تهران: انجمن جیحون.
	Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In <i>Wandarna coowar: Hidden grief</i> . paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.
پایان‌نامه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان نامه منتشر نشده (مقطع)). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور. آجودانیان، فائزه (۱۳۹۲). بررسی تأثیر تبلیغات بر میزان مصرف‌گرایی در بین دانشجویان متأهل دانشگاه اصفهان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه یزد، یزد، ایران.
	Kassover, A. (1987). <i>Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals</i> (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.ijcr.ir می‌باشد.
۱۱. چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران، سردبیر و هیئت تحریریه است و مدیریت علمی فصلنامه در ویرایش مطلب آزاد است؛
۱۲. مسئولیت مطالب مقاله و اتقان علمی آن و سایر موارد جانبی بر عهده نگارنده است.

فهرست مقالات

فرهنگ توسعه در میانه فلسفه فرهنگ و انسان‌شناسی توسعه

رضا ماحوزی / ۱

تحلیل اجتماعی-فرهنگی عکس‌های شهری مبتنی بر ادراک شنیداری

محمد حسن‌پور / ۲۷

رنگ به مثابه امر سیاسی: تأملی زیبایی‌شناختی-زبان‌شناختی

مجید آزادبخت، علی اصغر فهیمی‌فر، محمدرضا تاجیک / ۵۷

فرهنگ مالیه؛ تحلیلی بر برداشت‌های فرهنگی از پول در نسل جوان

نعمت‌الله فاضلی، سعید شریفی، مریم طلانی / ۸۵

جستاری بر تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی

در دوره کرونا؛ مطالعه موردی دانشگاه کردستان

فرید عزیزی، زبیر محمدی بلبان‌آباد، حسین باقری / ۱۱۹

ریشه‌ها و پیامدهای پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی: مطالعه موردی شهروندان

استان ایلام

علی فیض‌اللهی، خلیل کمربگی / ۱۵۱



فرهنگ توسعه در میانه فلسفه فرهنگ و انسان‌شناسی توسعه

رضا ماحوزی^۱

دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۴؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

چکیده

توسعه در معنای جدید آن، نیازمند فرهنگ ویژه خود است؛ به این معنا که از بطن فرهنگ خاصی برمی‌خیزد و همین فرهنگ، حامی و پشتوانه آن است. برپایه این سخن، هر کشوری که شکلی از شکل‌های توسعه را دنبال کند، به ناچار باید زمینه فرهنگی آن را نیز فراهم کند و فرهنگ آن را بسازد؛ درغیراین صورت، توسعه به ضد خود تبدیل می‌شود. اما تحول فرهنگی معطوف به توسعه، گاهی با حذف برخی از مؤلفه‌های فرهنگی ازپیش موجود همراه می‌شود. انسان‌شناسی فرهنگی - که فرهنگ در معنای عام آن را مطالعه می‌کند - درصدد این است که ازیک‌سو، با پذیرش اصل نسبیت‌گرایی فرهنگی، تکرر فرهنگ‌ها را به رسمیت بشناسد و ازسوی دیگر، بنا به اقتضاهای توسعه، ملزومات فرهنگی توسعه را درنظر بگیرد و با نگاهی ارزش‌گذارانه درباره فرهنگ‌ها قضاوت کند. این کوشش که به شاخه جدیدی از انسان‌شناسی به نام انسان‌شناسی توسعه انجامیده است، تلاش می‌کند به کمک منطق بومی‌های فرودست، فرادستان توسعه‌گرا را به چالش بکشد و آن‌ها را متوجه پیامدهای تصمیم‌های شتاب‌زده‌شان کند. این نوشتار درصدد است، چالش پیش‌روی انسان‌شناسی فرهنگی در جمع این دو مؤلفه را تشریح و راه‌حل‌های پیشنهادشده را تحلیل کند. انسان‌شناسی در شرایط امروزی ازیک‌سو در پی ایجاد پیوند میان واقعیت‌های چندگانه جهان انسانی است و ازسوی دیگر، برای حفظ تکرر فرهنگی به مثابه منبع ذخیره خلاقیت فرهنگی تلاش می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، توسعه، فرهنگ توسعه، نسبیت‌گرایی فرهنگی، انسان‌شناسی فرهنگی، تکررگرایی فرهنگی، واقعیت‌های چندگانه، انسان‌شناسی توسعه

۱. دانشیار فلسفه علم، گروه مطالعات فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران

mahoozi@iscs.ac.ir ✉

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مقوله‌های زندگی بشر، فرهنگ است. مفهوم فرهنگ، یک برساخته تحلیلی است که به ما کمک می‌کند، بخش‌ها و اجزایی از واقعیت زندگی را در قالب این مفهوم برجسته کنیم، به آن بیندیشیم، و برای آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم. اصل مورد توافق تمام پژوهشگران حوزه فرهنگ این است که فرهنگ بر شخصیت افراد و جامعه مسلط است و اثری انگیزاننده و هنجاری دارد. این سیطره و اثرگذاری، اصلی‌ترین کارکرد فرهنگ در تداوم و همبستگی میان افراد یک جامعه، در قالب باورهای مشترک، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، معیارها، و الگوهای رفتاری است (پهلوان، ۱۳۸۲، ۱۳). در بیانیه یونسکو درباره فرهنگ، چنین بیان شده است:

این فرهنگ است که به انسان امکان واکنش در مقابل خود را می‌دهد، ما را از زیست بشری مان آگاه می‌کند، و زیست عقلانی، قضاوت نقادانه، و احساس تعهد اخلاقی به ما می‌بخشد. از طریق فرهنگ است که انسان خود را تعریف می‌کند، به خودآگاهی می‌رسد، ضعف‌های خود را می‌پذیرد، از موفقیت‌هایش می‌پرسد، به ابزارهای جدید دست می‌یابد، و آثار جدیدی خلق می‌کند که به واسطه آن‌ها، محدودیت‌های خود را برطرف کند (به نقل از: صالحی امیری، ۱۳۸۶، ۲۷).

این اصل، به اندازه‌ای اهمیت دارد که کروبر و وایت، فرهنگ را پدیده‌ای مستقل از افراد و اشخاص در نظر گرفته و این‌گونه بر عاملیت آن تأکید کرده‌اند (صالحی امیری، ۱۳۸۶، ۴۲). این سخن، به این معنا است که چون فرهنگ - به عنوان پدیده‌ای نامحسوس - سمت و سوی افکار و کردار افراد و جامعه را مشخص می‌کند، هرگونه تصمیمی برای تغییر اندیشه و رفتار افراد و جامعه، نیازمند تغییر در بنیان‌های فرهنگ حاکم است، که این خود، مسئله بسیار پیچیده‌ای است (ماحوزی، ۱۳۹۲).

در اینجا لازم است، بین انسان‌شناسی توسعه^۱ - که توسعه را به عنوان سوژه خود مطالعه می‌کند - و انسان‌شناسی توسعه‌ای^۲ - که بیانگر نقش انسان‌شناسی در تحقق توسعه است و ما را با انسان‌شناسی کاربردی روبه‌رو می‌کند - تفکیک قائل شویم (بینید ادلمان و هاگروود^۳،



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۲

دوره ۱۴، شماره ۳
پاییز ۱۴۰۰
پیاپی ۵۵

1. anthropology of development
2. development anthropology
3. Edelman and Haugerud



۲۰۰۵)؛ اولی، برای ساحتی از انسان‌شناسی اصالت قائل می‌شود که تحلیل‌های خود را مستقل از برنامه‌های توسعه ارائه می‌دهد، و دومی بر رابطه انسان‌شناسی و توسعه و حل چالش‌های بین تلقی‌های کلاسیک از فرهنگ و اقتضاها توسعه متمرکز می‌شود.

باین حال، هر دو گرایش بر این نظرند که رفتارها، نتیجه فرهنگ‌های مشخص و ویژه‌ای است و در فقدان این زمینه فرهنگی نمی‌توان به فهم چستی رفتارهای یادشده دست یافت. به بیان روشن‌تر، فرهنگ نه تنها رفتارهای موجود را هدایت و ساماندهی می‌کند، بلکه زمینه‌های لازم را برای رفتارهای ممکن و احتمالی آینده نیز فراهم می‌کند. به همین سبب، نه تنها کنش‌های فعلی افراد از فرهنگ تأثیر می‌پذیرد، بلکه کنش‌های محتمل آینده و واقعیتی که در آینده نیز ساخته می‌شود، متأثر از فرهنگ و امکان‌های درونی آن است؛ به عنوان مثال، ماکس وبر، سرمایه‌داری را نتیجه دگرگونی فرهنگی در نوعی ساختار مذهبی خاص، و دو توکویل^۱، نظام سیاسی آمریکا را نتیجه گرایش فرهنگی آن به دموکراسی دانسته است. همچنین، بانفلد، ریشه‌های فرهنگی فقر و سلطه‌جویی در جنوب ایتالیا را به عنوان نمونه‌ای که به تمام دنیا قابل تسری است، بررسی کرده است (هریسون، ۱۳۸۳، ۳۹) و لاندس نیز فرهنگ و اقتصاد را به هم وابسته دانسته و بر این نظر است که تغییر در یکی از آن‌ها، به تغییر در دیگری می‌انجامد. وی برای تأیید ادعای خود، از وضعیت فرهنگی و اقتصادی تایلند قدیم و جدید نمونه‌هایی آورده است. به نظر او، جوانان چند نسل پیش تایلند، سال‌های متمادی از عمرشان را صرف مناسک مذهبی در معابد بودا می‌کردند و پس از پالایش روح و روان خود، در فعالیت‌های سنتی اقتصادی شرکت می‌کردند، اما امروزه مردان جوان تایلندی، تنها چند هفته را صرف آموختن مسائل مذهبی می‌کنند و بی‌درنگ به جهان مادی باز می‌گردند و همین امر سبب شده است که تایلند با سرعت چشمگیری پیشرفت کند (لاندس، ۱۳۸۳، ۶۳-۶۲). به بیان روشن‌تر، توسعه مدرن غربی، محصولی از دل فرهنگ همان تمدن است؛ بنابراین، اگر بخواهیم با این دیدگاه به توسعه در کشورهای دیگر نگاه کنیم (روندی که معمولاً پیموده شده و می‌شود) گرفتار نقاط کور آن و در نتیجه بدفهمی یا فهم ناقص از فرهنگ‌های دیگر خواهیم شد (ببینید ادلمان و هاگروود، ۲۰۰۵).

1. Alexix de Tocqueville



با وجود تأکید بسیاری از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان، انسان‌شناسی فرهنگی به‌منظور دوری از نتایج این ادعا، پیوند فرهنگ و توسعه را با نگاهی انتقادی بررسی می‌کند. این مخالفت تا حد بسیار زیادی، به تعهد این شاخه علمی به تکثرگرایی فرهنگی مربوط می‌شود؛ ازاین‌رو، انسان‌شناسان فرهنگی تلاش می‌کنند با تعبیرهای فراوانی، بر نسبیت پیوند فرهنگ و توسعه و در نتیجه، لزوم احترام به فرهنگ‌های بومی و در مقابل، توسعه جهانی و جهانی شدن توسعه، تأکید ورزند. به‌منظور تشریح موضع انسان‌شناسی فرهنگی در تقابل با نزاع پیروان پیوند ضروری فرهنگ و توسعه و در نتیجه، لزوم تغییر و تعدیل فرهنگ‌ها با نظر به توسعه سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، لازم است نخست، مفهوم علمی فرهنگ در انسان‌شناسی فرهنگی تعریف و بررسی شود و سپس، چستی چالش پیش‌روی انسان‌شناسان درباره نسبت فرهنگ و توسعه تحلیل گردد.

۱. مفهوم علمی فرهنگ در انسان‌شناسی فرهنگی

مفهوم فرهنگ، مفهوم مرکزی و نقطه ثقل انسان‌شناسی فرهنگی است. این علم، حول این مفهوم در مطالعه جوامع غیرغربی سامان یافته و رشد کرده است. تیلور^۱، انسان‌شناس انگلیسی، با نگارش کتاب «فرهنگ ابتدایی»، مفهوم فرهنگ را در معنای علمی تازه‌ای به‌کار برده است. او با نشان دادن دو واژه «فرهنگ» و «ابتدایی» در کنار یکدیگر، درک عام‌تری از فرهنگ به‌عنوان تمام ویژگی‌ها و پدیده‌های زندگی و شیوه‌های زیست بشری ارائه داده است؛ به‌گونه‌ای که هر قومی، حتی اقوام ابتدایی، به‌دلیل سبک و شیوه خاص زندگی خود، دارای فرهنگ هستند. براین‌اساس، وی فرهنگ را «مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از دانش، عقاید، هنرها، اخلاق، رسوم، و سایر یافته‌های اجتماعی انسان» تعریف کرده است (کوش، ۱۳۸۱، ۱). این تعریف فرهنگ در فضای اروپای آن زمان، نوعی تخطی از برداشت نخبه‌گرایانه از فرهنگ و اختصاص آن به اقشار بالادست غربی بود.

در برداشت تیلور، فرهنگ و تمدن — که در اینجا به یک معنی به‌کار رفته‌اند — در رویکردی توصیفی و نه دستوری و ارزشی، به‌عنوان کل پیچیده‌ای متشکل از شناخت‌ها،

1. Edward Burnet Taylor



باورها، حقوق، آداب و رسوم، و توانایی‌ها یا عادت‌های دیگری که انسان، به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند، در نظر گرفته شده است که اولاً ویژگی جمعی دارد، و ثانیاً، اکتسابی بوده و ارتباطی با میراث زیست‌شناختی و بیولوژیکی انسان ندارد (مور^۱، ۲۰۰۹: ۵-۸).

تیلور در «فرهنگ ابتدایی»، تمام اقوام را در پیشرفت فرهنگ سهیم دانسته است؛ به این معنا که اولاً انسان، موجودی فرهنگی است و بنابراین، تفاوتی ذاتی و سرچشمه گرفته از طبیعت و نژاد، میان انسان وحشی و انسان متمدن و یکتاپرست امروزی وجود ندارد و در نتیجه، مطالعه تاریخی انسان، نیازمند نسبت‌گرایی فرهنگی است و ثانیاً، میان فرهنگ پیشرفته امروزی و فرهنگ ابتدایی و نخستین، نوعی پیوستگی وجود دارد (پهلوان، ۱۳۸۲، ۵۰-۴۹). تیلور، خود با روش مطالعه تطبیقی، فرهنگ‌های خاص را مطالعه کرده است تا بتواند تقدم و تأخر و بهره‌مندی فرهنگ‌ها از یکدیگر را نشان دهد. او با توجه به تجربه‌های میدانی‌ای که به همراه یک باستان‌شناس درباره فرهنگ‌های باستانی در مکزیک داشت، رویکرد نظری خود به فرهنگ را تدوین کرده است (مور، ۲۰۰۹). هرچند این رویکرد، همچنان از تلقی خطی و تکاملی فرهنگ تأثیر می‌پذیرد، ولی برخلاف نژادپرستان و برخی از اندیشمندان و افراط‌گرایان مدرن، اولاً فرهنگ را پدیده‌ای عام در نظر گرفته است؛ به گونه‌ای که برپایه آن، اقوام اولیه و نخستین نیز با فرهنگ هستند و ثانیاً، همین اقوام اولیه و اقوام غیراروپایی دیگر را نیز در فرایند پیشرفت فرهنگ سهیم دانسته است؛ براین اساس، تیلور، علم انسان‌شناسی فرهنگی را به طور رسمی بنا نهاده است.

پس از شروع این جریان، بواس^۲ نیز با مطالعه مستقیم اسکیموها و سرخ‌پوستان (همچون تیلور)، عامل تفاوت بنیادین میان گروه‌های انسانی را فرهنگ دانست و برداشت نژادپرستانه رایج درباره تفاوت‌های بشری را مردود اعلام کرد. در مقابل، وی با نفی مکتب اصالت تکامل خطی و روش مطالعه تطبیقی تیلور، با هرگونه کلیت‌نگری در ملاحظه فرهنگ اقوام، مخالفت، و به جای آن، بر نسبت فرهنگی^۳ به معنای دقیق و کامل این واژه، تأکید کرد. به نظر او، چون هر فرهنگی با فرهنگ‌های دیگر متفاوت است، پژوهشگر نباید

1. Moore

2. Franz Boas

3. cultural relativism



فرهنگ‌های دیگر را برپایه مقوله‌های ذهنی فرهنگ خود مطالعه کند. براین اساس، لازم است هر فرهنگ را در ارتباط با کلیتی که به آن پیوسته است — یعنی بستر فرهنگی آن — درک و مطالعه کرد. روش وی که با نام تک‌نگاری (مونوگرافی) شناخته می‌شود، گویای ملاحظه توصیفی و موردی دقیق فرهنگ‌ها از طریق حضور مستقیم و طولانی مدت پژوهشگر در بطن آن فرهنگ است (ببینید کوش ۱۳۸۱، ۳۵-۳۱).

بوآس با طرح مفهوم خاص‌گرایی فرهنگی، تأکید خود بر خاص‌بودگی هر فرهنگ، تاریخ، و میرایی آن را نشان داده است. این ایده، به این معنا است که نمی‌توان قواعد و آموزه‌های ناشی از یک فرهنگ را به فرهنگ‌های دیگر تعمیم داد، زیرا هر عنصر و ویژگی فرهنگی در بستر خود معنادار است (مور، ۲۰۰۹: ۳۳-۳۵). در نشست ۱۹۸۲ یونسکو که در مکزیکوسیتی برگزار شد، مفهوم فرهنگ با توجه به ملاحظات انسان‌شناختی آن، این‌گونه تعریف شد:

کنفرانس معتقد است، در گسترده‌ترین دریافت، می‌توان فرهنگ را کلیتی دانست مرکب از ویژگی‌های خاص مادی، معنوی، فکری، و احساسی که شاخصه یک جامعه یا گروه است. فرهنگ، نه تنها هنرها و آثار مکتوب یک جامعه، بلکه حالت‌های زندگی، حقوق بنیادین افراد، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها، و باورهای آن جامعه را دربر می‌گیرد (به نقل از: صالحی امیری، ۱۳۸۶، ۲۷).

این نگرش انسان‌شناختی به فرهنگ، در پی خروج از معیارهای تکامل‌گرایانه تفکر غربی در مطالعه دیگری است؛ نگاهی که دیگری را در نردبان تمدن، هم پایین‌تر از غرب می‌دانست و هم در مسیری که سرانجام باید به غرب برسد؛ بنابراین، در این نگاه، غرب به‌طور ضمنی و ناخودآگاه، معیار هرگونه فهم و نقد فرهنگی دیگران به‌شمار می‌آید؛ معیاری که انسان‌شناسی همیشه تلاش کرده است آن را — به‌ویژه در برنامه‌های توسعه و مطالعات توسعه — نقد کند.

حال با توجه به تعریف علمی فرهنگ نزد تیلور و بوآس و انسان‌شناسان دیگر می‌توان گفت، چون «انسان بودن» به معنای «فرهنگ داشتن» است، نمی‌توان هیچ قوم و انسانی را کم‌بهره از فرهنگ، یا بی‌فرهنگ خطاب کرد (پهلوان، ۱۳۸۲، ۴۲؛ آشوری، ۱۳۸۱، ۱۲۷ و ۱۲۹). این تأکید به این سبب است که در برداشت یادشده، منشأ فرهنگ، رفع نیازهای اولیه



آدمی است و انسان‌ها برای رفع نیازهای زیستی و اولیه خود، آداب، عادت‌ها، و نظام‌های فرهنگی فراوانی را طراحی کرده‌اند تا بتوانند به زیست خود ادامه دهند (ر.ک: ماحوزی، ۱۳۹۲، ۱۰۱). به بیان روشن‌تر، فرهنگ را می‌توان به مثابه راهبردهایی دانست که آدمی آن‌ها را در طول تاریخ و در بستر زندگی خود، ساخته است تا از یک سو، بتواند نیازها و غرایز حیوانی‌اش را در مسیری اجتماعی هدایت و مهار کند و از سوی دیگر، به این نیازها به شیوه‌ای فرهنگی پاسخ دهد. باید توجه داشت که هرچند به تعبیر مالدینوفسکی، خود این منطق فرهنگی برای رفع نیازهای اولیه، سبب شکل‌گیری نیازهای دوم و نیازهای متعالی در انسان می‌شود، نکته اصلی این است که راهبردهای هر فرهنگی برای کنترل و رفع نیازها در همه سطوح، ویژه آن فرهنگ بوده و لزوماً قابل تعمیم نیست (مالدینوفسکی، ۱۳۷۹). به این معنا، فرهنگ بـا در نظر گرفتن تمام تنوع‌ها و تفاوت‌ها همچون سایه آدمی، در تمام دوره‌های تاریخ حضور داشته و بالیده است:

در مرحله نخست باید گفت که ارضای نیازهای اولیه یا ارگانیک انسان، نیازمند کارکرد حداقل وضعیت‌هایی است که فرهنگ، تابع آن است؛ به این معنا که مشکلات ناشی از نیازهای غذایی، باروری، و بهداشتی انسان باید حل شوند. برآورده کردن این نیازها، مستلزم ایجاد محیطی جدید یا مصنوعی است. محیط جدید که در واقع چیزی جز فرهنگ نیست، باید به طور دائم تجدید، مراقبت، و اداره شود (مالدینوفسکی، ۱۳۷۹، ۶۲).

به نظر انسان‌شناسان، این تبدیل وضعیت از انطباق با محیط طبیعی به انطباق فرهنگی، پانزده میلیون سال طول کشیده و خود را به صورت عقب راندن غرایز به نفع صورت تکامل یافته‌تری از فرهنگ، نشان داده است (کوش، ۱۳۸۱، ۶).

۲. چالش فرهنگ و توسعه

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های برنامه توسعه در قرن بیستم، مفروضات تکامل‌گرایانه‌ای است که در بطن آن‌ها نهفته است. این مفروضات، سبب نگاهی نخبه‌گرایانه و از بالا به عناصر فرهنگی شده است؛ به این ترتیب که مقوله فرهنگ بالا و فرهنگ پایین در بنیاد و پیش‌زمینه برنامه‌های توسعه قرار گرفته و برپایه این تفکیک نخبه‌گرایانه و تکامل‌گرایانه، دوگانه با فرهنگ/



بی‌فرهنگ پیش کشیده شده است. این مسئله در توسعه و برنامه‌هایی که کارگزاران غربی یا متولیان غرب‌گرا در کشورهای غیرغربی انجام می‌دهند، به یک برداشت غیرتاریخی از فرهنگ توسعه و همچنین، نوعی گرایش ضمنی به تخریب و سرکوب فرهنگ سنتی خودی منجر شده است (اسکوبار، ۲۰۱۱^۱). به همین دلیل، به نظر برخی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان پارادایم سنتی توسعه، جهانی شدن اقتصاد، نیازمند ایجاد نظام فرهنگی خاصی است که همچون شرط توسعه به‌شمار می‌آید و از آن جدا نیست؛ خواه این همراهی را گام به گام یا به صورت تقدم فرهنگ بر توسعه در نظر بگیریم (ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۸۴، ۱۷)، به نظر این گروه، توسعه نیازمند فرهنگ ویژه‌ای است که به اصطلاح از آن با عنوان «فرهنگ توسعه» یاد می‌شود؛ فرهنگی که اجرای آن نیازمند فقدان موانع توسعه است.

به نظر پیروان دیدگاه یادشده، نظام ارزشی هر جامعه‌ای در مقابل برخی از اثرات و نتایج توسعه واکنش نشان می‌دهد. حال اگر این واکنش، بازدارنده باشد و نظام ارزشی یادشده در مقابل توسعه ظاهر شود، نظام فرهنگی دربردارنده این ارزش‌ها، نامتناسب با توسعه است و همچون مانعی در مقابل آن عمل می‌کند (اینگلهارت، ۱۳۸۳، ۱۸۲-۱۸۱)، اما اگر این واکنش، تأییدگر توسعه و مشوق آن باشد، از نظام فرهنگی دربردارنده این ارزش‌ها، به عنوان «سرمایه اجتماعی» یاد می‌شود (ر.ک: فوکویاما، ۱۳۸۳، ۲۰۶). به خوبی می‌توان در این برداشت از فرهنگ توسعه، نوعی رویکرد تاریخ‌زدایانه به فرهنگ توسعه را مشاهده کرد که فرهنگ توسعه را حقیقتی فراتاریخی می‌داند و فرهنگ‌های دیگر را با آن مقایسه می‌کند.

به نظر پیروان فرهنگ توسعه، با توجه به وضعیت آینده جهان و کم شدن فاصله‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و... در قالب بازار آزاد و دهکده جهانی و به بیان دیگر، جهانی‌سازی، لازم است موانع توسعه، اعم از موانع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و... از بافت فرهنگی کشورها و ملت‌ها حذف و ارزش‌های جهان‌شمول و مورداتفاقی که می‌تواند ضامن توسعه پایدار و یکسان تمام کشورهای جهان باشد، جایگزین آن شود. آنچه در سال‌های اخیر، با عنوان اصلاح وضعیت فرهنگی برخی از کشورهای سنتی، جهانی‌سازی، پیشرفت، و توسعه پایدار آن‌ها مطرح شده و نهادهای بین‌المللی‌ای مانند بانک جهانی،



سازمان ملل، و کشورهای توسعه‌یافته نیز بر اهتمام به آن‌ها تأکید دارند، ناظر به همین فرض است. نتیجه این اقدام، حذف یا به‌حاشیه رانده شدن تمام یا دست‌کم برخی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده و قدیمی یک فرهنگ و آمدن مؤلفه‌های جدید از فرهنگ‌های همسوی توسعه است. البته این خروج و ورود ارزش‌های فرهنگی در یک بدنه فرهنگی، نه پدیده‌ای ساده و آسان است و نه اندیشمندان حوزه فرهنگ و اجتماع درباره آن اتفاق نظر دارند. تجربه پژوهش‌های توسعه نشان داده است که برنامه‌های توسعه، به دلیل لحاظ نکردن بافت و زمینه کشورهای غیرغربی، درنهایت، منجر به توسعه آن‌ها نشده، بلکه در مواردی سبب فروپاشی اجتماعی و بحران‌های اقتصادی و سیاسی در آن‌ها شده است (ازکیا و غفاری، ۱۳۹۳).

برپایه دیدگاه‌های انتقادی اخیر، ایده جهانی شدن فرهنگ یا فرهنگ جهانی، بیانگر مرحله‌ای متأخر در نظام سرمایه‌داری است که به آن «سرمایه‌داری فرهنگی» گفته می‌شود. در این مرحله، منطق سرمایه‌داری به عرصه فرهنگ، به مثابه آخرین سپهر استثمار اقتصادی، هجوم آورده و در نتیجه، منطق اقتصادی را بر منطق فرهنگ نیز تحمیل کرده است. سرمایه‌داری فرهنگی، روی دیگر فرهنگ توسعه است که منتقدان، آن را نه لزوماً یک پیشرفت مثبت، که به شیوه انتقادی مورد نظر قرار داده‌اند.

برکنار از بحث‌های بسیار پیچیده و مفصل درباره آشتی‌ناپذیری سنت و تجدد و در نتیجه، فرهنگ‌های سنتی و فرهنگ یا فرهنگ‌های مدرن (دوکوستر، ۱۳۸۱، ۷۳-۷۲؛ ماحوزی، ۱۳۹۲، ۱۱۱)، انسان‌شناسی فرهنگی با هرگونه یکسان‌سازی و حذف تنوع‌های فرهنگی مخالف است. انگیزه اصلی این مخالفت، به ماهیت و هدف اصلی انسان‌شناسی فرهنگی مربوط می‌شود، زیرا انسان‌شناسی فرهنگی از آغاز، خود را از قضاوت و داوری درباره فرهنگ‌ها برکنار داشته است و اساساً «محتوایی کاملاً توصیفی دارد و از هرگونه موضع‌گیری اصولی به دور است» (پهلوان، ۱۳۸۲، ۱۱۲). هرچند دیدگاه‌های متأخر انسان‌شناسی نیز بر تفسیر و تبیین تأکید دارند، انسان‌شناسی هنگام توصیف میدان، به اتکای تجربه دور و ترکیب آن با تجربه نزدیک، می‌تواند تحلیل عمیقی از یک فرهنگ و روندهای آن ارائه دهد (گریتر^۱، ۱۹۹۵).



گیرتز در تلاش‌های خود برای تحلیل فرهنگ، همواره بر تنوع شکل‌های فرهنگ و منطق بنیادین آن‌ها تأکید کرده و به همین سبب، از انواع مدرنیته بحث کرده است. او در توضیح تاریخ مدرنیته — که در غرب شروع شد — از فراگیر شدن آن و توسعه شکل‌های محلی آن بحث کرده است؛ فرایندی که ناگهان به ظهور ملت‌های جدید انجامید و نام‌نوسازی یا توسعه را به خود گرفت. گیرتز به تکرر معنایی این فرایند و همچنین، به ساده‌انگاری آن در اینکه به سادگی می‌توان توسعه یافت، اشاره کرده است (گیرتز، ۱۹۹۵، ۱۴۰-۱۳۹). او نیز منتقد تقلیل‌گرایی در تعریف توسعه و مصداق‌ها و معیارهای واحد و خاص آن است. بنابه همین انگیزه، برخی از انسان‌شناسان، از جمله رابرت ادگرتن^۱، با نفی رابطه فرهنگ و توسعه تلاش کرده‌اند، استدلال موافقان فرهنگ توسعه را رد کنند (هریسون، ۱۳۸۳، ۴۰). این انسان‌شناسان که به نسبیت‌گرایی فرهنگی معتقدند، بر این نظرند که «هر فرهنگ، مشخص‌کننده اهداف و اصول اخلاقی خاص خود است و نمی‌توان آن را در قبال اهداف و اصول اخلاقی فرهنگی دیگر ارزیابی کرد» (هریسون، ۱۳۸۳، ۴۵-۴۴).

این سخن، به این معنا است که پیروان فرهنگ توسعه، فرهنگ‌های دیگر را از چشم‌انداز توسعه و ارزش‌های فرهنگی مناسب آن، ارزیابی، و درباره آن‌ها داوری کرده‌اند؛ درحالی‌که غربی‌ها حق ندارند فرهنگ‌های دیگر را برپایه ارزش‌های موردپذیرش خود، تغییر دهند یا حتی مسخره کنند، یا درباره آن‌ها اظهار نظر کنند. به بیان روشن‌تر، انسان‌شناسی فرهنگی بر این نظر است که در پس گفتمان‌های توسعه، نوعی رابطه قدرت میان فرهنگ غرب و غیرغرب وجود دارد که برپایه آن، فرهنگ غربی می‌خواهد خود را بر آن‌ها تحمیل کند. به همین دلیل، در انسان‌شناسی فرهنگی، بحثی طولانی بر سر شیوه‌های تفکر و انواع ذهنیت وجود دارد که نشان می‌دهد لزوماً یک نوع تفکر و فرهنگ، آن‌هم از نوع غربی نیست که درست است، بلکه شیوه‌های پرشماری از زندگی، فرهنگ، اندیشه، و اندیشیدن (فکر کردن، احساس کردن، و عمل کردن) وجود دارد (اریکسون^۲، ۲۰۱۱، ۲۳۳). این مقاومت به حدی بود که انجمن انسان‌شناسی آمریکا در سال ۱۹۴۷ با تصویب بیانیه حقوق بشر

1. Robert Edgerton

2. Erikson



مخالفت کرد، زیرا به عقیده آنان، بیانیۀ یادشده، نژادپرستانه و تبلیغ گر ارزش های دین مسیحیت است (نک: هریسون، ۱۳۸۳، ۴۶-۴۵). گلایزر^۱ نیز خودبرتربینی فرهنگ غرب را نکوهش کرده و در این باره مدعی است که هرچند ضوابط اخلاقی شیوۀ زندگی وجود دارد، اما هیچ دلیلی برای برتری اصول اخلاقیات غربی بر اخلاقیات مردم دیگر جهان وجود ندارد. به نظر او، حتی جوامع اروپایی و آمریکای شمالی نیز دچار کمبودهای اجتماعی، اخلاقی، روحی، و سیاسی فراوانی هستند. همچنین، در بسیاری از فرهنگ های پیشرفته، اندیشمندان و فیلسوفان در شرایط نامناسبی زندگی می کنند (گلایزر، ۱۳۸۳، ۲۹۳-۲۹۲). وی دلیل روان شناختی خودبرتربینی را پیشرفت مادی و فناوریۀ غرب نسبت به ملت ها و کشورهای دیگر دانسته و انگیزۀ اصلی انسان شناسی فرهنگی را مقابله با این تعصب های میهن پرستانه و به بیان روشن تر، قوم پرستی دانسته است (گلایزر، ۱۳۸۳، ۳۰۰). به همین سبب، نگاه انتقادی انسان شناسی فرهنگی، نه تنها در مورد منطق و نحوه درک جوامع دیگر، بلکه در نقد خود غرب نیز دیده می شود.

انسان شناسان فرهنگی در حیطۀ پژوهش های تاریخی خود تلاش کرده اند، مفهوم تاریخ در سنت غربی را نقد کرده و نشان دهند که این مفهوم در خود غرب نیز به شکل های متنوع و پرشماری درک، روایت، و بازنمایی شده است؛ بنابراین، نمی توان آن را به درک خاصی از مفهوم تاریخ و پیامدهای علی و اخلاقی آن محدود کرد. هستراپ^۲ در این باره می نویسد: «درک خاص غربی از تاریخ، آن را به مثابه شیوۀ ای از آگاهی تعریف کرده که فرض می گیرد، تغییرات اجتماعی باید همگن، مداوم، و خطی باشند» (هستراپ، ۱۹۹۲، ۲-۱). به نظر هستراپ، برخلاف انسان شناسی معمول- که «دیگری» را از تاریخ «ما» حذف کرده و آن را در یک زمان دیگر قرار داده است (همان)- در انسان شناسی فرهنگی، با در نظر گرفتن امکان انواع زمان، دیگر نمی توان گفت، جامعه ای از تاریخ بیرون افتاده است. او در ادامه توضیح می دهد که چگونه اروپایی ها در تحلیل های خود در مورد تاریخ، در پی این بوده اند که مردم غیراروپایی را در منطق خاص اروپایی خود در تاریخ جهان سهیم کنند. هرچند

1. Glazer

2. Hastrup



این عملکرد بر تاریخ اروپا و جهان مؤثر بوده است، اما لزوماً به معنای این نیست که درک یگانه‌ای از تاریخ در جهان شکل گرفته است و وجود دارد. هسترپ سرانجام تأکید می‌کند، نباید غیروپایی‌ها را به قالب تاریخ خودمان درآوریم، بلکه باید اجازه دهیم، آن‌ها در منطق و تاریخ خودشان ایفای نقش کنند (همان).

در این نگاه، بهتر می‌توان مسئله نسبیت‌گرایی فرهنگی را فهمید و توضیح داد. به نظر انسان‌شناسان، اصل نسبیت‌گرایی فرهنگی به ارزش‌های مردمان و ملت‌های دیگر در راستای حفظ هویت و حقوق انسانی آن‌ها احترام می‌گذارد و بر این نظر است که فرهنگ‌ها، منحصربه‌فرد هستند و مردم ساکن در آن‌ها توانایی‌های معرفتی و شناختی کاملاً متفاوتی دارند. دان اسپربر^۱، این وضعیت را «آپارتاید معرفتی» و ارنست گلنر^۲ آن را «آناشری معرفتی» نامیده است، زیرا به نظر آن‌ها، افراد در نظام‌های فرهنگی پرشمار، منطق، استنباط‌ها، و پردازش اطلاعات متفاوتی دارند (ادگرتون، ۱۳۸۳، ۲۵۷-۲۵۶).

این مسئله، پیشتر نیز در تاریخ انسان‌شناسی فرهنگی آمریکا و در نظریه‌های بوآس با عنوان «خاص‌گرایی فرهنگی» مطرح شده بود. او بر این نظر است که هر فرهنگی در تمامیت خاص خویش معنادار، و در همین تمامیت و خاص‌بودگی نیز قابل فهم است (فکوهی، ۱۳۸۱). به نظر انسان‌شناسان، ارزش‌های پرشماری که یک نظام فرهنگی را سامان بخشیده‌اند، معمولاً با هم سازگاری دارند و با یافتن چند استثنا به عنوان «مانع توسعه» نمی‌توان از ناسازگاری مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده یک نظام فرهنگی سخن گفت. به نظر آن‌ها، گذشته از یکپارچگی و آرامش چشمگیر جوامع بدوی و ابتدایی (ادگرتون، ۱۳۸۳، ۲۵۱)، تداوم و استمرار تاریخی یک نظام فرهنگی، خود دلیلی بر سازگاری مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن نظام است. البته این سخن به این معنا نیست که هیچ‌گونه ناسازگاری‌ای در مجموعه این نظام‌ها وجود ندارد، بلکه ممکن است بر اثر عوامل پرشماری از جمله برخی از دگرگونی‌های محیطی یا اجتماعی، برای مدتی برخی از مؤلفه‌ها و ارزش‌های فرهنگی، ناسازگار شوند، اما این ناسازگاری، استمرار نخواهد داشت و کلیت

1. Dan Sperber

2. Ernest Gellner



نظام فرهنگی می تواند در طول زمان این ناسازگاری را برطرف کند. بخش دیگری از این ناسازگاری، معلول ناتوانی انسان در اتخاذ تصمیم های مناسب برای حل مشکلات بزرگ است. این مسئله ای است که حتی امروزه نیز بسیار مشاهده می شود. شاید یکی از دلایل این اشتباه ها، نداشتن اطلاعات کامل و درست و تمرکز تصمیم گیرندگان بر خطرهایی است که به طور مستقیم افراد و جوامع را تهدید می کنند و در نتیجه، خطرهای دیگری که برخی از آن ها بسیار بزرگ هستند، نادیده گرفته می شوند. براین اساس، حتی دیده می شود که منطقی ترین افراد نیز، ادعاهای غیرمنطقی ای را طرح می کنند یا تصمیم هایی می گیرند که پیامدهایی بدتر از شرایط فعلی دارد (ادگرتون، ۱۳۸۱، ۲۶۱-۲۵۹). با توجه به این ضعف ها، گلizer از خود به عنوان یک «تکثرگرای فرهنگی» یاد می کند که به اصل کنفیسیوسی باور دارد:

یک پیرو کنفیسیوس معتقد است که اگر دنیای محسوس را از هر دیدگاهی بنگریم، ناقص به نظر می رسد. اگر هم زمان آن را از تمام دیدگاه ها ببینیم، آشفته است و اگر آن را از هیچ دیدگاه خاصی نبینیم، پوچ و تهی به نظر می رسد. من از بین ناقص، آشفته، و پوچ، ناقص را انتخاب می کنم؛ اگرچه به روش های گوناگونی برای مشاهده و ارزیابی جهان عقیده دارم. از میان ناکامل، غیرجامع، و پوچ بودن، من غیرجامع بودن را انتخاب می کنم؛ هرچند تفاوت های چشمگیری در مشاهده و ارزیابی جهان وجود دارد (گلizer، ۱۳۸۳، ۲۹۷-۲۹۶).

به نظر گلizer و پیروان این عقیده، حتی انسان های روزگار ما که از فرهنگ توسعه برخوردارند و به اصطلاح، بافرهنگ خوانده می شوند نیز اشتباه های فکری بسیاری مرتکب می شوند و از این رو، همیشه نقص هایی در جوامع وجود دارد.

در نتیجه دفاع انسان شناسان فرهنگی از تکثر فرهنگی و نفی قضاوت ارزشی در مورد فرهنگ های غیراروپایی -آمریکایی و همچنین، مبارزه با سوء تفاهم های نژادی و خودخواهی های اخلاقی و استعمار فرهنگی (گلizer، ۱۳۸۳، ۲۹۴؛ ادگرتون، ۱۳۸۳، ۲۵۶)، برخی از انسان شناسان طرفدار فرهنگ توسعه، دیدگاه های خود را تعدیل کرده اند. اما در مقابل، باور به نسبیت گرایی فرهنگی و تثبیت جایگاه «دیگری»، زمینه سوء استفاده را در کشورهای جهان سوم فراهم کرده است. این امر سبب شده است که برخی از انسان شناسان جدید، رویکرد بی تفاوتی در تحلیل و توصیف فرهنگ را نادرست دانسته و به



اتخاذ رویکردی ارزشی و قضاوتی روی آورند. این تغییر گرایش تاحدی است که برخی از انسان‌شناسان جدید، تمایل دارند، مفهوم فرهنگ را رد کنند، زیرا به نظر آن‌ها، «واژه فرهنگ، به گونه‌ای نامناسب و برای دفاع از شرایط حاکمان اقتدارگرا و اجازه دادن به آن‌ها برای دست زدن به قتل و خونریزی استفاده می‌شود» (گلیزر، ۱۳۸۳، ۲۹۴). بر همین اساس، آن‌ها دوباره به شعار توسعه فرهنگی — که یادآور شرایط قرن نوزدهم است — بازگشته‌اند. این گرایش با نقد رویکردهای سنتی، به نوعی پالایش فرهنگی می‌اندیشد. در اینجا، تلاش اصلی معطوف به فهم جهان‌های دیگر انسانی، و تلاش برای گفتگویی عمیق با جهان‌های یادشده برای رسیدن به خودآگاهی انتقادی درباره خویشتن است.

جدال بین این دو موضع، یعنی موضع طرفداران انسان‌شناسی فرهنگی و طرفداران رویکرد ارزشی، سبب توجه دو طرف به مقوله ارزش‌های جهان‌شمول فرهنگی و اخلاقی شده است. به نظر پژوهشگران حوزه فرهنگ، برخی از ارزش‌ها، از جمله اینکه «زندگی بهتر از مرگ است»، «سلامتی بهتر از بیماری است»، «رفاه بهتر از فقر است»، «آزادی بهتر از بردگی است»، «عدالت بهتر از بی‌عدالتی است»، «سواد بهتر از جهل است»، و...، مقبولیت همگانی و جهانی یافته‌اند. متناسب با این ارزش‌ها، اگر اثبات شود که برخی از ارزش‌های فرهنگی جوامع، مانع ارزش‌های یادشده و مانع توسعه آن‌ها است، تغییرات فرهنگی در این گونه جوامع توصیه شده است:

اگر برخی ارزش‌های فرهنگی، موانع بنیادین پیشرفت به‌شمار می‌آیند و اگر آن‌ها می‌توانند به توجیه مشکلات دشواری همچون فقر و بی‌عدالتی در جهان سوم کمک کنند، آن‌گاه هیچ جایگزینی برای انجام تغییرات فرهنگی وجود نخواهد داشت. درواقع، نباید به این موضوع از دریچه اقدامات غرب نگریست (هریسون، ۱۳۸۳، ۵۱).

متناسب با موضع اخیر و در راستای طرح مضمون‌های انسان‌شناسی توسعه، برخی از انسان‌شناسان جدید با نفی اصل سازگاری درونی مؤلفه‌های فرهنگ به‌عنوان ضابطه‌ای برای ارزشمندی و کارآمدی فرهنگ‌های سنتی، بر این نظرند که سازگاری، شرط بقای تمام فرهنگ‌ها است و نمی‌توان از آن به‌عنوان ضابطه‌ای برای خوب بودن برخی از ارزش‌ها استفاده کرد؛ به‌عنوان مثال، اگرچه ممکن است جادوگری، مزایایی داشته و با کلیت مجموعه



فرهنگی ای که در آن قرار دارد، سازگار باشد، تنها سازگاری، دلیلی بر درستی آن نیست؛ چنان که بنا به پژوهش کلاید کلاکهن و دوروتی لایتون^۱، جادوگری در قوم ناواها، سبب نوعی خشونت و تحمیل مصائب شدید به افراد بی گناه می شود (ادگرتون، ۱۳۸۳، ۲۵۴):

بنابراین، نباید فرض کرد که هر عقیده و عمل قدیمی یا مستمر باید در یک جامعه سازگار باشد. در عوض، باید فرض کرد که هر عقیده یا عملی می تواند در سلسله ای از ارزش های سازگار [و جهان شمول] رخ دهد. ممکن است این عقاید و اعمال، خنثی یا نسبتاً خوب باشند یا برای برخی افراد جامعه سودمند و برای برخی دیگر مضر باشد. گاهی اوقات نیز آن ها برای همه مردم مضر هستند (ادگرتون، ۱۳۸۳، ۲۲۶).

با توجه به آنچه مطرح شد، انسان شناسی فرهنگی که مایل است همچنان به نسبیت گرایی فرهنگی و احترام به هویت شخصی و فردی فرهنگ ها پایبند باشد، متوجه چالش و پارادوکس و تناقضی جدی است، زیرا از یک سو، بنابه اصل نسبیت گرایی، باید هرگونه قضاوت درباره فرهنگ ها را کنار بگذارد و از سوی دیگر، با توجه به توسعه و ملزومات آن، باید برخی از ارزش ها و مؤلفه های تشکیل دهنده فرهنگ های سنتی و غیرمتجدد- که به عنوان موانع توسعه عمل می کنند- را کنار بگذارد (داوری اردکانی، ۱۳۸۴، ۴۵؛ هریسون، ۱۳۸۳، ۴۶). به این معنا، گرایش جدید انسان شناسی فرهنگی به توسعه و ملزومات فرهنگی آن- که به اصطلاح، فرهنگ توسعه نیز خوانده می شود- چالش پیش روی انسان شناسی فرهنگی است. شاید از میان دیدگاه های گوناگون انسان شناسان، بیش از همه بتوانیم نظر هستراپ را که پیشتر نقل شد، بپذیریم مبنی بر اینکه بهتر است به دیگران اجازه دهیم فرهنگ و تاریخ خودشان را داشته باشند. مسئله اصلی برای انسان شناسی این نیست که نمی توان در مورد فرهنگ ها قضاوت کرد، بلکه این است که چه کسی باید معیار و مجری این قضاوت باشد. نقدی که انسان شناسی به این مسئله (قضاوت کردن) دارد، ناشی از این است که مفروض ارزیابی میان فرهنگ در تفکر غرب این است که سرانجام، خود را معیار بداند و دیگران را از زاویه دید خود و برپایه تصور و معیارهای خود وارد تاریخ کند.

1. Clyde Kluckhohn and Dorothea Leighton



چالش یادشده، هنگامی عمیق‌تر می‌شود که توسعه در معنای امروزی آن را تنها محصول فرهنگ معاصر غربی بدانیم و هرگونه تزریق ارزش‌های متناسب با آن به نظام‌های فرهنگی سنتی و غیرغربی را بی‌فایده یا ناسازگار به‌شمار آوریم. برپایه چنین برداشتی، ورود عناصر فرهنگ غرب به نظام‌های منسجم فرهنگ سنتی و غیرغربی، به ویران شدن ساخت‌های نظام موجود و در نتیجه، فروپاشی آن می‌انجامد. این فروپاشی یا دوگانگی فرهنگی، پدیده بی‌هنجاری را در پی دارد. برپایه این تحلیل، دوگانگی فرهنگی و ایجاد موقعیت‌های بی‌هنجار، نتیجه تصادم ارزش‌های سنتی با ارزش‌های غربیه و ناسازگار است (دو کستر، ۱۳۸۱، ۷۰-۶۷)؛ از این رو، تزریق فرهنگ توسعه به نظام فرهنگی جوامع سنتی و غیرغربی، افزون‌بر نفی شعار نسبیت‌گرایی فرهنگی، ممکن است در مرحله‌ای شدیدتر به حذف کلیت این فرهنگ‌ها منجر شود. به بیان روشن‌تر، فرهنگ خودمحور غربی که در قالب مفاهیم تطوری و تک‌خطی از تاریخ و پیشرفت، جهان را به کام گردونه پر قدرت مدرنیزاسیون می‌کشد، سرانجام با وضع این رویارویی نامتوازن، سبب از بین رفتن برخی از میراث‌های تمدنی و فرهنگی شده است؛ یعنی فرهنگ‌هایی که امروزه در نتیجه توسعه غرب و ادغام آن‌ها در خود، دیگر اثری از آن‌ها نیست.

۳. لزوم توسعه فرهنگی

با پذیرفتن اصل پیوند فرهنگ و توسعه و اینکه برخی از ارزش‌های فرهنگی، سرعت‌بخش توسعه و برخی مانع آن هستند، انسان‌شناسی فرهنگی در آخرین مواضعش، انعطاف بیشتری از خود نشان داده و تلاش کرده است، فردیت و انحصارگرایی فرهنگ‌ها را با جهان‌شمولی ارزش‌های فرهنگ توسعه‌آشتی دهد. در این میان، بنابر قاعده نسبیت فرهنگی، نوعی منطق میان فرهنگی را در رویارویی با فرهنگ‌ها و رابطه آن‌ها مبنا قرار داده است. در این راستا، دیدگاه‌های پرشماری طرح شده است؛ به عنوان مثال، دو کستر بر این نظر است که برخی از مضمون‌های فرهنگ جدید می‌توانند به آرامی در کنار مؤلفه‌های فرهنگ سنتی و غیرغربی قرار گیرند، همچون عضوی از اعضای آن خانواده شوند، و به زیست جدید خود ادامه دهند (دو کستر، ۱۳۸۱، ۷۴). برپایه این برداشت، اگر مضمون‌های



فرهنگی جدید به آرامی و از سر احترام و همزیستی در کنار ارزش‌های فرهنگی از پیش موجود قرار گیرند، در شدیدترین وضعیت، ارزش‌های سنتی بیشتر به عنوان ترمز توسعه و نه انسداد توسعه عمل می‌کنند. براساس این ادعا، هرچند «فرهنگ سنتی از بنیاد با فرهنگ امروزی متفاوت می‌ماند، [اما] در نتیجه تماس با آن می‌تواند متحول شود، بی‌آنکه پایه‌های نظام به لرزه درآید» (دو کوستر، ۱۳۸۱، ۷۳).

یکی دیگر از این گونه تعدیل‌ها را می‌توان نزد انسان‌شناسان توسعه یافت. در اینجا برخلاف موج نخست توسعه که با نگاهی تکاملی، مساهمت کشورهای گوناگون در برنامه‌های توسعه جهانی و رشد عقلانیت و مدنیت مدرن را بر پایه میزان دوری و نزدیکی آن‌ها از غایت‌های معین ارزشیابی می‌کرد، رویکردی که به دلیل تأکید بر خط سیر مشابه در دگرگونی فرهنگی، مورد انتقاد کارکردگرایان و انسان‌شناسان بود، تلاش می‌کند با تأثیرپذیری از برخی از پست مدرن‌ها و پس‌اساختارگرایانی چون فوکو، راه سومی را پیشنهاد دهد. آرتور اسکوبار^۱، برای ترسیم این راه، بین انسان‌شناسی توسعه و انسان‌شناسی توسعه‌ای فرق نهاده است. به نظر او، «انسان‌شناسی توسعه‌ای در مقایسه با انسان‌شناسی توسعه، به کارهای پزشکانی اشاره دارد که در عمل درگیر تعیین، اجرا، یا ارزیابی برنامه‌های جهت‌یافته تغییر هستند؛ به ویژه برنامه‌هایی که با هدف تسکین فقر در کشورهای فقیر پیاده می‌شوند. در مقابل، انسان‌شناسی توسعه، عنوانی است برای نقد رادیکال از استقرار توسعه و نیز دوری گزیدن از آن» (ادلمن و هاوگرو، ۱۳۸۳). به این معنا، انسان‌شناسان توسعه (برخلاف انسان‌شناسی توسعه‌ای که خود را در خدمت برنامه‌های توسعه تعریف کرده است)، بر ارزیابی دستگاه‌های نهادینه شده، تثبیت قدرت به وسیله دانش تخصصی، تحلیل‌های مردم‌نگاری، و انتقاد از ساختارهای مدرنیستی تمرکز کرده‌اند. این راه سوم، درعین توجه به توسعه، آسیب‌ها و محدودیت‌هایی را که در این فرایند برای عرصه فرهنگ پیش می‌آید، شناسایی کرده و مورد انتقاد قرار می‌دهد. این گروه، برخلاف سنت جامعه‌شناسانی چون وبر و پارسونز، به آن سوی توسعه یعنی شکاف‌ها و زخم‌های ناشی از توسعه توجه می‌کنند. در اینجا به الگویی از توسعه اشاره می‌شود که در آن، «مردم بومی»، دولتی را به رسمیت می‌شناسند که برای آن‌ها کار می‌کند.

1. Arturo Escobar



این جریان، با تأثیرپذیری از پست‌مدرن‌ها — که «بحث توسعه را چیزی جز دستگاه‌های کنترل و نظارت نمی‌بینند و مقوله توسعه را یکی از ابزارهای کنترل‌کننده عصر روشنگری، یعنی دوران گسترش طرح اروپایی عام‌گرایانه به تمام نقاط جهان می‌دانند و آن را در قالب مقوله دانش‌قدرت تحلیل می‌کنند» (همان: ۶۹) — رابطه فقر و نابرابری را برجسته کرده و به این ترتیب، به اصلاح نظام توسعه، نه انکار آن، کمک می‌کنند. آن‌ها در انجام این کار همواره مراقب هستند تا با توسعه‌گران هم‌دست نشوند؛ از این رو، همچون شکاکانی ماهر، پیشنهاد‌های توسعه‌گران را پیچیده‌تر از آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد، متصور می‌شوند. اسکوبار، پیشرو این حوزه، در کتاب «رویارویی با توسعه: ساختن و ویران کردن جهان سوم» (۲۰۱۱) تلاش کرده است، سیاست‌های توسعه‌ای موسوم به سیاست‌های مدرن‌سازی جهان سوم را بر پایه مفهوم تفاوت تحلیل کند. اسکوبار مدعی است، فقدان حضور انسان‌شناسان در برنامه‌های توسعه، به نوعی استعمارگرایی مدرن در کشورهای جهان سوم یا کشورهای موسوم به جنوب انجامیده است که در نتیجه آن، انواع برچسب‌ها، دستگاه‌های کنترلی اجتماعی، و ابزارهای تغییر، شرایط زندگی افراد را شکل داده و تغییر سبک‌های زندگی پیشین را ضرورت بخشیده‌اند. وی نیز با پذیرش انتقادهای رایج به توسعه، در قالب مفهوم «پساتوسعه» یا بدیل‌های توسعه، تصورات مربوط به «بومی‌سازی» را برجسته کرده و برخلاف توسعه‌گرایان — که ارزش‌های فرهنگی بومی را موانعی بر سر راه توسعه تحلیل می‌کردند — این ارزش‌ها را منبع ارزشمندی می‌یابد که به نظر وی، «بازسازی خلاق» آن‌ها می‌تواند به بازسازی خلاق انواع دیگری از زندگی و فعالیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی منجر شود. روی هم رفته، اسکوبار بر این نظر است که توسعه در شکل کلاسیک آن، در عین عرضه دانش جدید در هیأت نظام حقیقت و دانایی، آن را به گونه‌ای هماهنگ و منسجم برای رسیدن به قدرت به خدمت می‌گیرد. در این رابطه همسو، علوم، به‌طور کلی، و علوم انسانی و فرهنگی، به‌طور خاص، به مثابه ابزارهای عقلانی‌سازی جامعه در راستای رسیدن به برنامه‌های توسعه رشد می‌کند؛ رشدی که با تحقیر فرهنگ بومی جهان سوم همراه است (شهرکی، ۱۳۸۷).

به نظر اسکوبار، با روش قوم‌نگاری مقاومت می‌توان منطق فعالیت گروه‌های فرودست علیه گروه‌های فرادست و سلطه‌گر را بازخوانی کرد. به این ترتیب، رویکرد اقتصاد سیاسی



انتقادی یا همان نظریه وابستگی، باید جای خود را به روش قوم‌نگاری‌های توسعه و نظریه فرهنگ‌های مختلط بدهد تا از این راه، نظام‌های محلی به لحاظ مادی و نشانه‌شناختی تقویت شوند و در نهایت، از موقعیت فرو دست در روابط جهانی رها شوند و بتوانند با دست پر ایفای نقش کنند (سیدمن، ۱۳۸۸).

افزون بر این رویکرد، برخی دیگر از انسان‌شناسان بر این نظرند که در خود نظام‌های سنتی، ارزش‌ها و مؤلفه‌هایی سازگار با پیشرفت و توسعه وجود دارد که باید به دقت شناسایی و با حفظ محتوا، متناسب با مطلوب، بازخوانی و تعریف شوند. بخش عمده تلاش‌های روشنفکران قرن بیستم کشورهای در حال توسعه معطوف به این رویکرد است؛ به عنوان مثال، در ایران، برخی از مهم‌ترین انسان‌شناسانی که به قابلیت میراث سنتی برای ساختن فرهنگی جدید و البته پیشرو معتقدند، بر بازشناسی و بازسازی خلاقانه این ارزش‌ها و دانش سنتی تأکید دارند. در ایران، دو تن از مهم‌ترین انسان‌شناسانی که در این حوزه کار کرده‌اند، جواد صفی‌نژاد (۱۳۶۹، ۱۳۶۸) و مرتضی فرهادی (۱۳۶۷، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲) هستند. این پژوهشگران که سال‌ها درباره میراث کهن ایران تحقیق کرده‌اند، بر این نظرند که روند نوسازی، بیش از آنکه به توسعه جوامعی مانند ایران کمک کرده باشد، سبب آشفتگی و گاه تخریب این جوامع شده است. به همین دلیل، آن‌ها بر نوعی توسعه بومی و درون‌زا تأکید دارند. دیدگاه انسان‌شناسان بومی‌ای مانند فرهادی و صفی‌نژاد، بیانگر تجربه‌ای مشابه در پژوهش‌های انسان‌شناسی در مناطق دیگر دنیا است. مسئله اصلی این است که مدرنیزاسیون و فرهنگ جدید توسعه، نه تنها موفق نبوده، بلکه در مواردی، موجب تحریف فرهنگی و فروپاشی اجتماعی هم شده است؛ بنابراین، از دیدگاه این پژوهشگران، توسعه نه تنها بر مبنای ارزش‌های بومی، بلکه بر پایه ادعاهای خود نیز طرحی قابل نقد و ارزیابی منفی است.

هرچند این رویکرد با اقبال فراوانی روبه‌رو شده است، اما در این مورد نیز، مسئله عدم تناسب میان ارزش‌های سنتی و توسعه — که ذاتاً از سنخ مدرن و غیرسنتی است و بر مبنای تفکر فلسفی سده‌های اخیر بنا شده است — به گونه‌ای تبیین نشده کنار نهاده شده است. برخی از نسبیت‌گرایان فرهنگی در مورد جمع دو مؤلفه یادشده بر این نظرند که در هر



نظام فرهنگی ای، ارزش‌های جهان‌شمولی چون عدالت، سودمندی، استقلال، آزادی، وفاداری، انجام وظایف، قداست، و... وجود دارد، اما این ارزش‌ها به‌عنوان اهداف ارزشمند زندگی، متنوع و متغیر هستند و به گونه‌های پرشماری و در سطوح و درجه‌های متفاوتی تحقق می‌یابند؛ از این رو، تمام خوبی‌های زندگی را نمی‌توان یکسان و یکجا به حداکثر رساند و همین امر، سبب تفاوت در ارزش‌ها و فرهنگ‌ها می‌شود. به دلیل همین تفاوت‌ها است که هیچ سنت فرهنگی ای نتوانسته است به گونه‌ای دقیق مشخص کند که چه چیزی خوب است (نک: گلیزر، ۱۳۸۳، ۲۹۷). این رویکرد درواقع، هیچ‌گونه راه‌حل مشخصی برای جمع فرهنگ و توسعه در معنای جدید آن عرضه نمی‌کند، بلکه تنها در قالب طرح‌واره‌ای ناقص، جهان‌شمولی و فردیت فرهنگ‌ها را خاطرنشان می‌کند.

بخش دیگری از دیدگاه‌ها معطوف به عرضه الگویی غیرغربی و در نتیجه، بومی، از پیشرفت و توسعه است که بر مبنای ارزش‌ها و اصول فرهنگی هر کشوری طراحی و عرضه شده است. بر پایه این رویکرد، ممکن است با مطالعه بنیادین اصول و مبانی فلسفی، فرهنگی، و علمی هر قوم و سرزمین، بتوان تصویری غیرغربی از توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و انسانی ارائه داد و به این ترتیب، نسبتی سازگار میان فرهنگ و توسعه برقرار کرد. طرح اخیر، با وجود جذابیت، مطلوبی مشکل و بسیار پیچیده است و در نتیجه تحقق آن نیازمند تلاش و کوشش علمی و پژوهش فراوان است، زیرا استخراج مبانی فکری و فلسفی سنت‌های ریشه‌دار در نسبت با توسعه در معنایی متفاوت از دنیای قدیم، حقیقتی بسیار پیچیده و مشکل است. آنچه پیچیدگی این طرح را بیشتر و مشکل‌تر می‌کند، الگوگیری پژوهشگران از مؤلفه‌های فکری جدید و پیشرفت‌های فناورانه چشمگیری است که از مقبولیت گسترده‌ای نیز برخوردار است. شاید تغییر این گفتمان و پارادایم و عرضه نگاهی متفاوت با نگاه موجود، مستلزم نمایان شدن ضعف‌های بزرگ و عمده گفتمان فعلی و احساس ضرورت تغییر آن به صورت خودجوش باشد. البته بنا به نظر پژوهشگران مدافع این دیدگاه (مانند صفی‌نژاد و فرهادی که پیشتر به آن‌ها اشاره شد)، افزون بر اینکه این فرایند بازشناسی و استخراج میراث سنتی، کاری دشوار، زمان‌بر، و طاقت‌فرسا است، ساختارهای اقتصاد سیاسی قدرت و علم نیز همچنان سرسپرده فرهنگ توسعه و مدرنیته غربی است؛



به همین دلیل، برخی از مشکلات عدم تحقق توسعه‌های بومی، در منافع نظام ناعادلانه نظام جهانی و همسوی‌های آن در قدرت‌های محلی ریشه دارد، زیرا توسعه درون‌زا در عمل، سبب قطع برخی منافع موضعی و استثمارگری گروه‌های صاحب قدرت در داخل و خارج خواهد شد. توسعه غربی، افزون بر قدرت سیاسی، نوعی سیطره هژمونیک هم دارد، به گونه‌ای که هنوز باور غالب، پیروی از الگوی غربی است (ر.ک: فرهادی، ۱۳۷۲؛ گیرتز، ۱۹۹۵).

با توجه به راه‌حل‌های یادشده، انسان‌شناسی فرهنگی به هر راهی که متوسل شود، در برابر موج گسترده جهانی‌سازی و یکسان‌سازی فرهنگ کشورها و اقوام، برای حفظ نسبیّت‌گرایی فرهنگی در نسبت با توسعه و ترویج ارزش‌های فرهنگی جهان‌شمول، ناچار است یکی از گزینه‌های یادشده یا گزینه‌ای شایسته‌تر را انتخاب کند و به آن متوسل شود. این چالش، تا زمانی ادامه خواهد یافت که نتیجه‌ای مناسب در جمع فرهنگ‌های غیرغربی و توسعه علمی جدید غرب — که امروزه به شیوه کاملاً یکسان و مشابهی در کشورهای غیرغربی نیز دنبال می‌شود — یافت نشود.

بحث و نتیجه‌گیری

مسئله توسعه، ورای روایت غربی و مدرن آن، تجربه‌های خاصی را ایجاد کرده که سبب شده است انتقادهای فراوانی از جانب انسان‌شناسی به آن وارد شود. این انتقادهای از یک سو، مبتنی بر مفروض‌های مسلم گفتمان توسعه و مدرنیته غربی در موج نخست آن است که برخی از جامعه‌شناسان طرفدار توسعه و مدرنیته پیشرفت‌گرا نیز از آن حمایت کرده‌اند و از سوی دیگر، بیانگر نگاه محلی به امر فرهنگی و توجه به «تاریخ‌های دیگر» است؛ به فرایندهایی که هر جامعه‌ای خودش را برپایه داشته‌های خودش می‌سازد. به نظر آن‌ها، معیار قرار دادن یک جامعه به مثابه مبنا و محور ارزیابی دیگران، نه تنها پایه اخلاقی ندارد، بلکه حتی مبنای علمی نیز ندارد. انسان‌شناسی فرهنگی با هدف معرفی بدون قضاوت تنوع‌های فرهنگی اقوام و ملت‌های گوناگون در رویارویی با ادبیات جهانی‌سازی فرهنگ و موج گسترده توسعه اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی عصر، ابتدا تلاش کرد در مقابل موج انحصارگرایی تکامل‌گرایان قرار گیرد، اما سرانجام، خود آن با چالش جدی روبه‌رو شد؛



چالشی که هنوز نتوانسته است به گونه‌ای مشخص بر آن غلبه کند. این علم باید بتواند از صرف توصیف و معرفی فرهنگ‌ها فراتر رفته و آشتی تکثر فرهنگی با پیشرفت فرهنگی معطوف به رفاه، عدالت، و آزادی را تبیین کند. تجربه انسان‌شناسی نشان داده است که این علم، بیش از هر چیز به سوی نوعی کارکرد خودانتقادی برای فرهنگ‌ها پیش می‌رود؛ نگاهی انتقادی به خویشتن از آینه دیگری‌ها. نقدهای انسان‌شناسان به مفروض‌های فرهنگی در غرب، پیشینه‌ای به طول تاریخ انسان‌شناسی دارد؛ هرچند بیشتر به رابطه انسان‌شناسی با استعمار توجه شده، اما این وجه انتقادی انسان‌شناسی که امروزه بیش از همه خود را در انسان‌شناسی توسعه به نمایش گذاشته است، کمتر مورد توجه بوده است؛ به عنوان مثال، نقدهای آن‌ها به فضای جنگ و صلح در جهان در مقاله‌هایی مانند «جنگ یک ابداع است، نه یک ضرورت زیست‌شناختی»، توسط مارگارت مید، در مقاله رابرت هایدن درباره «نقش ناتو در برافروختن آتش در بالکان»، یا مقاله لسلای جیل در مورد «واشکافی سیاست آمریکا در کلمبیا»، نمونه‌هایی از تلاش انسان‌شناسی برای نقد عقل ابزاری و سلطه طلب مدرن است. همچنین نقدهای انسان‌شناسانی مانند ویلیام بیمن و باربارا نیمری عزیز درباره افغانستان و کارهای ویلیام بیمن، دیوید رایس، و جان بوردیک در مورد رخدادهای پس از یازده سپتامبر، همگی تلاش‌هایی است برای بازتفسیر این رخدادهای خارج از کلیشه‌های مدرن.

به همین سبب، انسان‌شناسی نیز در این فضای متحول فرهنگی و ظهور انسان‌شناسی بومی و محلی، تلاش کرده است به سوی نوعی بازسازی خود در زمینه بومی‌گرایی پیش برود؛ بازسازی‌ای که سبب بازتعریف میدان‌های تحقیق و همچنین، عرصه‌های کاربردی جدیدی در فرهنگ بومیان شده است. پاول بر این نظر است که امروزه انسان‌شناسی می‌تواند در مباحث هویت، سلامت، سازمان‌های مردم‌نهاد، تجارت، محیط زیست، حاکمیت، و توسعه محلی نقش بسیاری داشته باشد، اما در عرصه توسعه آن‌گونه که پاول هم بیان می‌کند مهم‌ترین کاری که انسان‌شناسان فرهنگی می‌توانند انجام دهند، انتقاد به گفتمان مسلط توسعه از یک سو و دخالت در برنامه‌های توسعه در جهان از سوی دیگر است، تا به این ترتیب، واقعیت‌های زیرینی که در سطح محلی بسیار مهم هستند را برجسته و

نمایان کنند و از این طریق، مانع تخریب فرهنگ محلی در فرایند توسعه شوند. به بیان روشن‌تر، کار انسان‌شناسی فرهنگی، نشان دادن واقعیت‌های چندگانه و ایجاد پیوند میان آن‌ها است. پژوهش‌های مردم‌نگارانه می‌توانند بین فهم و تجربه‌های مردم از برنامه‌ها و عوامل خارجی توسعه ارتباط برقرار کنند. این واقعیت‌های چندگانه تاحدی بر مبنای شکل‌های گوناگونی از دانش که به شدت محلی و خاص هستند، شکل گرفته‌اند. افزون‌براین، آن‌ها مهارت‌ها و جایگاهی را در جامعه خود دارند که می‌توانند برای موفق‌تر شدن برنامه‌های بهبود و توسعه مفید باشند. نکته مهم این است که نقش اصلی انسان‌شناسی در رویارویی فرهنگ محلی و توسعه در فضای جهانی شدن، تلاش برای حفظ تنوع و تکثر فرهنگی بشر است. از دیدگاه انسان‌شناسی فرهنگی، آنچه حیات انسانی را غنا بخشیده و تقویت کرده است، تنوع و تکثر شکل‌های زیست فرهنگی بوده و این ضرورتی است که باید تداوم یابد.



- ادگرتون، رابرت (۱۳۸۳). سرمایه اجتماعی. در: ساموئل هانتینگتون، لارنس هریسون، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران؛ چاپ اول). تهران: امیرکبیر.
- ازکیا، مصطفی؛ و غفاری، غلامرضا (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی توسعه. تهران: کیهان.
- ادلن، مارک؛ و انجلیک، هاوگرو (۱۳۸۳). انسان‌شناسی توسعه و جهانی شدن: از اقتصاد سیاسی کلاسیک تا نولیبالیسم معاصر (مترجم: احسان شاه‌قاسمی). تهران: مرکز مطالعات جهانی شدن.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۳). فرهنگ و دموکراسی. در: ساموئل هانتینگتون، لارنس هریسون، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران؛ چاپ اول). تهران: امیرکبیر.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ (چاپ دوم). تهران: نشر آگه.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲). فرهنگ‌شناسی: گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن (چاپ دوم). تهران: قطره.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). سنت و تجدد (چاپ اول). تهران: نشر ساقی.
- دو کوستر، میشل (۱۳۸۱). فرهنگ‌پذیری (مترجم: بهروز منتظمی). در: مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ: گزیده مقالات مجله فرهنگ و زندگی (۱۳۴۸-۱۳۵۶)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). چند تعریف از فرهنگ (مترجم: ثریا شیبانی). در: مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ: گزیده مقالات مجله فرهنگ و زندگی (۱۳۴۸-۱۳۵۶)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۶). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. تهران: ققنوس.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸). بنه: نظام‌های زراعتی سنتی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۹). نظام‌های آبیاری سنتی در ایران. مشهد: آستان قدس رضوی.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۶۷). گونه‌شناسی یاری‌گری‌ها و تعاونی‌های سنتی در ایران. پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، ۲۹، ۱۳-۶۰.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۰). واره، گمنام و بی‌آوازه با صد نام و آوازه (رساله‌ای در باب تاریخ نوعی تعاونی کهن و زنانه). نامه علوم اجتماعی، ۲(۰)، ۲۲۷-۲۰۳.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۲). کبوترخانه‌های ایران، اعجاز معماری و خلاقیت در کار کشاورزی. ایران زمین، ۲ (۳ و ۴)، ۷۰-۴۵.





فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). تاریخ اندیشه‌ها و نظریات انسان‌شناسی. تهران: نی.

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۳)، سرمایه اجتماعی. در: ساموئل هانتینگتون، لارنس هریسون، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران). تهران: امیرکبیر.

کوش، دنی (۱۳۸۱). مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی. تهران: سروش.

گلیزر، ناتان (۱۳۸۳). فرهنگی از هم پاشیده. در: ساموئل هانتینگتون و اچ لارنس، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران). تهران: امیرکبیر.

لاندس، دیوید (۱۳۸۳). سرمایه اجتماعی. در: ساموئل هانتینگتون و اچ لارنس، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران). تهران: امیرکبیر.

ماحوزی، رضا (۱۳۹۲). تحلیلی فلسفی از منشأ فرهنگ و امکان تغییر و برنامه‌ریزی برای آن. فصلنامه تأملات فلسفی، ۳(۹)، ۹۹-۱۱۸.

مالینوفسکی، برونیسلاو (۱۳۷۹). نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ (مترجم: عبدالحمید زرین‌قلم). تهران: گام‌نو.

هریسون، لارنس (۱۳۸۳). فرهنگ، در: ساموئل هانتینگتون و اچ لارنس، اهمیت فرهنگ (مترجم: انجمن توسعه مدیریت ایران). تهران: امیرکبیر.

Escobar, A. (2011). *Encountering development: the making and unmaking of the third world*. Princeton NJ: Princeton University Press.

Edelman, M., & Haugerud, A. (2005). *The anthropology of development and globalization: from classical political economy to contemporary neoliberalism*. Malden, Mass: Blackwell Pub.

Eriksen, T. H. (2001). *Small places, large issues: An introduction to social and cultural anthropology*. London: Pluto Press.

Geertz, C. (1995). *After the fact: Two countries, four decades, one anthropologist*. Harvard University Press.

González, R. J. (2004). *Anthropologists in public sphere*. University of Texas Press.

Hastrup, K. (Ed.) (1992). *Other histories*. London: Routledge.

Strang, V. (2009). *What anthropologists Do?* Oxford: Berg.

Taylor, E. B. (1871). *The Primitive Culture*. Reinwald: Paris.



تحلیل اجتماعی-فرهنگی عکس‌های شهری مبثنی بر ادراک شنیداری

محمد حسن پور^{۱*}

دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۳۰

چکیده

ادراک شنیداری از مهم‌ترین حواس انسانی است که با احساس حضور او در زندگی زیسته هم‌آمیخته است. ویژگی‌های تحلیلی صدا نه فقط در فیزیک صوت که به‌انگاره‌های مجازی آن نیز گسترش می‌یابد. عکس‌ها به‌عنوان سند تاریخی، از این منظر که محل اجماع ادراک دیداری و حواس دیگر انسانی هستند، می‌توانند نمایه‌های صوتی و انگاره‌های نمادین مجازی صدا را در بستر خود ارائه دهند. بنابراین، در متن پیش‌رو، از تاریخ اجتماعی و فرهنگی حواس به‌عنوان روش تحقیق ادراک شنیداری در متن عکس استفاده شده تا لایه‌های ضمنی صوتی در آن مورد تفسیر و تحلیل قرارگیرد. اهمیت کار آن‌جا خود را نشان می‌دهد که عکس‌های شهری را به‌عنوان اسنادی در نظر داشته باشیم که توانایی «ثبت حسی» موضوعات انسانی در اجتماعات شهری را دارند و بنابراین بیننده-مفسر-می‌تواند درهنگامه‌ی تأویل و تفسیر، از قوه‌ی شنیداری به‌عنوان یکی از حواس پنج‌گانه در فهم عکس بهره‌گیرد. سؤال اما این جاست که ادراک شنیداری در تحلیل عکس که رابطه‌ای لازم و ملزوم با ادراک دیداری دارد، چگونه می‌تواند اطلاعات تاریخی درباره متن خود ارائه دهد؟ فرضیه ما آن است که عکس‌های شهری به‌دلیل ثبت زندگی روزانه‌ی مردم، اطلاعاتی را به‌جز در فرم و ساختار بصری خود، به‌صورت داده‌های ضمنی ثبت می‌کنند که می‌توان از طریق درک شنیداری-تاریخی سند عکاسانه، آن را تحلیل و فهم نمود. نتیجه آن که ادراک شنوایی آن‌جا که در اسناد عکاسانه با قوه دیداری تداخل پیدا کند، انبوهی از اطلاعات فرهنگی مبتنی بر آگاهی همچون نوستالژی، خاطرات، و یادها را در بیننده خاص خود ایجاد می‌کنند؛ به‌علاوه، از طریق ردّ نمایه‌های صوتی ثبت شده در سطح عکس، می‌توان بافت تاریخی اجتماعی انسانی، کیفیت زیست و تعاملات زندگی روزمره یک مقوله جمعیتی را در متن آن مورد مطالعه قرار داد.

کلیدواژه‌ها: ادراک شنیداری در عکس، تاریخ اجتماعی فرهنگی صدا، ثبت حسی عکاسانه، عکس‌های اجتماعی، عکس‌های شهری

۱. استادیار پژوهش هنر، گروه صنایع دستی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه سیستان و بلوچستان، استان سیستان و بلوچستان، ایران

hasanpur@arts.usb.ac.ir ✉

صدا و صوت، یکی از عوامل اصلی احساس حضور و وجود داشتن است. ادراک شنوایی، به جز فراهم کردن امکان ارتباط با جهان، درکی باطنی از گذشته و حال را برای انسان ایجاد می‌کند. «شنوایی، از راه دور ما را از رویدادها یا اشیاء مکانی آگاه می‌کند؛ به گونه‌ای که از طریق روش‌هایی مانند بو کردن، لمس کردن، یا چشیدن - که نیاز به تماس فیزیکی یا شیمیایی مستقیمی با منابع آن‌ها دارد - به دست نمی‌آید» (بولات و ایگر^۱، ۲۰۱۰، ۵). نخستین نقطه رویارویی با این حس حضور، زمانی است که فرد در حال سخن گفتن است. صدای او از طریق ارتعاش‌هایی که در هوای پیرامون ایجاد می‌شود، به گوش دیگران و خودش می‌رسد، اما فرد، صدای خودش را - که از طریق دهان و حلق و استخوان‌ها به نواحی گوش درونی منتقل می‌شود - به گونه‌ای متفاوت نیز احساس می‌کند و به بیان روشن‌تر، هنگام تولید اصوات توسط انسان، طنین^۲ صوت از درون مجموعه احساس شده و تجربه حس عمیق حضور را شکل می‌دهد (کان^۳، ۱۹۹۹، ۷).



صدا، در کنار حواس دیگر، بخش مهمی از تجربه زندگی روزانه را فراهم می‌کند و به قول الیزابت فوستر^۴، حواس و قوه شنوایی ما، «همواره بخشی از زیست خصوصی، افکار، احساسات، و خاطراتمان، و به بیان روشن‌تر، بخش حیاتی زندگی روزمره بوده است» (به نقل از: هیندی^۵، ۲۰۱۳، ۱۰). به این ترتیب، مطالعه نحوه ادراک شنیداری در تاریخ یک جمعیت اجتماعی و زندگی روزانه مردم، برای فهم چگونگی تجربه‌های آن‌ها در جهان‌شان، اهمیت فراوانی دارد. آلن کوربن^۶، درباره اهمیت ادراک‌های شنیداری در ضبط و تحقیق تاریخی می‌نویسد:

1. Bullot & Égré

2. resonance

3. Kahn

۴. Elizabeth Foyster (1968): تاریخ‌نگار انگلیسی و از مدرسان کلیر کالج در کمبریج است. او موضوع‌هایی را که اغلب در کتاب‌های تاریخی به آن‌ها توجه نمی‌شود (موارد مربوط به دوران کودکی، ازدواج، جنسیت، روابط با خواهر و برادر و والدین، مردانگی، پیری و دوران یوگی)، بررسی می‌کند.

5. Hendy

۶. Alain Corbin (1936): تاریخ‌نگار اجتماعی فرانسوی که متخصص تاریخ قرن نوزدهم میلادی است.

تاریخ تصورات مکانی و تخیلات اجتماعی دیگر نمی‌تواند مواد مربوط به ادراک‌های شنیداری را نادیده بگیرد؛ دست‌کم به این دلیل که چنین ادراک‌هایی «حالت وجودی عمیق‌تری» از زندگی‌های گذشته را در دسترس ما قرار می‌دهد (به نقل از: اسمیت، ۱۳۹۴، ۳۵۸).

کوربن بر این نظر است که بدون بررسی چشم‌انداز شنیداری و شیوه رویارویی و برداشت مردم از صداها، محیطی پیرامونشان در هر جامعه‌ای، نمی‌توان تصور تاریخی دقیقی از متن‌های زندگی گذشته داشت. از همین رو، مطالعه تداعی‌های صداها و صوت‌ها در جوامع گوناگون، دارای ارزش اجتماعی است و موجب فهم مرزبندی‌ها، طبقه‌ها، و رویکردهای اجتماعی مردم خواهد شد.

افزون‌براین، عکس، به عنوان یک سند تاریخی، منبعی غنی برای تاریخ‌نگاران تاریخ اجتماعی حواس است. به ویژه هنگامی که موضوع عکس‌های ورناکولار و انواع عکس‌های شهری - که فضای زیسته مردم را در زندگی روزانه هدف خود قرار می‌دهد - در بستر تاریخ اجتماعی حواس مطرح می‌شود، به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی عکس از طریق ثبت حسی^۱ توجه می‌شود. «عکس‌ها نه تنها در سطح تجسمی کارا هستند، بلکه به روش‌های دیگری نیز در بیان تاریخ تأثیرگذارند. عکس‌ها، تنها تاریخی تصویری نیستند؛ بلکه بی‌تردید، تاریخ شفاهی مرتبط با صدا، ژست، و روابط هم هستند» (ادواردز^۲، ۲۰۰۵، ۲۷). چگونه یک عکس که بدیهی‌ترین راه ارتباط و فهم آن، ادراک دیداری است، می‌تواند از مسیر دیگری، چون درک شنیداری، تحلیل، و برای مخاطب خود معنا شود؟ به بیان روشن‌تر، آیا می‌توان رد نمایی‌های صوتی را در بستر دیداری عکس به گونه‌ای مطالعه کرد که تحلیل داده‌های آن مبتنی بر ادراک شنیداری باشد؟ اهمیت چگونگی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها از آن رو است که جایگاه عکس را در اسناد تاریخ اجتماعی حواس، متنی چندحسی معرفی می‌کنند که امکان درگیر کردن حواسی به جز نیروی دیداری را در سازوکار تفسیری آن فراهم می‌کند.



1. sensory register

2. Edwards

۱. پیشینه پژوهش

امیلی تامپسن^۱ در کتاب خود با عنوان «نمای صوتی مدرنیته: صوت‌شناسی ساختمانی و فرهنگ شنیدن در آمریکا ۱۹۳۳-۱۹۰۰»^۲، با ترسیم «نمای صوتی» از بافت تاریخی (از طریق تحلیل تغییرات در آنچه مردم می‌شنوند و تغییرات در نحوه شنیدن آن‌ها)، یادآوری می‌کند که وجوه فرهنگی یک نمای صوتی، دربرگیرنده حالت‌های علمی و زیبایی‌شناختی شنیدن، رابطه‌شنونده با محیط، و اوضاع اجتماعی‌ای است که می‌گوید، چه کسی، چه چیزی را بشنود. تامپسن، تغییر نحوه شنیدن مردم را به‌ویژه در عصر مدرن-پیامد ورود فناوری می‌داند که به‌هرحال، کنترل صدا را در مکان‌ها و ساختمان‌ها امکان‌پذیر کرده است. او بر این نظر است که هر پژوهشی درباره نمای صوتی، باید سرانجام بر فهمی عام‌تر از جامعه و فرهنگی که آن را ایجاد کرده است، تأثیر بگذارد^۳ (تامپسن، ۲۰۱۷، ۳۶۳). تامپسن، در پژوهش دیگری با عنوان «منظره صوتی عصر ویکتوریا^۴، جان پیکر^۵»، منظره صوتی^۶ را اصطلاحی به‌معنای درک و دریافت همه صداهایی که در یک زمان و مکان مشخص به‌عنوان یک کلیت در نظر گرفته می‌شوند، به‌کار می‌برد (به‌نقل از: هالیدی^۷، ۲۰۱۳، ۵).

شون استریت^۸ نیز در کتاب‌های پرشماری که درباره پدیده اجتماعی و فرهنگی صدا و ارتباط آن با حافظه و بازیابی خاطرات در گذشته نگاشته^۹، پرسش‌های بنیادینی را مطرح کرده است: «چه چیزی در مورد صدا و ارتباط آن با احساسات است که هم به‌یادماندنی و هم قابل‌ترمیم از طریق تخیل تاریخی ماست؟ چرا باید صدا به‌صورت ذهنی بسیار بیشتر از اغلب تصاویر متحرک



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۳۰

دوره ۱۴، شماره ۳

پاییز ۱۴۰۰

پیاپی ۵۵

۱. (-) Emily Thompson (1954): تاریخ‌نگار صدا در آمریکا است که در دانشگاه پرینستون مشغول به تدریس است.
2. The Soundscape of Modernity: Architectural Acoustics and the Culture of Listening in America 1900-1933 (2002).

۳. تامپسن عمقی را فراتر از چشم ایجاد می‌کند و خود، کتابش را تاریخ فرهنگی شنیدار می‌نامد که دگردیسی‌های چشمگیری در آنچه مردم می‌شنیدند و تغییراتی با همین میزان اهمیت در شیوه‌های شنیدن مردم را ترسیم می‌کند. برای مطالعه بیشتر، ن.ک: اسمیت، مارک، تاریخ اجتماعی حواس. ص ۳۶۲.

4. Victorian Soundscape (2003)

۵. John M. Picker (1970): برداشت‌های تازه‌ای از عبارت منظره صوتی در کتاب (1977) The Tuning of the World اثر ماری شافر (Murray Schaefer) ارائه کرد.

6. soundscape

7. Halliday

۸. Seán Street (1946): نویسنده، شاعر، گوینده، و نخستین استاد رادیو در انگلستان است که در سال ۲۰۱۱ بازنشسته شد و جایزه افتخاری استادی از دانشگاه بورن‌موس را دریافت کرد.

۹. در میان آثار استریت، چند کتاب جدید او عبارت‌اند از: "The Memory of Sound" (2015)، و "Sound at the Edge of Perception" (2019)، "The Sound" (2019) inside the Silence, Travels in the Sonic Imagination



دردسترس ما باشد؟ آیا ما در خطر آسیب رسیدن به حافظه بلندمدت از طریق توانایی مان در دسترسی به اطلاعات، در عرض چند ثانیه بر مبنای «نیاز به دانستن» از طریق اینترنت نیستیم؟» (استریت، ۲۰۱۵، ۲). او این پرسش‌ها را به این سبب مهم می‌داند که با روند روبه‌رشد بیماری‌های مبتنی بر حافظه در اجتماع‌های انسانی، توانایی یادگیری یا جذب یک حقیقت، احساس، یا نظریه، و سپس، حفظ آن در ذهن، مسئله مهمی است و در این میان، جایگاه صدا را در حفظ و یادآوری خاطرات، بسیار حیاتی می‌داند و از طریق هستی‌شناسی صوت در رادیو و جنبه‌های اثرگذار آن بر حافظه، برای پرسش‌های خود راه‌های فراوانی را طرح می‌کند.

در مورد عکاسی نیز تینا کمپ^۱، در کتاب گوش سپردن به تصویر روشی را مطرح می‌کند که از طریق آن به عکس‌های ورناکولار و دم‌دستی جامعه سیاه‌پوست آمریکایی — که به ظاهر کم‌ارزش به‌شمار می‌آمدند — از طریق امکانات تفسیری مرتبط با درک شنوایی، امکان تحلیل ساختاری و ریشه‌ای‌تر این نوع از عکس‌ها را ارائه می‌کند (کمپ، ۲۰۱۷، ۵). به نظر کمپ، تحلیل شنیداری عکس‌های ورناکولار سیاه‌پوستان، امکان درک زندگی روزمره، فرهنگ غنی، و هر آنچه را که در زیست هرروزه آنان، کم‌ارزش به نظر می‌رسد، فراهم می‌کند.

۲. روش‌شناسی

برپایه داده‌های برخی از منابع غنی تاریخی که بستر پژوهشی خود را شیوه فهم سند تاریخی از طریق درک شنوایی قرار داده‌اند، با استفاده از حالت‌های پژوهشی مطرح در تاریخ اجتماعی حواس که در پژوهش حاضر، حالت هرمنوتیکی است، چگونگی سویه‌های تحلیل در عکس‌هایی که در بستر زندگی هرروزه مردم ثبت و ذخیره می‌شوند را بررسی خواهیم کرد. از این چشم‌انداز، انواع عکس‌های شهری که منظر بیرونی شهر و انواع بافت‌های زیستی متصف به آن، ملاک سندیت عکس هستند و خود، عکس‌های خیابانی یا توپوگرافی‌های شهری^۲ را دربر می‌گیرد، در روند معرفی ادراک شنیداری برای فهم سند تاریخ اجتماعی اهمیت فراوانی خواهند داشت.

۱. Tina M. Campt: استاد علوم انسانی، فرهنگ، و رسانه‌های مدرن در دانشگاه براون آمریکا است.

2. topographic photography

۱-۲. روش هرمنوتیکی در تاریخ اجتماعی

در پژوهش حاضر، عکس‌های شهری، به‌عنوان سند مهمی در تاریخ اجتماعی حواس، تفسیر^۱ و تأویل^۲ شده‌اند. آشکارا در مسئله روش رویارویی، پای هرمنوتیک به‌عنوان روش‌شناسی تاریخ اجتماعی به‌میان می‌آید. مایلز فربرن^۳ در کتاب «تاریخ اجتماعی؛ مسائل، راهبردها، و روش‌ها»^۴ در توضیح این حالت پژوهش در تاریخ اجتماعی می‌نویسد:

هدف غالب این حالت، فهمیدن راه‌های ناآشنایی است که مردمانی متعلق به گذشته در فرهنگی خاص، خود و جهان‌شان را از طریق آن می‌فهمیدند؛ پس، اهل هرمنوتیک می‌کوشند تا جماعت گذشته را از دیدگان مردمان آن ببینند. یعنی می‌کوشند به این پرسش پاسخ دهند که مقوله‌های فرهنگی، نزد مردمان گذشته چه معنایی داشته است و آن را تفسیر می‌کنند (فربرن، ۱۳۹۴، ۳۷ و ۳۸).

بنابراین، در تحلیل عکس‌های شهری به‌مثابه اسنادی از زندگی مردمان گذشته، حالت هرمنوتیکی (تفسیری) است که به کمک تاریخ‌نگار می‌آید و او برپایه هرآنچه در بافتار عکس وجود دارد و نیز فهم زندگی روزانه خود در میان مردم، عکس‌ها را تفسیر و تحلیل می‌کند. روش تحلیل هرمنوتیکی — که به «فهم» انسان در کنش‌های اجتماعی بسیار توجه می‌کند — یکی از روش‌های اصلی تبیینی در تاریخ اجتماعی است. امروزه «فهم» دوباره در میان صحنه قرار گرفته است. تاریخ‌نگاران، علاقه کمتری به تعیین علت‌ها و شرط‌ها دارند و بیشتر به (از نو) ساختن معانی پدیده‌های گذشته علاقه‌مند هستند؛ معنایی که پدیده‌ای در گذشته برای هم‌روزگاران خودشان داشته‌اند و نیز معنایی که همان پدیده‌ها برای تاریخ‌نگاران امروزی و مخاطبان‌شان دارند» (کوکا، ۱۳۹۴، ۶۵ و ۶۶)؛ بنابراین، مبنای تفسیر متن تاریخی در اینجا اسناد عکاسانه — نزد تاریخ‌نگاران هرمنوتیکی، محتوای زیست روزمره مقوله جمعیتی خاص (باورها، آداب و رسوم، کنش‌های اجتماعی، رفتارهای جمعی، و...) برپایه داده‌های تاریخ اجتماعی حواس است.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۳۲

دوره ۱۴، شماره ۳
پاییز ۱۴۰۰
پیاپی ۵۵

۱. Explication: که در تعریف لغوی واژه، به فرایند توضیح، تبیین، تجزیه و تحلیل، و توسعه یک ایده یا موضوع گفته می‌شود.

۲. Interpretation: عمل توضیح معنا و محتوای یک چیز.

۳. Miles Fairburn (1945): تاریخ‌نگار اجتماعی و استاد تاریخ در دانشگاه کانتربری نیوزلند.

4. Social History: Problems, Strategies and Methods

۳. تاریخ اجتماعی ادراک شنیداری

هرگونه ویژگی‌ای در رویه‌های شنیداری مردم یک جامعه — که از آن با اصطلاح منظره صوتی یاد می‌کنیم — و نیز عوامل محیطی‌ای که در ایجاد صوت‌ها و تلقی‌های گوناگون از آن نزد یک اجتماع دخالت دارند، دارای داده‌های مهمی در تاریخ اجتماعی حواس خواهند بود. البته به‌جز شناخت تغییر در ویژگی‌های صوتی و منابع صوتی با گذشت زمان، تأثیر قصد و انتظار بر ادراک صوتی نیز عامل مهمی در پژوهش‌های تاریخی به‌شمار می‌آید. این‌گونه عوامل فیزیکی، سازمانی، یا شخصی، یک لایه زمینه‌ای مهم را در مطالعه بافت منظره صوتی گذشته شکل می‌دهند (جُردن^۱، ۲۰۱۹، ۵۱۷). والتر بنیامین^۲ بر این نظر است که در طول دوره‌های تاریخی، حالت‌های ادراک انسانی همراه با تغییر کلیت شیوه زندگی بشر، تغییر می‌کند (به‌نقل از: هالیدی، ۲۰۱۳، ۶)؛ بنابراین، صدا و تجربه درک آن و راه‌هایی که سبب تولید و انتشار آن می‌شوند، تاریخی بوده و در طول تاریخ، دستخوش تغییر می‌شوند و این نکته‌ای است که در تحلیل متن تاریخی یک مقوله جمعیتی باید به آن توجه شود. به این سبب که ادراک شنیداری فرد یا افراد یک جامعه، به بافتار صوتی برگرفته از متن زندگی روزانه، و نیز باورها و گرایش‌های ذهنی آن‌ها در کارهای روزمره‌شان بستگی کامل دارد.

ارسطو، نخستین بحث‌های ثبت‌شده را درباره توانایی شنوایی انسان و صداها مطرح کرده است. او درک شنوایی را به دو شکل «قابل شنیدن» و «غیرقابل شنیدن» تقسیم کرده است؛ به این معنا که ما می‌توانیم صدا را درست مانند زمانی که صوت وجود دارد، هنگامی که غایب است نیز «احساس کنیم». ارسطو، شنوایی را به‌عنوان داور میان کیفیت‌های متضاد اشیاء در نظر می‌گیرد. عبارت‌هایی مانند تیز یا هموار^۳، برپایه زیر و بم موسیقایی، یا صاف یا خشن^۴، برحسب لحن، به این نکته اشاره دارند. بعدها امانوئل کانت^۵، ارتباط میان کیفیت‌های صداها را برگرفته یا ابرازشده را برهمین اساس طرح کرده است:

1. Jordan

۲. Walter Bendix Schönflies Benjamin (1892-1940): منتقد فرهنگی و فیلسوف یهودی آلمانی

3. sharp or flat

4. rough and smooth

۵. Immanuel KANT (1724-1804): فیلسوف تأثیرگذار آلمانی در عصر روشنگری. وی در آموزه‌های خود درباره ایدئالیسم متعالی می‌گوید، فضا، زمان، و علیت، تنها حس‌شدنی هستند؛ «چیزها در خود» وجود دارند، اما ماهیت آن‌ها غیرقابل شناخت است.





این همیشه «چیز دیگری» است که صدا را تولید می‌کند؛ زیرا صدا نمی‌تواند خودش را بسازد... از آنجاکه صوت‌ها به‌خودی‌خود چیزی نیستند یا به‌هرحال، شیء نیستند، بهترین وسیله برای بیان مفاهیم به‌شمار می‌آیند. هنگامی‌که چنین مفاهیمی در گفتار ردوبدل شوند، مردم به‌راحتی می‌توانند افکار و احساسات خود را با دیگران به‌اشتراک بگذارند (به‌نقل از: هالیدی، ۲۰۱۳، ۲۲).

نحوه شنیدن درست، خود یکی از دغدغه‌های بنیادین فیلسوفان قرن هفدهم بوده است؛ عده‌ای همچون نیکلا مالبرانش^۱ بر این نظرند که درست گوش دادن، یکی از مهارت‌های مهم برای رهبران است و بسیاری از مشکلات سیاسی رخ داده در تاریخ، ناشی از شنیدن نادرست بوده است؛ به‌عنوان نمونه، اسکندر کبیر و ژولیوس سزار، تصمیم‌های نادرستی گرفته‌اند، زیرا مهارت شنیداری ضعیفی داشته‌اند و در نتیجه، قضاوت‌های نادرستی انجام داده‌اند (به‌نقل از: سایکس^۲، ۲۰۱۵، ۱۶). بلیز پاسکال^۳ فیلسوف نیز ضعف شنوایی را نشانه حماقت و شنیدن متعالی را موجب تسلیم آگاهانه انسان در برابر خداوند می‌دانست:

پادشاهان، خود را با صداهای بلند و پیروزمندانه احاطه کردند که مردم را بترسانند تا تسلیم شوند. روشنفکران به لحن پرطمطراق خود برای ترویج ادله تکیه کرده‌اند... بدان ای مرد مغرور که چه تناقضی با خودت داری! فروتن باش ای ملاک ناتوانی! ساکت باش ای ضعیف‌القدر!... به خداوند گوش فرا ده! (به‌نقل از: سایکس، ۲۰۱۵، ۱۷).

سکوتی که پاسکال به آن اشاره می‌کند، به معنای تهی بودن یا فاقد حس بودن نیست، بلکه خود دارای معنایی متعالی است، اگر به آن به مثابه منبع نمادینی از سلسله مراتب قدرت (در معنای فوکویی آن) دقت کنیم (پیستریک و ایسنارت^۴، ۲۰۱۳، ۵۰۷).

در برخی از نحل‌های رمانتیسیسم هم که بیان احساسات درونی در آن ضرورت بسیار مهمی به‌شمار می‌آمد، صدا نقش بنیادینی داشت. هگل^۵ می‌گوید، هنگامی‌که جسمی به‌صدا درمی‌آید، احساس می‌کنیم که وارد یک قلمرو بالاتر می‌شویم؛ صدا در درونی‌ترین احساسات

۱. Nicolas Malebranche (1638-1715): فیلسوف عقل‌گرای فرانسوی که در آثارش در پی ترکیب اندیشه سنت آگوستین و دکارت به‌منظور نشان دادن نقش فعال خداوند در هر بعد از جهان بود.

2. Sykes

۳. Blaise Pascal (1623-1662): ریاضیدان، فیزیکدان، مخترع، نویسنده، و الهی‌دان کاتولیک فرانسوی.

4. Pistrick and Isnart

۵. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831): فیلسوف و چهره مهم ایدئالیسم آلمانی. جایگاه اندیشه هگل در روزگار خودش، کاملاً به‌رسمیت شناخته شده بود و اگرچه فلسفه او در درجه نخست تأثیرگذاری در سنت شبه‌قاره بود، بر سنت تحلیلی نیز تأثیر زیادی داشت.



ما تأثیر می‌گذارد. مارکس هم در «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی^۱» خود نوشت، انسان نه تنها از طریق اندیشیدن، بلکه با همه حواس خود در دنیای عینی دیده می‌شود و تجربه‌های حسی، با گذر زمان تغییر می‌کنند و برداشت‌ها و درک‌های متفاوتی شکل می‌گیرند. مارکس توضیح داده است که چگونه حواس کارگر، که در میان «فاضلاب تمدن^۲» زندگی می‌کند، تغییر شکل می‌یابد و به جایی می‌رسد که همه حواس پالایش شده‌اش را از دست می‌دهد و دیگر هیچ نیازی به آن‌ها نمی‌بیند، جز نیاز به غذا خوردن (به نقل از: هاوِز^۳، ۲۰۰۵، ۲۸۲). اما در قرن نوزدهم، با رخداد دگرگونی‌های زیبایی‌شناختی، به مطالعه بدن انسان و ساختارهای عصبی و آناتومی نیز بسیار توجه شد. جان‌اتان کری^۴ در این باره می‌نویسد:

روان‌شناسی حسی قرن نوزدهم، در چارچوب این مفهوم قرار می‌گیرد که تجربه ادراکی و حسی بیشتر به عملکرد و قاعده دستگاه حسی مان وابسته است تا به ماهیت یک محرک خارجی (به نقل از: هالیدی، ۲۰۱۳، ۲۵).

در قالب چنین فلسفه‌ای است که گوستاو فکتر^۵، پیشگام فیزیولوژی صدا^۶ - که رابطه میان ادراک حسی و متغیرهای فیزیکی را تحلیل کرده است - می‌گوید، جهان بیرون بدن تنها از طریق دنیای درون قابل فهم است؛ یعنی ادراک ما پیرو اندام‌های حسی مان است. امروزه از فیزیولوژی صدا به گونه‌ای گسترده، به مثابه ادراک شنوایی یا تنها عمل شنیداری یاد می‌شود (یُست^۷، ۲۰۱۵، ۴۶).

متن‌های تاریخی را، به‌ویژه در گذشته‌های دور، متن‌هایی نوشتاری و مبتنی بر نیروی دیداری می‌دانستند. عبارت‌هایی مانند «دیدیم که»، یا «نشان داده شده است»، که در متون پژوهشی برای ارجاع به نکته‌ها و موضوع‌های پیشین به کار می‌رفت، نشان‌دهنده این است که متن تاریخی را عموماً شنیدنی به‌شمار نمی‌آوردند، اما با نگاهی به دوره رنسانس، که شاهد تولد نوعی آگاهی

1. Economic and Philosophic Manuscripts (1844)

2. the sewage of civilization

3. Howes

۴. Jonathan CRAY (1951-): منتقد هنری و استاد نظریه و هنر مدرن در دانشگاه کلمبیا در نیویورک است.

۵. Gustav Fechner (1801-1887): فیلسوف، فیزیک‌دان و روان‌شناس آلمانی و پیشگام روان‌شناسی تجربی و بنیان‌گذار روان‌شناسی جسمانی. آراء فکتر الهام‌بخش بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان قرن بیستم بوده است.

6. Psychoacoustics

7. Yost



مدرن از تفاوت بین گذشته و حال بود، و فراوانی استعاره‌های مرتبط با ادراک شنوایی به‌جای دیداری در متون آن دوره، می‌بینیم که نویسندگانی که از این استعاره‌ها استفاده کرده‌اند، آثار خود را فاقد صدا نمی‌دانستند که تنها باید با چشم مطالعه شود، بلکه از متن به‌عنوان ابزاری برای انتقال صدای خود به عموم مردم بهره می‌بردند. این امر، نشان‌دهنده این است که ذهن تاریخی مدرنیسم اولیه، به همان اندازه که از ریشه‌های دیداری سرچشمه می‌گرفت، به سرچشمه‌های شفاهی و شنوایی - ریشه‌های بلاغی- نیز وابسته بود (وولف^۱، ۱۹۸۶، ۱۶۰).

۱-۲. ادراک شنوایی و «سروصدا» در فضای زیسته مدرن

مطالعه صوت در عصر مدرن، به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، به‌عهدۀ مورخان تاریخی-فرهنگی حواس بوده است. فضای زیست انسان مدرن (مانند خانه، مدرسه، بیمارستان، بازار، و...) درست جایی است که به‌واسطه آن می‌توان ساختار شنوایی را به‌لحاظ تاریخی و فرهنگی تحلیل کرد. شنوایی، نه تنها به‌معنای عمل شنیدن صدا، صوت‌ها، و گفتار مردمان، بلکه «موضع یا حالت خاصی است که موجب تعریف دوباره و شکل‌گیری مرزهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و فضاهای آن‌ها می‌شود.... شنیدن ممکن است دربردارنده شنیدن صداهای واقعی در این مکان‌ها باشد، اما درنهایت به آن‌ها وابسته نیست؛ بلکه شنیدن در این مکان‌ها در درجه نخست از طریق فعال‌سازی مثبت تخیل انسان اتفاق می‌افتد» (سایکس، ۲۰۱۵، ۷).

یکی از جلوه‌های زندگی شهری مدرن، حضور همواره سروصداهای محیطی شهری است که به‌نوعی، مهم‌ترین جلوه اتمسفر محیطی شهری^۲ را تشکیل می‌دهد که با صنعتی‌شدن شهرها و ایجاد سروصداهای دستگاه‌ها و ماشین‌ها، همراه است. سروصدا، چیزی بیشتر از صوت‌های ناخواسته، نامناسب، مزاحم، یا حواس‌پرت‌کننده است؛ به‌عنوان مثال، «زمانی که ناقوسی به‌صدا درمی‌آید، صدای سوت کارخانه‌ای به‌گوش می‌رسد، یا پس از یک حمله تروریستی، آسمان در سکوت غرق می‌شود و سروصدا یا غیبت آن، بسیار پر معنا می‌شود. صوت‌ها در طول تاریخ بشر، مقوله‌ای گسترده و سرشار از شگفتی و نمایش^۴ بوده‌اند» (هیندی، ۲۰۱۳، ۸).

1. Woolf
2. noise
3. urban environmental atmosphere
4. drama



در پژوهش‌های مربوط به حوزه منظر شهری و معماری مدرن، از آلودگی‌های صوتی^۱، به عنوان شاخصی برای تعیین کیفیت مواد و مصالح مورد کاربرد در سازه‌ها و طراحی‌های محیطی و معماری استفاده می‌شود. آلودگی صوتی در شهرها می‌تواند حتی از آلودگی‌های آب و هوا خطرناک‌تر باشد. به دلیل رشد جمعیت و رشد پایدار فضاهای صنعتی و شهری‌ای مانند بزرگراه‌ها، راه‌آهن، و ترافیک هوایی، که منابع اصلی سروصدا هستند، رشد آلودگی‌های صوتی در جوامع مدرن، و به ویژه در جوامع در حال توسعه، تداوم یافته و به گونه‌ای مستقیم و فزاینده، پیامدهای ویرانگری برای سلامت افراد داشته است؛ چه خسارت‌های واقعی (اقتصادی) و چه ناملموس (در حوزه رفاهی) (آلینکا^۲، ۲۰۱۲، ۵۵۳). همه گروه‌های اجتماعی (از ثروتمندان تا تهیدستان) در معرض صداهای محیطی و پیامدهای آن بر زیست خود هستند، اما خطرهای آلودگی صدا در مناطق فقیرنشین، که خود در محیط‌های آلوده‌تر، کار و فعالیت می‌کنند، بیش از دیگران است (انتشارات اتحادیه اروپا، ۲۰۱۶، ۳). دیوید هیندی^۳، پژوهشگر تاریخ اجتماعی صدا، روش رویارویی مردم با سروصداهای شهری را در حوزه دستیابی به مقوله «قدرت»، تحلیل می‌کند و می‌نویسد:

قدرت است که چگونگی صوت‌هایی را که ما می‌شنویم، برمی‌سازد؛ به این معنا که صداهای خاصی وجود دارند که به گونه‌ای عمیق بر ما تأثیر می‌گذارند و نیز به افزایش یا تقویت توانایی مردم قدرتمند یا گروه‌های پر قدرت مردمی، مانند دولت‌های ملی، مذهب‌های سازمان‌یافته، یا شرکت‌های تجاری، برای شکل‌بخشی به عادت‌های شنوایی دیگرانی که قدرت کمتری دارند، کمک می‌کند. به قول ماری شافر^۴، فکر کردن درباره صدا، اندیشه‌ورزی در مورد «لمس کردن فاصله» است، زیرا پیمودن مسیر از طریق صوت، بسیار سریع‌تر از حرکتی است که بازوان انجام می‌دهند و هنگامی که گوش کسی صوت را چونان چیزی ملموس می‌شنود، در او واکنش واقعی

1. noise pollution

2. Olayinka

۳. David Hendy: مورخ رسانه‌ای و استاد رسانه و تاریخ فرهنگی در دانشگاه ساسکس، که به گونه‌ای گسترده به نقش صدا، تصاویر، و ارتباطات در فرهنگ‌های انسانی در طول زمان علاقه‌مند است. بیشترین توجه او بر نقش رسانه‌های جمعی امروزی (راديو، سینما، تلویزیون، اینترنت) در شکل دادن به زندگی و اندیشه مردم در قرون ۱۹، ۲۰ و ۲۱ متمرکز است.

۴. Raymond Murray SCHAFFER (1933): نویسنده، سازنده، و مربی کانادایی موسیقی است. شافر به دلیل فعالیت‌های مانند طرح جهانی "Soundscape"، توجه به بوم‌شناسی صوتی (acoustic ecology) و کتاب مهمش "The Tuning of the World" (۱۹۷۷) مشهور است. او در سال ۱۹۷۸ به عنوان نخستین دریافت‌کننده جایزه "Leger Jules" برگزیده شد.



احساسی ایجاد می‌شود. صدا یک نیرو است که، خوب یا بد، به مردم تحمیل می‌شود؛ و در دوره‌ها و اجتماع‌های گوناگون، محل نمایش قدرت نسبی طبقه‌های اجتماعی بوده است؛ به‌عنوان مثال، در دست نخبگان، همچون چیزی بر ساخته و اداره شده است یا در رابطه با مردمان محروم، به‌عنوان چیزی تخریب‌گر و مبتکرانه (همچون کارناوال‌ها و شورش‌های قرن هجدهمی و نیز راهپیمایی‌های قرن بیستم) به‌شمار می‌آید (هیندی، ۲۰۱۳، ۱۴).

در ارتباط با صدا، نمونه نمایش قدرت نسبی اجتماعی در زندگی خصوصی را می‌توان در توانایی کنترل صداهای محیطی و صوت‌ها در حریم خصوصی مشاهده کرد. سروصدا، بر سلامت و آسایش انسان، به‌ویژه در فضاهای شخصی، بسته به زمان و حجم آن، تأثیرگذار است و پیامدهایی همچون نقص در شنوایی، اثرات فیزیولوژیکی مانند افزایش فشار خون، بی‌نظمی در ضربان قلب، و زخم معده، پیامدهای روان‌شناختی مانند اختلال در چگونگی خواب (کم‌خوابی و بی‌خوابی)، و تحریک‌پذیری و اضطراب زیاد، و اثراتی بر عملکرد کاری، مانند کاهش بهره‌وری و ایجاد بدفهمی در مقوله‌های شنیداری خواهد داشت (هانشال^۱، ۲۰۱۲، ۴۴۹)؛ از همین رو، کنترل نفوذ سروصدای غیرمنتظره به داخل خانه و تعرض به فضای خصوصی افراد، که درواقع، حریم شنوایی متفاوتی با فضای عمومی دارد، اهمیت زیادی دارد و مسئله کنترل صدا و قدرت و توانایی در مدیریت چگونگی نفوذ آن را مطرح می‌کند. صداهای محیطی، بر کیفیت زیست، تندرستی، و سلامت روانی افراد تأثیر می‌گذارد و تداوم آن به‌شکل صداهای حاد در محیط خصوصی افراد، موجب افزایش برانگیختگی فیزیولوژیکی و سرانجام، افسردگی و اختلال‌های اضطرابی خواهد شد (کلارک^۲، ۲۰۱۸، ۲). به‌طور معمول، در مناطق شهری فقیرنشین، که خانه‌های ارزان‌قیمت و کوچکی دارند، نفوذ صداهای ناخواسته، بیشتر از مناطق بالاتر شهری است. ماری تامپسن^۳، رابطه مستقیم میان قیمت خانه‌ها در انگلستان و میزان کنترل‌پذیری صدا در خانه را این‌گونه مطرح می‌کند:

در انگلستان نیز همچون بسیاری از نقاط جهان، تمایل به فرار از نفوذ صدا و قدرت کنترل صوت‌ها در خانه، می‌تواند در قالب سلسله‌مراتب انواع خانه‌ها مطرح شود. از منظر کنترل صدا،

1. Hunashal

2. Clark

۳. Marie THOMPSON: پژوهشگر انگلیسی و مدرس ارشد مدرسه فیلم و رسانه لینکلن. پژوهش‌های تامپسن بر ابعاد عاطفی، مادی، و جنسیتی صدا، صوت و موسیقی تمرکز دارد.



خانه‌های اژه‌م جدا، مطلوبیت بیشتری دارند، زیرا در صورت دیواربه‌دیوار بودن خانه‌ها، سروصدای همسایه‌ها از سه یا چهار جهت (سقف، کف، دیوارها) امکان نفوذ خواهد داشت. به‌همین ترتیب، ارزش خانه (به‌عنوان مثال) در منطقه‌ای که در آن فرودگاه وجود دارد، کاهش خواهد یافت. آن‌دسته از کسانی که در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند، در معرض سروصداهای بیشتری هستند و کنترل کمتری بر نفوذ صدا به خانه و مکان خصوصی خود دارند. به‌طور خلاصه، افرادی که بیشتر با اختلال‌های صوتی روبه‌رو می‌شوند، معمولاً کسانی هستند که کمترین کنترل را بر محل زندگی خود دارند (تامپسن، ۲۰۱۷، ۱۰۶).

در نقاط مرفه‌نشین شهری، به‌دلیل استفاده از مصالح مطلوب و توجه بیشتر به مسئله نفوذ سروصدا به فضاها، داخلی، حفظ حریم صوتی بسیار بهتر و دقیق‌تر اجرا می‌شود؛ درحالی‌که در نقاط محروم شهری که افراد در خانه‌های ضعیف و کوچک زندگی می‌کنند، نه‌تنها صوت‌های عملکرد داخلی آن‌ها در خانه مانند راه رفتن، به خانه‌های اطراف نفوذ می‌کند، بلکه صداهای محیطی شهری نیز به‌راحتی به محیط خصوصی و داخلی خانه وارد شده و شرایط متفاوتی از زیست را برای ساکنان ایجاد می‌کند. تامپسن این معضل را در قالب پدیده «سندرم استکهلم»^۱ توضیح می‌دهد:

شنوندگان، کم‌کم سروصداهای تحمل می‌کنند و یاد می‌گیرند که چگونه آن را نادیده بگیرند. به‌عبارتی، آن‌ها به حضور پارازیتی سروصدا در محیط زندگی‌شان، خو گرفته و در برابر آن غیرحساس می‌شوند و حتی حس آسودگی و وابستگی به صداهای خود پرورش می‌دهند و به آن همچون چیزی مثبت، خو می‌گیرند که سرانجام، به ارتباطی گسترده‌تر با جامعه‌شان منجر می‌شود (تامپسن، ۲۰۱۷، ۱۱۴).

برپایه تحلیل تامپسن، می‌توان نوعی برون‌گرایی رفتاری را در مناطقی از اجتماع‌های شهری بیشتر مشاهده کرد که افراد، حریم صوتی خصوصی اندکی دارند و به‌بیان روشن‌تر، همواره در معرض کنش‌های تعاملی ناخواسته اجتماعی هستند. این نوع برون‌گرایی رفتاری،

۱. Stockholm Syndrome: پدیده‌ای روانی که در آن گروگان، حس همدردی و یکدلی و احساس مثبتی نسبت به گروگان‌گیر پیدا می‌کند و حتی در مواقعی، این حس وفاداری تاحدی پیش می‌رود که از کسی که جان و مال و آزادی‌اش را تهدید می‌کند، دفاع کرده و به‌صورت اختیاری و باعلاقه، خود را تسلیم او می‌کند. چهار مؤلفه اصلی سندرم استکهلم عبارت‌اند از: رشد احساس مثبت گروگان نسبت به گروگان‌گیر؛ ناآشنایی و فقدان رابطه قبلی گروگان و گروگان‌گیر؛ امتناع گروگان از همکاری با پلیس (به‌دلیل ارزشمند شدن خواسته‌های گروگان‌گیر در ذهن گروگان)؛ باور گروگان به نوع‌دوستی و انسانیت گروگان‌گیر. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به بولتن خبری ژوئیه ۱۹۹۹ اداره پلیس آمریکا (FBI):

G. Dwayne Fuselier. *Placing the Stockholm Syndrome in Perspective*. pp 22-25.



لزوماً پدیده‌ای مثبت به‌شمار نمی‌آید، زیرا برپایه تحلیل‌های روان‌شناختی، اثرات سروصدا بر حریم خصوصی، تنش‌ها، عصبانیت‌ها، اضطراب‌ها، و نگرانی‌ها نیز از پیامدهای جانبی این تداخل حریم صوتی خصوصی و عمومی در خانه‌های افراد خواهد بود. تحلیل صدا در معانی اجتماعی آن و در کیفیات متن زندگی روزمره این نکته را نیز روشن می‌کند که ادراک شنیداری و رویه‌های صوتی ناظر بر اجتماع، تاچه میزان بر آگاهی و مدیریت بدن انسان به‌عنوان امری اجتماعی و امری زیستی اثرگذار است. چرا که بدن «با وجود این‌که دارای مبانی مادی و زیست‌شناختی است، اما این قابلیت را دارد که در زمینه‌های اجتماعی مختلف، جایگزین یا تعدیل شود» (شجاع و نیازی، ۱۳۹۵، ۶۵). در کلان‌شهرهای ایران نیز مسئله قدرت کنترل نفوذ صدا در خانه‌ها و ساختمان‌ها، به‌عنوان یک معضل پایدار به‌ویژه در دوران گسترش و سازندگی شهری در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، همواره در مرکز توجه معماران و شهرسازان برای طراحی فضاهای شهری و ساختمانی بوده است. چه‌بسا که استفاده از مصالح مناسب و طراحی هوشمندانه، بتواند فضای آکوستیکی^۱ مطلوبی را همچون عایقی در برابر صداهای هوابرد (مانند ترافیک شهری در بزرگ‌راه‌ها) ایجاد کند (غفاری جباری، ۱۳۹۳، ۵۹). در شهرهای ایران، ساخت‌وسازهای شهری، ترافیک‌ها و بزرگ‌راه‌ها، تراکم جمعیتی مناطق گوناگون و نرخ آن در مقایسه با فضاهای باز، و شکل و موقعیت نامطلوب سازه‌ها و ساختمان‌ها، بیشترین سهم را در تولید آلودگی صوتی دارند (سلطانیان، ۱۳۹۴، ۱۴).

۴. «صدا» و «سکوت» در عکس‌های شهری

بینایی و شنوایی، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند و بسیاری از متون در گذشته، برای پررنگ کردن این رابطه تلاش کرده‌اند؛ این اندیشه از پلوتارک^۲ و هوراس^۳ بازمانده است که معتقد بودند، شعر حرف می‌زند، شعر می‌تواند احساسات میهن‌پرستانه را از طریق هر دو سطح

۱. آکوستیک در معماری، به فن طراحی فضاها و بناها و سامانه‌های مکانیکی، برپایه نیازهای شنوایی گفته می‌شود که با طراحی درست، موجب شنیدن صداهای مطلوب و حذف نوفه (صداهای ناخواسته) در سازه‌های معماری می‌شود. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: شهلا غفاری جباری و همکاران، تأثیر طراحی آکوستیکی در تأمین آسایش صوتی در آپارتمان‌های مسکونی شهر تهران، ص ۶۰.

۲. Plutarch: لوسیوس مستریوس پلوتاریوس، نویسنده و زندگی‌نامه‌نویس یونانی بود که به‌عنوان نویسنده افلاطونی میانه شناخته می‌شود.

۳. Quintus Horatius Flaccus (65BC- 8BC): شاعر پیشکسوت و برجسته رومی در زمان آگوستوس بود.



بصری و شنیداری خلق کند (وولف، ۱۹۸۶، ۱۹۰). موضوع فقدان یا حضور ادراک شنیداری در ترکیب با نیروی دیداری، از گذشته‌های دور تاکنون در متون تاریخی و فلسفی بررسی شده است. در مورد تصاویر و عکاسی، برخی از پژوهشگران با تجزیه و تحلیل بعضی عکس‌ها، امکان ترجمه شنیداری بافتار بصری عکس را بررسی کرده‌اند (برای نمونه ن.ک: تاناکا^۱، ۲۰۱۱، ۳۱۶-۳۱۵)؛ برای مثال، پاول دورنباخ^۲، با تکیه بر فناوری واقعیت مجازی^۳، تصاویر را از طریق ادراک شنیداری تحلیل کرده است. او در مقاله «حضور و صدا؛ شناسایی ابزارهای صوتی برای بودن در آنجا»^۴ جایگاه ادراک صوتی را در فهم عکس‌ها به وسیله فناوری واقعیت مجازی بررسی کرده است:

اینکه ما تا حدود زیادی، تحت نفوذ نیروی دیداری هستیم، انکارناپذیر است... ما بر چیزهای آشکاری متمرکز هستیم که هزاران جزئیات را برای صداهایی که هر روز می‌شنویم، برمی‌سازند.... گنجاندن برخی صوت‌ها در تصویر، آنچه من آن را «تقویت»^۵ می‌نامم، ممکن است تجربه پیشرفته‌ای را برای یک ناظر (به دلیل وجود اطلاعات بالقوه دیگر) فراهم کند (دورنیش^۶، ۲۰۰۶، ۲).

جان برجر^۷ در کتاب «روش‌های دیدن»^۸، نوشته است: «عکاسی، فرایند ارائه مشاهده‌ای خودآگاه است» (برجر، ۱۹۹۰، ۱۹). منظور برجر از این جمله، فرایندی است که در عکاسی، به‌ویژه هنگام تأمل در دیدن عکس‌ها، در بیننده رخ می‌دهد. امکانی که تمام حواس انسانی را دعوت می‌کند تا در یک مشاهده آگاهانه شرکت کنند. در این میان، ادراک شنوایی، نقشی مکمل و بنیادین در ایجاد تخیلات مبتنی بر زندگی روزانه دارد. صدا، نقش مهمی در ساخت فضا و احساس معنا در آن، و نیز برانگیختگی عاطفی در فضایی خاص دارد: «صداها، نقشی سازنده در ساخت مکان ایفا می‌کنند. آن‌ها احساس تعلق و نوستالژیا را

1. Tanaka

۲. Paul Doornbusch (1959): آهنگ‌ساز و موسیقی‌دان استرالیایی.

3. virtual reality (VR)

4. Presence and Sound; Identifying Sonic Means to "Be there" (2006).

5. augmentation

6. Doornbusch

۷. John Peter BERGER (1926-2017): منتقد هنری، رمان‌نویس، نقاش، و شاعر انگلیسی. رمان "G" برجر، در سال ۱۹۷۲ موفق به دریافت جایزه بوکر شد، و کتاب او با عنوان «روش‌های دیدن»، که همراه با سریال‌های بی‌بی‌سی با همین نام منتشر شد، اغلب به‌عنوان متن دانشگاهی استفاده می‌شود.

8. Ways of Seeing (1980)



شکل می دهند. ممکن است تصویری (مجازی) از خانه را برسازند و ممکن است فضایی را سرشار از انگاره هایی از گذشته، حال، و آینده کنند. صداها حتی می توانند مناظر خیالی را برپایه واقعیت های فیزیکی برانگیزند.... این ارتباط بین صدا و مکان، دال بر این است که صداها به گونه ای فعالانه در ساخت اجتماعی محیط زمانی و مکانی ما حضور دارند» (پیستریک و ایسنارت، ۲۰۱۳، ۵۰۶). صداها اهمیت و کارکرد راهبردی فضا و مکان را آشکار می کنند و اثر برخی نمایه های صوتی را می توان در بستر عکس های اجتماعی مشاهده کرد. مفهوم «قلمروهای صوتی»^۱ که برندون لابل^۲، در کتابی با همین عنوان^۳ از آن نام می برد (لابل^۴، ۲۰۱۰، ۲۴)، به توپوگرافی زندگی شنیداری از طریق ساختار فضایی و اجتماعی شهر اشاره دارد.

آنچه در محتوای عکس های شهری، از طریق تحلیل بافتار صوتی آن دنبال می کنیم، نه اثر «واقعی» صدا، بلکه نمایه هایی است که صدا و سکوت را به گونه ای «مجازی» و از طریق سطح عکس، در ذهن بیننده خود بازیابی می کنند. تفاوت قائل شدن میان واقعه فیزیکی صدا و اثر مجازی آن در عکس، تفاوتی هستی شناختی است میان آنچه وجود دارد، و آنچه این موجود، «امکان» شکل دهی به آن را دارد. بیان مثالی در این باره روشنگر است: صدای ناقوس، همواره یک کیفیت خاص و مشخص دارد، اما با محو شدن آن، «ما خود را در پی موج روبه کاهش آن در هوا و حتی در درون خودمان می یابیم؛ جایی که به نظر می رسد، ارتعاش های آن همچنان ادامه دارد» (استریت، ۲۰۱۹، ۱).

ژیل دلوز^۵ درباره تفاوت میان امر واقعی و مجازی می نویسد: «واقعی، نام آن هایی است که به ظاهر ثابت و تجربی هستند. مجازی، نام بسیاری از نیروهای متفاوتی است که واقعیت را به وجود می آورند. اگر «واقعی» دامنه های تحقق یافته را مشخص کند، «مجازی»، قلمرو امکان خالص یا پتانسیل خالص است: در تفاوت و

1. acoustic territories

۲. Brandon LABELLE (1969-): هنرمند، نویسنده، و نظریه پرداز که درباره زندگی اجتماعی و تاریخ فرهنگی صدا تحقیق می کند.

3. Acoustic Territories: Sound Culture and Everyday Life (2010)

4. LaBelle

۵. Gilles Deleuze (1925-1995): فیلسوف فرانسوی، که از اوایل دهه ۱۹۵۰ تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۵، درباره فلسفه، ادبیات، فیلم، و هنرهای زیبا نوشت.

تکرار» (به نقل از کین^۱، ۲۰۱۵، ۴). به این ترتیب، صدا و سکوت، امکانات تکرارِ تخیل، ذهنیت‌ها، و حافظه را به گونه‌ای متفاوت در حین و پس از دیدن عکس فراهم می‌کنند (تصویر ۱).



تصویر ۱. مسجد جامع اصفهان، فاطمه صادق‌زاده

عکس‌ها، امکان بازسازی ذهنی آواها، سکوت‌ها، و صداهای شهری را در بیننده خاص خود فراهم می‌کنند؛ برای مثال، در این عکس که در فرهنگ زیسته ایرانیان، سویه‌های آشناپندارانه بسیاری دارد، می‌توان صدای اذان را در سکوتِ برساخته عکس و درون ذهن بیننده هم‌زیسته با این مکان مذهبی، به تکرار شنید. عکس‌های شهری‌ای که با سکوت‌ها عرضه شوند، آواهای درونی شده را در مخاطب خود برمی‌انگیزند و موجب اثرگذاری بیشتری در او می‌شوند. برساخت مجازی صداها در متن عکس، آن‌ها را با زندگی روزمره و فرهنگ زیسته مخاطبان آن پیوند می‌دهد و موجب تفسیرهای متفاوتی برپایه پیش‌فرض‌های موجود در افراد می‌شود (منبع تصویر: سایت خبرگزاری ایسنا).

ویژگی ممتاز عکس، سکون و سکوت آن است. سکوت، انگاره مهمی برای تأویل عکس برپایه ادراک شنوایی خواهد بود و امکان فهم لایه‌های صوتی ساکت در بستر عکس را برای بیننده‌ای که تجربه زیسته‌ای را در محتوای بازنمایی شده آن دارد، فراهم می‌کند:

گوش، بیش از سروصدا، با سکوت تحریک می‌شود و صداهایی که سکوت را می‌شکنند، عمیق‌تر و ماندگارتر در ذهن می‌مانند. این آگاهی است که سکوتِ درونی را می‌شکند. درست همان‌گونه





که بدون فکر نفس می کشیم، بدون گوش دادن، می شنویم.... ادراک فعال در اینجا همه چیز است؛ زیرا بسیاری از ما، همچون کوه یخ، در لایه های ناخودآگاهمان پنهان هستیم؛ حافظه و خیال، توانایی فراخوانی فعال گوش دادن به ناخودآگاهمان هستند (استریت، ۲۰۱۹، ۴-۳).

عکس های شهری ای که فضاهای زیست هر روز زندگی انسانی را ثبت می کنند، سرشار از داده های تصویری ای هستند که از طریق بافتار صوتی به تصویر کشیده شده در آن، قابل تحلیل و فهم هستند و حس دیگری (شنیداری) به جز نیروی دیداری است که در روند فهم عکس، دخالت می کند. رولان بارت^۱ در کتاب «اتاق روشن»^۲ - که شیوه اثرگذاری برخی عکس ها بر خودش را در آن می کاود - از پونکتوم عکس، به عنوان عنصری نام می برد که به شدت بر او تأثیر می گذارد و نقطه اوج فهمی است که نمی تواند نامی به جز پونکتوم بر آن بگذارد. پونکتوم، عبارتی است که می تواند به ادراک شنیداری عکس متصف شود:

پونکتوم عکس، «انگار که تیری [هست] از کمان برجهیده، و در من رخنه می کند... پونکتوم، نیش هم هست، خال، شکاف، سوراخ ریز هم هست.... پونکتوم یک عکس، همان رخدادی است که نیش می زند؛ اما کبودم هم می کند و برایم جان گداز نیز هست» (بارت، ۱۳۸۴، ۴۲).

شون استریت توضیح می دهد که پونکتوم بارتی در عکس می تواند دیداری و نیز شنیداری باشد به بیان روشن تر، همان گونه که بارت می گوید، برخی اجزای تصویر - مانند «کمر بند شل وول خواهر در پرتره خانوادگی» (بارت، ۱۳۸۴، ۶۱) در او رخنه می کنند و نیش می زنند و معانی و تداعی های خاص را در ذهن او شکل می دهند. این اجزا و اشیاء موجود در عکس می توانند پونکتوم شنیداری باشند و تصورات خاص صوتی را در بیننده ایجاد کنند:

در مشارکت عکس (تصویری که هم استعاره است و هم وسیله ای برای یادبود) و پیام های نامرئی گذرای صوتی آن (به عنوان یک عامل تفسیری و برساننده تصویر، البته به شکل خاص خود) است که حافظه و آگاهی، غالباً عمیق ترین پاسخ درونی خود را می یابند... تصور یک «فضا»، باز نمود صوتی آن با آواز پرندگان، صدای باد لابلای درختان، صدای لغزش سنگ ریزه ها در گذار یک راه

۱. Roland Barthes (1915-1980): نظریه پرداز، فیلسوف، منتقد، و نشانه شناس ادبی فرانسوی. اندیشه های بارت، زمینه های متنوعی دارد و دیدگاه های او بر گسترش بسیاری از مکتب های نظری، از جمله ساختارگرایی، نشانه شناسی، نظریه اجتماعی، نظریه طراحی، مردم شناسی، و پسامختارگرایی تأثیرگذار بوده است.

2. Camera Lucida (1980)

شنی، صدای آن سوی خانه، همه این‌ها، یک «صدای پس‌زمینه»^۱ را برای لحظه ساکت یک عکس فراهم می‌کنند؛ نوعی حقیقت شاعرانه را ارائه می‌دهند که تنها متعلق به بیننده خاص عکس است (استریت، ۲۰۱۹، ۱۶۷-۱۶۶).

عکسی از یک کافه یا پارک را در نظر بگیرید که نخستین قرار عاشقانه را برای بیننده خاص عکس نمایش می‌دهد؛ اشیاء موجود در عکس، فضا، یا یک چیز خاص بصری در متن عکس، صوت‌هایی را که در فضای پیرامون در گذشته در آنجا موجود بوده‌اند، برای او تداعی می‌کند؛ موسیقی در حال پخش، صداها، محیطی، و حتی آلودگی‌های صوتی را. این‌گونه است که یک عکس می‌تواند از طریق سکوت، صداها، فعال درونی خود را به بیننده‌اش منتقل کند؛ بنابراین، «گوش سپردن به عکس‌ها به جای تنها نگاه کردن به آن‌ها، تصمیم آگاهانه‌ای است برای به چالش کشیدن رابطه عکاسی با معرفت؛ آن‌هم از طریق ثبت حسی صدا» (کمپ، ۲۰۱۷، ۶) و پونکتومی که بارت از آن با عنوان نقطه اوج فهم عکس نام می‌برد، چه بسیار با حس شنوایی آمیخته است (تصویر شماره ۲).



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۴۵

تحلیل اجتماعی-فرهنگی
عکس‌های شهری ...



تصویر ۲. سمت چپ: مرد سیاه‌پوست؛ از مجموعه عکس‌های پاسپورتی، ارنست دیچ؛ سمت راست: محله بیرمنگهام؛ از مجموعه خیابان وارنا، جانث مندلسن

سارا کمپ، با بهره‌گیری از اصطلاح پونکتوم بارتی برای تحلیل عکس‌های دو مجموعه (عکس‌های ارنست دیچ^۲ از جامعه سیاه‌پوستان منطقه بالسال‌هیت بیرمنگام — که در دهه

۱. در اینجا، نویسنده در مقایسه با سینما از واژه "soundtrack" استفاده کرده است.

2. Ernest Dyche



۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ گرفته شده‌اند و عکس‌های جانث مندلسن^۱ — که در کتاب «جاده وارنا»^۲ چاپ شده و مربوط به سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ بیرمنگام است — تحلیل جالبی را درباره چگونگی تحلیل عکس‌ها از طریق ادراک شنیداری آن‌ها ارائه کرده و توضیح می‌دهد که پونکتوم این عکس‌ها در الگوی شنیداری نهفته در ظاهر بی‌صدای^۳ آن‌ها است. در عکسی از ارنست دیچ که برای پاسپورت گرفته شده است، مردی سیاه‌پوست با حالتی عصبانی، لب‌های آویزان، بدن فشرده‌شده، و درعین حال، با کت و شلواری آلامد به تن و کراواتی زیبا بر گردن دیده می‌شود. انگار که می‌خواهد فریاد بزند که به‌هرترتیبی که هست، او جزء طبقه متوسط است و نه سیاهی که از دوران برده‌داری جان سالم به‌در برده است. سپس، سارا کمپ، فضای زندگی سیاهان بالسال‌هیث بیرمنگام را با توسل به عکس‌های جانث مندلسن بررسی می‌کند و می‌پرسد، آیا سیاه‌پوست‌های بیرمنگام، با وجود تلاش برای ارتقای فضای زیسته که در عکس‌هایشان نمود دارد (عکس سمت چپ)، همین سیاهانی نیستند که در این محل آلوده زندگی می‌کنند؟ (عکس سمت راست؛ چیدمان عکس از نویسنده مقاله است). کمپ در پایان می‌نویسد، این عکس‌های به‌ظاهر «بی‌صدا»، موجب شکل‌گیری حسی صوتی می‌شوند که انگار در گلو گیر کرده است! تحلیل این عکس‌ها با قاعده مرسوم دیدن، به این معنا است که تنها ژانر و فرم را ببینیم؛ تنها ببینیم که مردمان سیاه‌پوست، چگونه زندگی می‌کنند و چگونه برای قرن‌ها نادیده گرفته شده‌اند؛ درحالی‌که اگر بخواهیم آن‌ها را بشنویم، باید حقیقت‌های درونی زندگی آن‌ها را کشف کنیم. گوش سپردن به این عکس‌ها به ما امکان می‌دهد که به چیزی با واسطه و شاید بسیار قدرتمندتری دسترسی داشته باشیم: زمزمه‌های درونی رؤیای آرمان‌شهر و آرزوهای جمعی مهاجران سیاه‌پوست؛ نجوایی که حقیقت‌های غیرقابل بیان مردم سیاه را با صدایی پایین در عکاسی بی‌صدا طنین‌انداز می‌کند (کمپ، ۲۰۱۷، ۲۴-۲۵ و ۳۵-۳۴ و ۴۵) (منابع تصاویر: عکس سمت راست: theguardian.com و عکس سمت چپ: کمپ، ۲۰۱۷، ۲۵).

1. Janet Mendelsohn
2. Varna Road
3. quiet

۴-۱. نمایه‌های صوتی در عکس‌های شهری

در عکس‌های داخلی و خانگی^۱، وجود پنجره‌های دوجداره یا پرده‌های ضخیم در پس‌زمینه، نرخ جمعیتی خانواده در متن عکس با توجه به گشایش و وسعت فضای داخلی ثبت‌شده در آن (تنگی فضا با نرخ جمعیتی بالاتر، نمایشی از برخوردهای روزانه بیشتر اعضای خانواده، برخوردهای عاطفی و تعارض‌های فیزیکی بالاتر، و در نتیجه، میزان آلودگی صوتی افزون‌تر خواهد بود)، چگونگی حضور اشیاء و چینش داخلی که می‌تواند بر جذب یا عدم جذب آلودگی‌های صوتی پیرامون اثرگذار باشد، حالت‌های فضای داخلی خانه (باز بودن پنجره یا در خانه رو به ساختمان‌های اطراف (تصویر شماره ۳ و ۴)، خیابان و بزرگ‌راه، پارک، و فضای سبز) هریک شکل متفاوتی از بافت صدایی ثبت‌شده در عکس‌های مربوط به فضاهای داخلی خانه‌های مسکونی را نشان می‌دهند. به این ترتیب، عکس‌هایی که فضاهای داخلی تنگ و انباشته، پنجره‌های معمولی و بدون عایق‌بندی صوتی و مشرف به فضاها، کوچه‌ها، و بافت‌های تودرتو و فشرده شهری را نمایش می‌دهند، از مرزبندی طبقاتی صاحبان آن‌ها در یک زیست‌بوم شهری فقیرنشین پرده برمی‌دارند که در نتیجه آن، (برپایه تحلیل تامپسن از ارتباط فضای داخلی با سطح تعامل اجتماعی افراد)، نرخ برون‌گرایی رفتاری (به واسطه سطح رویارویی بیشتر فرد با دیگران، چه به صورت فیزیکی و چه از طریق نمایه‌های صوتی سروصداها) افزایش می‌یابد و هم‌زمان، به دلیل اختلال‌هایی که ممکن است در سطح شنوایی افراد وجود داشته باشد، پیامدهای روانی منفی آن نیز بیشتر خواهد شد که در بستر عکس، خود را به صورت انواع هیجان‌های مثبت و منفی عرضه می‌دارد. در پژوهش‌هایی که در سال ۱۹۹۱ در مورد سروصدا در فضای شهرنشینی انگلستان انجام شد، اثبات شد که از میان همه آلودگی‌های صوتی محیطی، سروصدای همسایه‌ها، بیشترین اعتراض را در شنوندگان آن‌ها ایجاد می‌کند (لایله، ۲۰۱۰، ۵۳) و همین امر، پیامدهای منفی روانی‌ای برای آن‌ها دارد.





تصویر ۳. سمت راست: محله اسلام آباد کرج (از مجموعه جغرافیای اجتماعی کرج)، حامد یغمایان، ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸؛ سمت چپ: محله مهرشهر کرج، عکاس ناشناس، اوایل دهه ۱۳۹۰

المان‌های بصری عکس‌هایی که بافت‌های شهری و محله‌های مسکونی را نمایش می‌دهند، نمایه‌های صوتی صداها و سکوت‌ها در محیط زیسته هم هستند. در تصویر سمت چپ، بافت فرسوده، آلودگی بصری، فضاهای کوچک و تنگ رفت‌وآمد شهری، و نیز خانه‌های جمع‌وجور و درهم‌تیدگی بی‌قواره کوچه و سازه‌ها که نمایشگر یکی از محله‌های قدیمی و فرسوده شهر کرج است، آلودگی صوتی بسیار بیشتری را در مقایسه با تصویر سمت راست، که نمایی از مهرشهر کرج است و به لحاظ بصری، با فضای سبز و خانه‌های مدرن و پیاده‌روهای باز و وسیع‌تر و به‌طور کلی، ساختار قاعده‌مندتر نقشه شهری همراه است، به بیننده عرضه می‌کند (منابع تصاویر: سمت راست: photographicpractice.ir و سمت چپ: blog.ihome.ir)



تصویر ۴. یکی از مناطق جنوب شهر تهران، عکاس ناشناس، اوایل دهه ۱۳۹۰
منبع: روزنامه همشهری



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۴۸

دوره ۱۴، شماره ۳
پاییز ۱۴۰۰
پیاپی ۵۵

یکی از منظره‌های عادی در بسیاری از محله‌های شهری — به‌ویژه در مناطق به‌اصطلاح پایین‌شهری و نیز روستایی — روبه‌رو شدن با پنجره‌ها و درهای باز به‌سمت کوچه و خیابان و محل عبور و مرور عمومی افراد و وسایل نقلیه است که از منظر شنیداری، حریم کم‌صدا یا فاقد صداهای محیطی در اندرونی خانه را از بین برده و آن را با آلودگی‌های شنیداری بیرون از خانه پیوند می‌دهد. به این ترتیب، همان‌گونه که تامپسن در مبحث حریم شنوایی استدلال می‌کند، می‌توان چنین تحلیل کرد که به دلیل ضعف در وجود حریم شنیداری در مناطقی از فضاهای اجتماعی شهری (مانند عکس بالا)، سطح تعاملات اجتماعی و برون‌گرایی رفتاری و در نتیجه، رفتارهای پرتش و خشن‌تری را در افراد ساکن در این محله‌های شهری می‌توان مشاهده کرد.

در عکس‌های اجتماعی شهری (در فضاهای عمومی و خارجی)، به‌ویژه در کلان‌شهرهای ایران و با توجه به آلودگی‌های بصری فراوانی که بسیاری از آن‌ها، خود منابع مهمی برای ایجاد و تأثیر آلودگی‌های صوتی بر شهروندان هستند (که نمودهای آن را می‌توان در بستر عکس‌هایی که در خیابان‌ها و فضاهای عمومی گرفته می‌شوند، با مطالعه ساخت‌وسازهای بی‌رویه و فاقد وجاهت در طراحی و مهندسی، طراحی شهری ناکارآمد مانند وجود اتوبان‌ها، بزرگراه‌ها، و چهارراه‌ها با ترافیک متراکم، بلندگوهای نصب‌شده فراوان در میدان‌ها، خیابان‌ها و مراکز اصلی شهری که در راهپیمایی‌ها، نمایش‌های آیینی و مذهبی، و مراسمی چون نماز جمعه به‌کار می‌روند، متکدیان، دست‌فروشان، گاری‌چیان، و میوه و سبزی‌فروشان دوره‌گرد، و صداهایی که تولید می‌کنند، مشاهده کرد)، در عمل، می‌توان پتانسیل گسترده نهفته در تولید آلودگی‌های صوتی شهری را به راحتی مطالعه کرد. به‌طور طبیعی، نرخ آلودگی در فضاهای مرفه‌نشین، نسبت به مناطق به‌اصطلاح پایین‌شهری، به میزان چشمگیری در تصاویر و عکس‌ها کمتر می‌شود و سرانجام، تداوم در رویارویی و در معرض این آلودگی‌ها بودن، به صورت حالت‌های عصبی و عصبانیت بیشتر افراد در مناطق آلوده‌تر، نزاع‌های خیابانی بیشتر، حالت‌های خاص انقباضی در چهره — که به صورت افسردگی و اندوه و اضطراب، در برخی عکس‌های اجتماعی خیابانی ثبت و ضبط شده است — نمود پیدا می‌کند.



۲-۴. انگاره‌های نمادین صوتی در عکس

بسیاری از عکس‌های شهری را با عبارت‌هایی چون شلوغ، درهم‌وبرهم، آلوده، یا آرام، خلوت، شاعرانه، و... توصیف می‌کنیم. به بیان روشن‌تر، وجوه استعاره‌ی ادراک شنوایی را در بستر عکس جست‌وجو می‌کنیم. سروصدا و سکوت، به مثابه مفاهیمی اجتماعی تفسیر می‌شوند، آن‌گاه که معنای آن‌ها را در کالبد زیست هرروزه قرار دهیم و در عکس‌ها مشاهده کنیم. سکوت، نوعی ممانعت درونی‌شده پویایی اجتماعی است و رفتارهای پس‌ازآن؛ و نیز اهلی یا محدود کردن یک وجه اجتماعی است تا به وسیله آن، در برابر سروصدا که شاخصی برای حرکت و رشد است، سکوت را همچون وجهی خصوصی برای یک فضای خاص اجتماعی مدنظر قراردهیم (لالیه، ۲۰۱۰، ۴۷).

افزون‌براین، می‌توان عمق تاریخی یک دوره و بافتار فرهنگی و زیسته را در بستر یک عکس (از طریق ابزار صوتی، فضای محیطی، و وابستگی‌های نمادین آن با صداها از طریق عناصر، اشیاء، و رفتارهای تعاملی انسانی که تولیدکننده صوت‌های عام یا خاص است)، مشاهده کرد. عکس‌های اجتماعی کلان‌شهرهای ایران را می‌توان «عکس‌های پرسروصدا» نامید. نشانه‌های چنین تفسیری را در دلالت‌های موجود در بسیاری از عکس‌هایی می‌یابیم که از محیط‌های عمومی بازارها، خیابان‌ها، و محله‌های شهری گرفته می‌شوند. بسیاری از عکس‌های خیابانی در شهرها، نمایانگر خشونت‌ها، نزاع‌ها، و برخوردهای افراد در تعاملات اجتماعی‌شان هستند؛ آلودگی ترافیکی در خیابان‌های تنگ و باریک شهری بیداد می‌کند؛ فقدان اصول زیبایی‌شناختی بصری طراحی محیطی در شهرها، شکل فضای شهری را در بیشتر مناطق، مانند شهرهای چندده سال پیش کشورهای اروپایی و غربی کرده است.^۱ حتی در حافظه یک شهروند ایرانی، تصویری از یک روز عادی در فضای شهری، با سروصدای غیرمتعارف و شلوغی‌های فاقد وجاهت از منظر شهری همراه است که به‌سادگی در لابلای عکس‌های اجتماعی قابل مطالعه است (تصویر شماره ۵).



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۵۰

دوره ۱۴، شماره ۳

پاییز ۱۴۰۰

پیاپی ۵۵

۱. حتی در حوزه طراحی و زیباسازی شهری، از کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز (به دلیل طراحی نامطلوب و سهل‌انگاری و بی‌توجهی به قواره فضاهای سبز و پارک‌ها، ساختمان‌ها، خیابان‌ها، و اتوبان‌ها در شهرسازی‌مان) انگار که دهه‌ها فاصله گرفته و پس‌رفت کرده‌ایم!



نمایه‌های صوتی در عکس‌های توپوگرافیک کلان‌شهرهای ایران (که طبعاً برپایه تعاریف عکس توپوگرافی، باید به مقوله جاسازی سازه‌های شهری و نه حضور انسان در فضای عکس توجه داشته باشد)، به صورت استعاره و مجازی، تداعی‌گر بستر شلوغ، تُنگ و تنگ فضاها و گذرگاه‌های شهری است. نمایه‌های صوتی را می‌توان برپایه زندگی زیسته مخاطبان عکس‌ها در بستر شهری، و نیز نمایه‌های تجسمی درون بافت عکس (زدیف مغازه‌ها، خیابان، و پیاده‌رو کم‌عرض، عدم زیباسازی منظر شهری، ...) که ناظر بر تکرار خاطرات و تخیل مخاطب است، مطالعه کرد (منبع تصویر: آرشیو شخصی هنرمند).

تصویر ۵. خیابان ولیعصر تهران، از مجموعه «جنوب تا شمال»، آراین سرلک. ۱۳۹۹



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۵۱

تحلیل اجتماعی-فرهنگی
عکس‌های شهری ...

افزون‌براین، صداها می‌توانند تاحدودی از هویت‌های خودی و غیرخودی در فضاهای عمومی پرده بردارند. اینکه حضور چه کسانی در چه فضایی در عکس‌ها ثبت می‌شود، تداعی‌گر صداهایی هم هست که آن‌ها به صورت عادی شده و آشنا، یا ناآشنا و غریب، با آن روبه‌رو می‌شوند؛ به عنوان مثال، تفاوت معناداری میان عکس‌های جهانگردهای خارجی با عکس پیرزنی اصفهانی در فضای مسجد شاه اصفهان وجود دارد. اینکه در لحظه عکس‌برداری، جهانگرد چه چیزی را می‌شنود و پیرزن چه چیزی را؟ و اینکه این رفتار غیرخودی و خودی، در سطح عکس به گونه‌ای متفاوت با یکدیگر نمایان می‌شود. برخی از رفتارهایی که به یک فرهنگ یا خرده‌فرهنگ خاص مربوط نمی‌شوند، می‌تواند از این مسئله پرده بردارند که افراد در برابر دوربین، با حاشیه‌های صوتی محیط پیرامون خود تاجه‌حد ارتباط برقرار کرده‌اند. البته عوامل بسیار دیگری نیز در این احساس آشنایی یا غریبگی در محیط نقش دارند، اما صوت‌ها و صداها می‌توانند در برآیند رفتارهای تعاملی و فیزیکی نقش تأثیرگذاری داشته باشند؛ همان‌گونه که کالین ریپلی^۱ گفته است: «ویژگی‌های یک فضا بر چگونگی ادراک صوت، و تأثیر صوت بر چگونگی ادراک ما از فضا، اثر می‌گذارد» (پیستریک و ایسنارت، ۲۰۱۳، ۵۰۴).

۱. Colin Ripley: استاد تمام گروه معماری دانشگاه رایرسون کانادا است.



احساس ناآشنایی، هیجان، شگفتی، اضطراب، و گم‌شدگی‌ای که در پس لبخندهای جهانگردها و افراد خارجی در فضاهای عمومی و شلوغ شهری در عکس‌ها ثبت می‌شوند، در کنار رفتارهای روزمره و حاکی از در جریان بودن زندگی افراد بومی، چنین تفاوتی را در معنای درک متفاوت حاشیه‌های صوتی محیط آشکار می‌کند. این امر را می‌توان در برخورد ناگهانی دو نفر که زبان مشترکی دارند و به‌گونه‌ای اتفاقی در مکانی شلوغ در فضایی بیگانه، با یکدیگر روبه‌رو شده‌اند، به‌خوبی مشاهده کرد: نوعی آشناپنداری ناگهانی در فضای ناآشنا، به‌سبب روبه‌رو شدن با زبان (و در نتیجه، صوتی آشنا و روزمره) که میان آن‌دو شکل می‌گیرد و احساس آرامش و آسودگی خاطر مقطعی در آن، بیانگر اهمیت تأثیر صداهای محیطی بر تعامل افراد در اجتماع‌های انسانی و جوامع گوناگون است. صوت‌ها، جزء بنیادینی از ویژگی‌های عاطفی و زیبایی‌شناختی یک مکان هستند و تأثیر عمیقی بر چگونگی تجربه آن به‌لحاظ احساسی دارند. افزون‌براین، صدا می‌تواند یک مکان را «متعلق به ما» کند (پیستریک و ایسنارت، ۲۰۱۳، ۵۰۴).

بحث و نتیجه‌گیری

سکوتی که هر عکس، بیننده خود را به آن دعوت می‌کند، نه به معنای تهی بودن از صدا، بلکه دارای کنش‌های فراگیرِ تداعی‌های شنیداری، و به‌نوعی، یک سکوت فعال است؛ به این معنا که عکس‌ها برپایه محتوای استنادی خود (به‌ویژه آن‌ها که با بافت زندگی روزانه مردم ارتباط دارند)، بیننده را وادار می‌کنند که هم‌زمان با دیدن عکس، به محتوای ثبت حسی آن — که به‌صورت نمایه‌های صوتی در لایه‌های ضمنی آن وجود دارد — نیز توجه کند. نمایه‌های صوتی، به‌گونه‌ای استعاری و مجازی در بافتار تجسمی عکس حاضر است و موجب بازآوریِ خاطره و خیال و کارکرد حافظه در مخاطب خود می‌شود. این شکل از ادراک — که نه تنها بر نیروی دیداری، بلکه بر کیفیت‌های مجازی شنیداری در متن عکس مبتنی است — فهم عمیق‌تری را شکل می‌بخشد. بسیاری از عکس‌های شهری که زندگی و تعامل روزمره افراد را در سطح شهر ثبت می‌کنند، این‌گونه هستند. نمایه‌های صوتی به‌صورت اشیاء و عناصری در بستر عکس (مانند ازدحام‌های دیداری در قاب، حالت‌های

بدنی افراد، بافت معماری محل سکونت، و...)، و نیز انگاره‌های شنیداری نمادین موجود در بستر عکس (فضاها، محیط‌ها، رفتارها، تعاملات، اشیاء خاص، و هرآنچه موجب تداعی ادراک شنیداری در زندگی گذشته فرد شود)، موجب می‌شوند که ادراک دیداری — که در لایه ظاهری و سطحی عکس فعال است و عمل مکانیکی عکس‌برداری و ثبت لحظه را نشانه می‌رود — با ادراک شنوایی حاضر در لایه‌های عمیق‌تر آن، که ناظر بر ثبت حسی یک موقعیت یا فضای خاص زندگی در گذشته است، تداخل کند، ترکیب شود، و تحلیل آشکارتری از متن تاریخی عکس را برای ناظر خود آشکار کند. تاریخ‌نگار اجتماعی حواس، تداعی‌های فرهنگی ادراک شنیداری را در مقوله‌های جمعیتی مشخص، بازخوانی و در اسناد تاریخی زندگی روزانه، تفسیر می‌کند. این نمایه‌های صوتی که بار عاطفی و احساسی مردمان گذشته را در خود حفظ کرده‌اند، می‌توانند هنگام تفسیر اسناد تاریخی، تحلیل و بازخوانی شوند. سرانجام، در عکس‌های شهری، صدا و نیروی شنیداری به‌صورت مجازی، موقعیت‌هایی را تداعی می‌کنند که ویژه بیننده خاصی است که آن‌ها را درک و زندگی کرده است. چنین فهمی در برابر عکس، آن را دارای معنای ویژه و متمایز از تحلیل شکل و ساختار آن (به‌تنهایی) کرده و عملکرد ادراک شنیداری را در رویارویی با سند تاریخ اجتماعی، به‌عنوان یک بازوی تفسیری مهم برای فهم عکس، مطرح می‌کند.



- بارت، رولان (۱۳۸۴). اتاق روشن اندیشه‌هایی درباره عکاسی (مترجم: نیلوفر معترف). تهران: نشر چشمه.
- اسمیت، مارک ام. (۱۳۹۴). تاریخ اجتماعی حواس. در: تاریخ اجتماعی، دانش، روش، آموزش (مترجمان: ابراهیم موسی‌پور بشلی و محمدابراهیم باسط). تهران: انتشارات سمت.
- سلطانیان، ستار؛ و نری موسی، زهرا (۱۳۹۴). تحلیل و ارزیابی آلودگی صوتی شهر امیدیه در سال ۹۴. تحقیقات سلامت در جامعه، ۱(۴)، ۲۰-۱۲.
- غفاری جباری، شهلا؛ غفاری جباری، شیوا؛ و صالح، الهام (۱۳۹۳). تأثیر طراحی آکوستیکی در تأمین آسایش صوتی در آپارتمان‌های مسکونی شهر تهران. فصلنامه معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، ۷(۱۳)، ۵۹-۶۶.
- فربرن، مایلز (۱۳۹۴). تاریخ اجتماعی مسائل راهبردها و روش‌ها. در: تاریخ اجتماعی، دانش، روش، آموزش (مترجمان: ابراهیم موسی‌پور بشلی و محمد ابراهیم باسط). تهران: سمت.
- کوکا، یورگن (۱۳۹۴). تاریخ اجتماعی امروز خسران‌ها دستاوردها فرصت‌ها. در کتاب: تاریخ اجتماعی، دانش، روش، آموزش (مترجمان: ابراهیم موسی‌پور بشلی و محمدابراهیم باسط). تهران: سمت.
- شعاع، صدیقه؛ نیازی، محسن (۱۳۹۵). فرا تحلیلی بر ارتباط سرمایه فرهنگی و مدیریت بدن. فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی ایران. ۹ (۱)، ۶۱-۸۱.
- Bullot, N.J. & Égré, P. (2010). Editorial: Objects and Sound Perception. *Rev.Phil.Psych.* 1, 5-17. doi:10.1007/s13164-009-0006-3
- Campt, T., M. (2017). *Listening to images*. Durham and London: Duke university Press.
- Doornbusch. P. (2006). Presence and Sound; Identifying Sonic Means to "Be there". In: *Conference: Conscious Reframed* (Vol. 1). Beijing, China: Red Gate Gallery.
- Edwards, E. (2005) Photographs and the sound of history. *Visual Anthropology Review*, 21(1-2), 27-46. doi:10.1525/VAR.2005.21.1-2.27
- Fuselier, G. D. (1999). Placing the Stockholm Syndrome in Perspective. In: *FBI Law Enforcement Bulletin*. United States.
- Halliday, S. (2013). *Sonic Modernity, Representing Sound in Literature, Culture and the Arts*. Edinburgh University Press.
- Hendy, D. (2013). *Noise, A Human History of Sound and Listening*. London: Profile Books LTD.
- Howes, D. (2005). *Empire of the senses: the sensual culture reader*. New York: Berg.





- Hunashal, R. B. & Patil, Y. B. (2012). Assessment of noise pollution indices in city of Kolhapour, India. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 37, 448-457. doi:10.1016/j.sbspro.2012.03.310
- Jordan, P. (2019). Historic Approaches to Sonic Encounter at the Berlin Wall Memorial. *Acoustics journal of acoustics science and engineering*, 1, 517- 537. doi:10.3390/acoustics1030029
- Kahn, D. (1999). *Noise Water Meat, A History of Sound in the Arts*. London: The MIT Press.
- Kane, B. (2015). Sound studies without auditory culture: a critique of the ontological turn. *Sound Studies*, 1(1), 2-21. doi:10.1080/20551940.2015.1079063
- LaBelle, B., (2010). *Acoustic Territories: Sound Culture and Everyday Life*. New York and London: Continuum Books.
- Olayinka, O. S. (2012). Environmental noise pollution in Ilorin Metropolis, Nigeria. *Nature Environment and Pollution Technology*, 11(4), 553-567.
- Pistrick, E., Isnart, C. (2013). Landscapes, soundscapes, mindscapes: introduction. *Etnográfica*, 17(3), 503-513. doi:10.4000/etnografica.3213
- Street, S. (2015). *The Memory of Sound, Preserving the Sonic Past*. New York: Routledge,
- Street, S. (2019). *The Sound inside the Silence, Travels in the Sonic Imagination*. UK: Palgrave Macmillan.
- Sykes, I. (2015). *Society, Culture and the Auditory Imagination in Modern France, The Humanity of Hearing*. UK: Malgrave Macmillan.
- Tanaka, A. (2011). The Sound of Photographic Image. *Ai & Society* 27(2). doi:10.1007/s00146-011-0347-1
- Thompson, M. (2017). *Beyond Unwanted Sound, Noise Affect and Aesthetic Moralism*. New York: Bloomsbury Publishing.
- Publication's office of the European Union (2016). Science for Environment Policy: Links between noise and air pollution and socioeconomic status (Vol. 13). Publication's office of the European Union, Belgium: Author. doi: 10.2779/200217
- Woolf, D., R. (1986). Speech, Text, and Time: The Sense of Hearing and the Sense of the Past in Renaissance England. *Albion*, 18(2), 159. doi:10.2307/4050313
- Yost, A., W. (2015). Psychoacoustics: A Brief Historical Overview. *Acoustics Today*, 11(3), 46-53.



رنگ به مثابه امر سیاسی: تأملی زیبایی‌شناختی-زبان‌شناختی

مجید آزادبخت^۱، علی‌اصغر فهیمی‌فر^{۲*}، محمدرضا تاجیک^۳

دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۵؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

چکیده

رنگ، تنها رنگ نیست؛ نماد، زبان، پیام، دلالت، هنر، قدرت، مقاومت، و سیاست است. رنگ، عنصری دیداری، ارتباطی، و ادراکی است که می‌تواند احساسات آدمیان را تحریک یا تسکین بخشد و کنش‌گفتاری و رفتاری آنان را تغییر و جهت دهد. در آموزه‌های ادیان و نحله‌های فکری و سیاسی، از رنگ به عنوان یک نماد یا عامل تمایز از دیگران بهره گرفته شده و بازنمایی‌ها و قرائت‌های متفاوت و متخالفی از رنگ و دلالت‌های زبان‌شناختی و ماورای زبان‌شناختی آن ارائه شده است. در میان این فراوانی دلالت‌ها، این نوشتار به روشی تحلیلی با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، تمرکز خود را بر دلالت سیاسی رنگ قرار داده و با مفروض گرفتن رابطه رنگ و سیاست، تلاش کرده است دفتر خود را با اثبات یا ابطال این فرضیه به پایان برد که: «هر بی‌رنگی، آن‌گاه که اسیر رنگ امر نمادین یا امر واقع می‌شود، تبدیل به امر سیاسی (با جوهره ستهندگی یا آنتاگونیستی) می‌شود. این نوشتار، دو هدف را در خود نهان دارد: نخست، عبور از حصار تعریف‌های سنتی از سیاست و امر سیاسی، و طرح سیاست به مثابه امر هنری و برعکس (هدف نظری)، و دوم، آشنا کردن کنش‌ورزان سیاسی با زبان متفاوت از سیاست، که می‌تواند هم به مثابه زبان قدرت، و هم زبان مقاومت در جامعه امروز ما نقش‌آفرینی کند (هدف عملی).

کلیدواژه‌ها: رنگ، امر سیاسی، قدرت، گفتمان

۱. دکتری پژوهش هنر، گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲. دانشیار پژوهش هنر، گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

fahimifar@modares.ac.ir ✉

۳. دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

به آهستگی
آغاز به مردن می‌کنی؛
اگر،
رنگ‌های متفاوت بر تن نکنی... / پابلو نرودا

۱. مقدمه

رنگ، نوعی «امر نمادین»^۱ (به بیان لکانی^۲) است؛ از این رو، از امکان و استعداد دلالتی و معنایی متفاوت و متکثری برخوردار است. در ساحت نظم نمادین، هر رنگ، رنگ‌ها است و هر رنگ، آن نیست که هست. به بیان روشن‌تر، رنگ، به محض اینکه زیر روکش امر نمادین قرار می‌گیرد، واقعیت یا رنگ خود را از دست می‌دهد و سوژه دلالتی دیگری می‌یابد. این تکثر، گونه‌گونی، گشودگی، و صیورت (شدن) دلالتی و این ابهام و ابهام معنایی، همان اکسیری است که از رنگ، سیاست می‌سازد. آلن بدیو^۳ در کتاب «سیاه، درخشش یک نارنگ» به ما می‌گوید: «مدت‌های مدیدی است که سیاه، نماد و تداعی گر غیاب نور، ناپاکی، ارتجاع، مرگ، اندوه، نیهیلیسم، جادوگران، سیاه‌پوشان هوادار موسولینی، زمینه‌ساز بدشگونی همچون کلاغ‌ها، و... است»، اما به تصریح وی، «سیاه می‌تواند به سیاهی ریشه‌های درختان که آغازگر زیست و سرسبزی طبیعت است و به وقار و سادگی بی‌تکلف لباس سیاه، ویژگی التیام‌بخش طنز سیاه در رویارویی با مرگ عزیزانمان، نیز دلالت دهد...» (بدیو، ۱۳۹۷، ۱۳-۱۲). «دیالکتیک شکوهمند سیاه و سفید، امتحان‌ها، انشاءها، آزمون‌ها، مشق‌های اضافی، و تمام آن دشواری‌های یادگیری را به خاطر آورد. هنگامی که امتحان را افتضاح می‌دادید، نمی‌گفتید «ورق» را «سفید» تحویل دادید؟ برعکس، اگر سرشار از الهام شده بودید، با افتخار اعلام نمی‌کردید که شش صفحه را سیاه کرده اید؟» (بدیو، ۱۳۹۷، ۳۰). بدیو، در جای دیگری تأکید می‌کند: «سیاست‌رهایی‌بخش نمی‌تواند هیچ ارتباطی با رنگ‌ها داشته باشد و بشریت فی‌نفسه فاقد رنگ است» (بدیو، ۱۳۹۷، ۱۳). احتمالاً او با این گفته خود می‌خواهد بگوید: آنجا که رنگ با سیاست‌رهایی‌بخش ارتباط می‌یابد و بشریت حامل و عامل رنگ می‌شود، رنگ پیشتر به امر سیاسی تبدیل شده است. رنگ، نوعی «امر واقع»^۴ نیز هست؛ در هیچ چارچوب نمادینی جای نمی‌گیرد و در هیچ واژه و زبانی



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۵۸

دوره ۱۴، شماره ۳
پاییز ۱۴۰۰
پیاپی ۵۵

1. The symbolic
2. Lacan
3. Alain Badiou
4. the real



بیان‌شدنی نیست؛ از هرگونه معنای استعلایی‌ای می‌گریزد؛ پنداری یک امر اخراج‌شده (یا به تعبیر ژرژ باتای، امر پردشده، یا کنار گذاشته‌شده از ساحت نمادین) است، امری خارج نام‌گذاری است، مانند شیروفرن بیرون از هرگونه قانون و نظم معنایی یگانه و ثابت قرار دارد (همچون امر فی‌نفسه کانتی که بیرون از هرگونه شناختی قرار گرفته است). خلأ و حفره‌ای که رنگ، به مثابه امر واقعی ایجاد می‌کند، موجب می‌شود که پیوسته گفتمان و اندیشه جدیدی را برای پر کردن این خلأ و افق ناپیدا ارائه کنیم، و همین، امر جدید امر سیاسی^۱ است، یا به تعبیر ژیل دلوز^۲، همین، مفهوم و معنای جدید امر سیاسی است. در این معنا، رنگ، بخشی از نظم نمادین است که همیشه از آن می‌گریزد و در آن ایجاد شکاف و حفره می‌کند، و به مثابه مقاومتی درون قدرت - که قابل کنترل نیست - عمل می‌کند و با ایجاد رابطه ستهندگی با قدرت یا دیگری بزرگ^۳، خود را در قاب و قالب امر سیاسی به نمایش می‌گذارد.

این نوشتار، تأملی است زبان‌شناختی و زیباشناختی به «رنگ»، آن‌گاه که دلالت سیاسی می‌یابد و آن‌گاه که امر زیباشناسی، همان امر سیاسی می‌شود. زبان و کلام در معنایی موسع و بدیع به هر گفته و ناگفته، هر شکل و شکاک، هر رنگ و بی‌رنگی، هر نوشته و نانوشته، هر نشان و نشانه، هر پیدا و ناپیدا دلالت می‌دهد. در این حالت، هر چیز و ناچیزی، زبانی می‌یابد و به سخن درمی‌آید و از هیچ‌چیز، چیزی می‌سازد و آن را با آرایه‌هایی از جنس «امر سیاسی» می‌آراید. چنین است که با سیاستی - به بیان دلوز - از نوع خط‌گریز (خطی از خلاقیت و ابداع و آفرینش) روبه‌رو می‌شویم (دلوز و گتاری، ۱۳۹۲، ۳۹۶)؛ سیاستی که همان تجربه‌گری فعال است، زیرا پیشاپیش هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم یک خط در کدام لحظه قرار است به کجا بپیچد؛ شبیه بدن در اسپینوزا که هنوز نمی‌دانیم چه کارهایی می‌تواند بکند. در این ساحت بدیع، سیاست، به لحاظ هستی‌شناختی، نامتعین و گشوده می‌شود، و همواره ما را به یافتن و ساختن کالبد و صورتی جدید و امری جدید، فرامی‌خواند؛ سیاست، نفی‌کننده و دشمن هرگونه تصلب و جمود به هر نامی می‌شود، ضد فعلیت‌مندی می‌شود، و به ما می‌گوید: «همه امور بالفعل را کنار بگذار، همه چیز را

1. the political
2. Gilles Deleuze
3. big other



فراموش کن. هر امری، استعداد تبدیل شدن به امر سیاسی را دارد». در پرتو این نگاه و رویکرد زیباشناختی، سیاستی آفریده می‌شود که با نمایندگی، بازنمایی، هویت، ارگانیسم (کلیتی محدود با یک هویت و غایت) و مکانیسم (ماشینی بسته با کارکردی خاص) سر سازگاری ندارد، و به یک فرایند پیوسته اتصال‌آفرینی با منطق ریزوماتیک و مونتاژی «و...و...و...»، و مستلزم تشخیص سیالیت و تغییرپذیری هویت‌های داده‌شده و جست‌وجوی چیزی که از چنگ این هویت‌ها می‌گریزد، تبدیل می‌شود.

سیاست، عرصه شدت‌ها و تکنیکی‌ها می‌شود و طبیعتی اشتدادی (نوسان و ارتعاش دائمی) -یا همان بسگانگی نهفته در آن، که از فرمانروایی سوژه گریزان است و به همان اندازه از امپراتوری ساختار- می‌یابد. سیاست، با تخیل پیوند می‌خورد و تخیل، شرط تولید امکان‌های جدید: امکان تخیل و تصور جهان، یا تنوع جهان‌هایی که می‌تواند ساخته شود، می‌شود. سیاست، همان آفرینش امر نو یا تولیدی می‌شود که با تمامیت گشوده‌هستی مرتبط است. سیاست، از امکان و استعداد بازتوزیع امر محسوس و ساخت و جایگزینی پیوندهای متفاوت و متخالف در تقابل با پیوندهای اکسیوماتیک، قدرت مسلط را می‌یابد. سیاست، همان هنر خلاق می‌شود که نمی‌توان آن را رمزگذاری و کدگذاری کرد؛ از همین رو، در یک رابطه هم‌ارزی با زیباشناسی تعریف می‌شود. پس، سیاست، همیشه بیش از آن چیزی است که ما به نام سیاست تجربه می‌کنیم. سیاست، همواره با افزوده و مازاد یا بالقوگی و تفاوت -یعنی چیزی بیش از آنچه هست- هم‌نشین است. ما واقعاً نمی‌دانیم سیاست، قادر به چه کاری است، ولی مشتاقیم بفهمیم؛ ما در سیاست همواره با حضورهای مُصر و لجوجی که بیشتر به غیاب می‌مانند "insistence" روبه‌رو هستیم، نه تنها با آنچه واقعاً وجود دارد "existence"؛ درست مانند امر واقع لا‌کانی که چونان شبیحی باز می‌گردد و نظم امور را به هم می‌ریزد؛ یا به تعبیر مارکسی^۱ یا دریدایی^۲ یک شبیح، یا همان وجودی که قابلیت ارجاع ندارد، باین حال، هر آنچه ارجاع‌پذیر، موجود، حاضر، و دارای ویژگی کمی و کیفی است، از دل آن (امر واقع=شبیح) بیرون می‌آید، تکراری که از دل خود تفاوت را بیرون می‌آورد (دلوز و گتاری، ۱۹۸۷).

1. Karl Heinrich Marx

2. Jacques Derrida



از این دیدگاه، رنگ می‌تواند به مثابه امر سیاسی، ظهور و بروز داشته باشد؛ بنابراین باید — به تعبیر فوکو^۱ — به نقاط صفری برگشت که لحظه‌های آفرینش رنگ در صورت و سیرت امر سیاسی هستند، و از آنچه در این نقاط صفر و لحظه‌های آفرینش می‌گذرد، پرسش کرد. بی‌تردید، پاسخ چنین پرسشی در گرو پرسش‌های دیگری از جمله: چیستی امر سیاسی، چگونگی تبدیل یک امر به امر سیاسی، چیستی امر نمادین و امر واقع، و چگونگی بر ساخت رنگ به مثابه امر سیاسی در ساحت امر نمادین است. به منظور پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، این نوشتار در چهار جستار تنظیم شده است: در جستار نخست، مفهوم «امر سیاسی» توضیح داده می‌شود، در جستار دوم، چارچوب نظری نوشتار سامان می‌یابد، در جستار سوم، تبارشناسی رنگ بررسی می‌شود، و در جستار چهارم، دلالت‌های سیاسی رنگ را در قالب نمونه‌ها و گریزهایی به رخدادهای سیاسی روز، واکاوی خواهیم کرد.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به اهمیت رنگ در تبلیغات، ارتباطات، نمادشناسی، عرفان، روان‌شناسی، چیدمان، سیاست، مردم‌شناسی، و... پژوهش‌های فراوانی درباره آن انجام شده و هریک با دیدگاهی متفاوت و متناسب با رشته‌ای خاص، مفاهیم رنگ را بررسی کرده‌اند. برخی پژوهش‌ها نیز کارکرد محتوایی یا روان‌شناختی رنگ در شعر فارسی، به‌ویژه شعرهای فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، شاهنامه فردوسی، و... را تحلیل و واکاوی کرده‌اند. برخی از پژوهش‌های حوزه رنگ، که ارتباط نسبتاً بیشتری با موضوع پژوهش حاضر دارند، عبارت‌اند از:

محمدرضا تاجیک (۱۳۹۲) در کتاب سیاه، سفید، خاکستری در یکی از فصل‌های این کتاب، سیاست و سیاست‌ورزی را در جامعه ایرانی به‌روش بدیویی و با ادبیات شاذ خود به‌تصویر کشیده و سعی کرده است بازی بازیگران این عرصه را در سه طیف رنگی بگنجاند و بدون فرافکنی و شلتاق، رنگین‌کمان باورهای سیاسی را با لون و لمعه متفاوت ترسیم کرده است.

معصومه بایایی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی جامعه‌شناسانه تعارض‌های موجود در زمینه کاربرد رنگ‌ها در جامعه ایران در سال‌های پس

1. Paul Michel Foucault



از انقلاب»، به سویی‌های جامعه‌شناسی سیاسی رنگ نظر داشته و به این نتیجه رسیده است که برداشت سیاسی از رنگ، متناسب با شرایط زمانی و مکانی است.

شهناز شاهین در مقاله خود با عنوان «بررسی نماد رنگ در تئاتر و ادبیات»، بر کاربردهای سمبولیک و احساسی رنگ متمرکز است و بیشتر به ارائه مثال‌هایی در این زمینه پرداخته است.

یافته‌های مقاله مانده جابری و عبدالحسین فرج‌پهلوی (۱۳۹۱) در مقاله خود با عنوان «جایگاه رنگ در ارتباطات غیرکلامی» نشان می‌دهد رنگ‌ها که از اصلی‌ترین محرک‌های بصری هستند، نه تنها باعث شناخت می‌شوند، بلکه ایده‌آل‌سازی نیز می‌کنند. در جایی که کلام به کار نمی‌آید و درک نمی‌شود، رنگ همواره توانسته است به عنوان یک زبان جهانی کرانه‌های فرهنگی ملت‌ها را پییماید و در بسترهای اجتماعی انسان‌ها را به هم وصل کند.

یافته‌های مقاله ابوالقاسمی (۱۳۹۷) با عنوان «پدیدارشناسی رنگ در نقاشی» نشان می‌دهد که رنگ را باید رکنی پدیدارشناختی در نظر گرفت که دیالکتیک میان جهان بیرون و درون نقاشی را به ظهور می‌رساند و بین خود، نقاش و بیننده رابطه‌ای پویا و چندوجهی برقرار می‌سازد.

آلن بدیو (۱۳۹۷) در کتاب سیاه: درخشش یک نارنگ با بیان طنزگونه خاطرات شخصی خود پیرامون رنگ سیاه و بررسی فلسفی آن از جنبه‌های مختلف همچون: پوشش، فیزیکی، زیست و... ابهت و اقتدار این رنگ را به تصویر می‌کشد.

به‌رغم یافته‌های ارزشمند برخی از این پژوهش‌ها، تاکنون پژوهش جدی‌ای درباره رابطه رنگ و سیاست انجام نشده است و بیشتر پژوهش‌های این حوزه مربوط به انقلاب‌های رنگی هستند، اما متن پیش‌رو تلاش کرده است تا رنگ را به مثابه امر سیاسی بررسی و نقش‌ها و نقاشی‌های آن را در کنش‌های گوناگون اجتماعی-سیاسی تحلیل کند.

۳. چستی امر سیاسی

بدیهی است با ورود مفهوم «امر سیاسی» به عرصه نظم نمادین و زبانی، درگیری‌های نظری پایداری بر سر حدود و گستره دلالتی آن آغاز می‌شود. همین درگیری‌های نظری، بستر ساز ادبیات نسبتاً گسترده‌ای درباره چستی «امر سیاسی» شده‌اند؛ اگرچه انسان زمانه ما،



کماکان با این پرسش اندیشه‌ساز/سوز روبه‌رو است که چگونه می‌توان روح سرکش آن را با مهمیز «تعریف» رام کرد؟ آیا با تعریف امر سیاسی به‌مثابه یک «امر گفتمانی» یا «امر ذهنی» یا «امر خصوصی» یا «امر اجتماعی» یا «امر فراسیاسی» یا «امر حکومتی»، می‌توان این دل‌آشوبه ذهنی و فکری دیرینه را برطرف کرد؟

می‌دانیم که بسیاری از رویکردهای نظری در قرن نوزدهم — که از طریق گرایش‌های جامعه‌شناختی گوناگون تا قرن بیستم تداوم پیدا کرد — «امر سیاسی» را تبدیل به فروسیستم^۱ یا روساخت کرده، و آن را تابع قوانین ضروری جامعه قرار داده بودند. این رویکردها، با پوزیتیویسم^۲ تقویت شدند و نتایج متزاید و رسوب‌شده بیش از یک قرن زوال فلسفه سیاسی را تأیید کردند. اما امروز، شاهد زدودن رسوب‌های امر اجتماعی و «از نو فعال کردن» آن از طریق بازگرداندنش به سویه سیاسی تأسیس آن هستیم. این فرایند رسوب‌زدایی درعین حال، نوعی فرایند تمامیت‌زدایی از امر اجتماعی است. چرا چنین است؟ چون، با توجه به اینکه دیگر جامعه، تمامیتی به‌شمار نمی‌آید که نوعی منطق زیرساختی و درون‌زا به آن وحدت بخشیده باشد و با توجه به ویژگی امکانی و حادث‌شونده اعمال نهاد سیاسی، هیچ جایگاهی وجود ندارد که از آنجا یک حکم مطلق یا فرمان بی چون‌وچرا بتواند صادر شود. این ناتمامی تمام اعمال نهاد سیاسی، جزء برساننده امر سیاسی است؛ بنابراین، می‌توان گفت، دوران نظریه‌ها و گفتمان‌های سیاسی‌ای که تأکید خود را تنها بر «صاحبان وسایل تولید» و «شیوه‌های تولید» استوار کرده و روابط قدرت را حافظ منافع آنان می‌دانستند، به‌سر رسیده و به دورانی رسیده‌ایم که در آن «شیوه‌های بازنمود»^۳ بر شیوه‌های تولید ارجحیت یافته‌اند، و به این ترتیب، چنگ اندازی به «دارایی گفتمانی» یا «ثروت‌های مفهومی»، جایگزین توجه به ثروت‌های مادی یا حکومتی محض شده‌اند. در نتیجه این گشت‌وگذار مفهومی و نظری، «امر سیاسی» از حصارهای تنگ و باریک گفتمان‌های سنتی — که در بستر آن‌ها امر سیاسی به هر آنچه گفته می‌شد که به دولت مربوط می‌شود، و سیاست نیز (مطابق نظریه مایکل اکشات)، به عنوان «رسیدگی به

1. subsystem

2. Positivisme

3. Modes of Representation



امور عمومی جمعی از مردم که برحسب اتفاق یا به حکم انتخاب خود گرد هم آمده‌اند» (وینست، اندرو، ۱۳۷۱، ۲۰) فهم می‌شود—رهایی یافته و به قلمرو بسیاری از مقوله‌های انسانی وارد شده و خود را به‌عنوان جنبه‌ای از همه روابط اجتماعی (گمبل^۱، ۱۹۹۰)، یک فرایند عمومی شدن درون جوامع انسانی (لفت‌ویچ^۲، ۱۹۸۴)، یا سویه بنیان‌گذار جوامع انسانی مطرح کرده است. افزون‌براین، در همین چرخش گفتمانی است که امر سیاسی از سویه‌های آنتاگونیستی خود فاصله می‌گیرد و به هیبت نوعی دموکراسی مبتنی بر اجماع و آگونیسم درمی‌آید.

دقیقاً در همین جایگاه نظری است که برخی اندیشه‌ورزان سیاسی، خطر «پساسیاست» را احساس می‌کند. آنان در پس و پشت این ادعا که وارد «مدرنیته دوم یا ثانوی» شده‌ایم—که در آن افراد رهاشده از پیوندهای جمعی، اینک می‌توانند وقت خود را صرف سبک‌های زندگی متنوعی کنند که از دل‌بستگی‌های منسوخ و قدیمی رسته‌اند، و با تضعیف هویت‌های جمعی، اکنون جهان «بدون دشمن» امکان‌پذیر شده است، درگیری‌های تعصب‌آمیز به تاریخ پیوسته، و اکنون از طریق گفت‌وگو می‌توان به اجماع دست یافت—خطایی بس عمیق را می‌بینند، و این نگرش را بیش از آنکه در راستای «دموکراتیزه شدن» دموکراسی ارزیابی کنند، موجب و سبب‌ساز بسیاری از مشکلاتی می‌دانند که اکنون گریبان نهادهای دموکراتیک را گرفته‌اند، و تصریح می‌کنند: مفاهیمی مانند «دموکراسی غیرحزبی»، «دموکراسی گفت‌وگویی»، «دموکراسی جهان‌میهنی»، «حکمرانی مطلوب»، «جامعه مدنی جهانی»، «حاکمیت جهان‌میهنی»، و «دموکراسی مطلق» —به‌عنوان مجموعه‌ای از مفاهیم رایج— همه به دامن برداشت ضدسیاسی پناه برده‌اند که نمی‌خواهند به بعد خصمانه سیاست به‌عنوان جزء برساننده امر سیاسی اذعان کنند.

اکنون درمی‌یابیم که مفهوم امر سیاسی، تا زمانه ما به تأخیر افتاده و در آینده نیز تأخیر خواهد داشت. اما با اینکه می‌پذیریم امر سیاسی، معنای خود را از رهگذر بازنمایی دریافت می‌کند، و بازنمایی جز از رهگذر زبان و گفتمان ممکن نیست، فرازبان و فراگفتمان نداریم و

1. Gamble
2. Leftwich



گفتمان‌ها متکثر و متغیرند؛ بنابراین، «امر سیاسی» به‌مثابه برساخته‌های زبانی-گفتمانی، می‌تواند در ساحت گفتمان‌های متفاوت، رابطه‌ی معنایی متفاوتی با یکدیگر برقرار کنند و با مدلول‌های متفاوتی جلوه‌گر شوند، اما نمی‌توانیم بگوییم که امر سیاسی، دالی کاملاً بی‌مدلول است، بلکه تنها می‌پذیریم که امر سیاسی، دالی است که معنایش از رهگذر تدوین‌ها و تقریرهای انجام‌شده از آن (توسط گفتمان‌ها) بیان می‌شود؛ بنابراین، قرار دادن امر سیاسی، درون گفتمان خاص، نباید ما را از این واقعیت که امکان یافتن مدلولی استعلایی برای آن وجود ندارد، دور کند، و همچنین، نباید از امکان یافتن مدلولی ثابت در یک پادگفتمان (اگرچه به گونه‌ای نسبی) برای آن، غافل کند. سیاست و امر سیاسی، دقیقاً در میانه‌ی این میل و گرایش به ثبات و تغییر (یا به‌تعبیر لا‌کلاو^۱، ناممکن بودن تثبیت نهایی معنا) معنا می‌یابد.

با این بیان، به پیروی از شانتال موف^۲ می‌پذیریم که درباره‌ی معنایی که به اصطلاح‌هایی مانند سیاست و امر سیاسی نسبت داده می‌شود، توافقی وجود ندارد، و نیز با او موافقیم که می‌توانیم از برخی نشانه‌ها که در اختیار داریم، برای تشریح چنین تمایزی استفاده کنیم؛ برای مثال، تمایز بین سیاست و امر سیاسی اساساً مبتنی بر تفاوت بین دو رهیافت کلی بوده است؛ یعنی تمایز بین علم سیاست، که با حوزه‌ی تجربی سیاست سروکار دارد، با نظریه‌ی سیاسی، که حوزه‌ی فیلسوفانی است که نه درباره‌ی واقعیت‌های سیاست، بلکه درباره‌ی جوهره‌ی امر سیاسی پژوهش می‌کنند. اگر بخواهیم چنین تمایزی را به روش فلسفی بیان کنیم، می‌توانیم با وام‌گیری از واژگان هایدگر^۳، بگوییم که سیاست، به سطح آنتیک^۴ اشاره دارد، درحالی‌که امر سیاسی، به سطح آنتولوژیک^۵ مربوط می‌شود. این به آن معنا است که سطح آنتیک، به کردارهای متنوع سیاست مرسوم مربوط است، درحالی‌که سطح آنتولوژیک، به شیوه‌ی تأسیس جامعه‌ی مربوط می‌شود. موف، جای دیگر، تفکیک امر سیاسی از سیاست را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌نویسد: امر سیاسی، بُعد تخاصم یا آنتاگونیسم است که عنصر قوام‌بخش جوامع بشری است، درحالی‌که سیاست، مجموعه‌ای از کردارها و نهادها است که از طریق آن، نظم

1. Ernesto Laclau
2. Chantel Mouffe
3. Martin Heidegger
4. Ontic
5. Ontological



ایجاد می‌شود. همزیستی بشر در بستر تضادی سازمان می‌یابد که امر سیاسی فراهم می‌کند. با تأملی کوتاه در این ساحت نظری، درمی‌یابیم که در متن و بطن این نگرش، نوعی سیاسی کردن پیایی جامعه و برقراری هویت‌ها و روابط برابرتر و مترقی‌تر، نهفته است. افزون بر این، درمی‌یابیم که سیاست، فعالیت نیست که به نهادهای سیاسی سستی، همچون «دولت»، محدود شده باشد، بلکه ترسیم دوبارهٔ مرزها، محدوده‌ها، وظایف، و توانایی‌های دولت، خود جزئی از سیاست هستند، و نیز قدرت، دیگر توسط دولت و طبقهٔ یکپارچه‌ای که خود را به توده‌ها تحمیل می‌کند، اعمال نمی‌شود. مردم، تنها از بالا، مورد سرکوب و بهره‌کشی قرار نمی‌گیرند، بلکه قدرت، بیشتر از طریق شبکه‌های عادی و کوچک زندگی روزمره اعمال می‌شود. هرچیزی، از تبلیغات و شکل‌های دیگر بازنمود گرفته تا روابط بیناشخصی و خرید، را می‌توان امروزه درگیر نظام‌های چندگانهٔ قدرت مشاهده کرد. همچنین، در این فضای نظری، هیچ تمایزی میان پدیده‌های گفتمانی و غیرگفتمانی نیست. تولید، بازتولید، و تغییر معنا، اعمالی سیاسی هستند. سیاست، معنایی عام دارد و به حالتی مربوط می‌شود که ما همواره به شیوه‌ای اجتماع را می‌سازیم که شیوه‌های دیگر را طرد می‌کند. درواقع، سیاست، سازمان‌دهی جامعه به شیوه‌ای خاص است؛ به گونه‌ای که شیوه‌های ممکن دیگر را نفی و طرد می‌کند. به این ترتیب، گفتمان‌های مختلف ممکن است بر سر سازمان‌دهی جامعه به شیوهٔ خاص خودشان با هم به رقابت و مبارزه برخیزند، اما گاهی فضای حاکم بر ما و رفتارهای اجتماعی ما، چنان طبیعی به نظر می‌رسد که تصور جایگزینی برای وضع موجود ناممکن می‌شود. چنین گفتمان‌هایی، گفتمان‌های عینی نام دارند. عینیت، نتیجهٔ تاریخی فرایندها و نزاع‌های سیاسی است؛ عینیت، گفتمان رسوب کرده است، و در نتیجه، مرز میان عینیت و امر سیاسی، مرزی سیال و تاریخی است. مفهوم هژمونی، میان عینیت و امر سیاسی قرار می‌گیرد. همان گونه که عینیت‌ها ممکن است دوباره سیاسی شوند، نزاع‌های شدید نیز ممکن است جای خود را به عینیت‌ها و بدیهیات بسپارند. گذر از نزاع سیاسی به عینیت، در شرایط مداخلهٔ هژمونیک امکان‌پذیر می‌شود؛ در این حالت، شیوه‌های گوناگون فهم از جهان، سرکوب، و تنها یک نگرش خاص، طبیعی و غالب می‌شود.

عینیت، معادل امور پذیرفته شده، طبیعی، و غیر قابل تغییر است؛ از این رو، عینیت، خود، ایدئولوژیک است. جامعه بدون ایدئولوژی، تصورناپذیر و تصرف نشدنی است. ما همواره مجبوریم بخش عمده‌ای از دنیای اجتماعی را در اعمالمان بدیهی بینگاریم، زیرا زیر سؤال بردن همه چیزها، ناممکن است. قدرت، چیزی است که اجتماع را تولید می‌کند. دانش، هویت، و موقعیت فردی و اجتماعی ما، ساخته و پرداخته قدرت است. رهایی از چنبره قدرت، ناممکن است، چون سراسر زندگی فردی و اجتماعی ما را فراگرفته است (موف، ۱۳۹۲).

۴. رنگ، امری برساخته (تأملی نظری)

با توجه به اینکه فهم سازوکار حاکم بر حوزه رنگ‌ها در جامعه — به عنوان مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی — در پرتو نظریه‌های متنوع امکان‌پذیر است، نویسندگان این پژوهش، از تلفیقی از نظریه‌های متنوع بهره برده‌اند. این کلام سامونل بکت، در نمایش نامه «دست آخر»، که می‌گوید: «... تا حالا این جوری بازی می‌کردیم... بذار یه جور دیگه بازی کنیم...»، نه تنها نشان از رنگ به رنگ شدن دارد، بلکه نشان دهنده نوع دیگری از توزیع امر محسوس (همان سیاست در بیان رانسیری^۱) است، یا این گفته مادونایی که: «هیچ‌گاه واقعیت مرا نخواهید شناخت» نیز — به بیان بارت^۲ — از سطح دوم معنایی و دلالتی برخوردار است که به آن امکان سیاسی شدن می‌دهد. داگلاس کلنر^۳ در کتاب «نمایش رسانه‌ای» (۱۳۹۹) می‌گوید: انگاره‌های بی‌شماری که مادونا از خود ارائه می‌دهد — انگاره‌هایی که عمدتاً به وجودآورنده احساس تعارض، تعدد، و رمز و راز هستند — مانع از آن می‌شوند که بتوانیم وی را به معنای یگانه‌ای محدود کنیم. چنان‌که مادونا در مورد مستندی درباره خودش با عنوان «در تختخواب با مادونا» می‌گوید: «می‌توانید ببینید و بگویید، من هنوز مادونا را نمی‌شناسم و این عالی است، زیرا شما هیچ‌گاه واقعیت من را نخواهید شناخت». مادونا می‌دانست که چگونه مادونا باشد و نباشد، چگونه هویت خود را نه در یک توالی منسجم که در یک ناتوالی نامنسجم به تصویر بکشد، چگونه با پوشیدن لباس‌های هفت



1. Jacques Rancière

2. Roland Barthes

3. Douglas Kellner



بیجار، جوراب‌های دخترانه کوتاه، ارزان و دردسترس برای هزاران زن جوان، همراه با صلیب با تمثال حضرت مسیح، زنجیر، سگک و کمر بند و چکمه و لباس توری مشکی خود را غیرقابل خوانش و تعریف کند. او قادر بود چهره و هویت خود را هم در قاب یک زن باوقار، هم یک دختر نوجوان، هم یک رقاص و بدکاره، هم جنس مذکر، هم دوجنسیتی و چندجنسیتی، و هم در قالب پدیده‌ای سادومازوخیستی و سوررئالیستی و دُن ژوانی، قرار دهد (وارد، ۱۳۸۴). او بدعتی در پرتوتایپ‌ها/سرنمون‌ها^۱ بود؛ یک هیچ‌کس و همه‌کس. او امر تکین کثیر بود، او یک امر واقعی بود، او خالق هر لحظه/در لحظه خود بود (فرانکشتاین-درمان ماری شلی- خود بود که بر خود خالق نیز می‌شورید)، او همان مخلوق رمان «ویرانه‌های مدور» بورخس بود که خود را در ساحت ذهن و خیال و میل و آرزوی آدمیان، به شکل‌ها و صورت‌های گوناگون بازتولید می‌کند.

هر رنگ نیز، مادونایی است که هر لحظه به رنگ دیگر درآید و فهم و بازنمایی آن، همواره از دیدگاه کسی انجام می‌شود که آن را فهم و معنادار می‌کند. معنای رنگ، امری ذاتی و جوهری نیست، بلکه رنگ و معنادهنده (دالت‌دهنده)، همواره در موقعیتی تاریخی، اجتماعی، و گفتمانی با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و موقعیت‌مند بودن این رویارویی، همیشه در تعامل بین این دو تأثیر می‌گذارد. به سخن دیگر، رنگ، هنگام قرائت شدن و دالت دادن، کیفیتی اصیل و دست‌نخورده ندارد، بلکه پیش‌پنداشت‌ها و پیش‌داوری‌ها، دالت‌های معنایی ما از یک رنگ را سازمان می‌دهند. نظریه ساخت اجتماعی واقعیت — که بر نقش عوامل زمینه‌ای در شکل‌دهی شناخت سوژه‌ها از جهان مادی استوار است — به ما می‌گوید: عوامل زمینه‌ای در قالب ایدئولوژی، اراده معطوف به قدرت، خواسته‌ها، و امیال گروهی و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر، نمود می‌یابند و آنچه از واقعیت شکل می‌گیرد را در کسوت امری برساختی ارائه می‌دهند. بی‌شک، چنین سازوکاری بر مبنای حمایت از تحقق هدف یا اهداف خاصی شکل می‌گیرد. چنین سازوکاری به گونه‌ای جهان‌شمول و همه‌گیر عمل می‌کند؛ بنابراین، «چیزی به نام تجربه خالص، عریان، و عینی درباره جهان واقعی وجود ندارد، و با اینکه دنیای عینی وجود دارد، قابلیت درک آن به رمزهای معنا یا نظام‌های نشانگانی مانند زبان بستگی



دارد). شاید از همین دیدگاه است که فوکو می‌گوید: زبان، حقیقت جهان را بیان نمی‌کند، بلکه بازتابی از تجربه شخصی فرد است.

با این تمهید کوتاه نظری، می‌خواهیم بگوییم: روایت یک رنگ تازمانی که تنها در هیئت یک رنگ ظاهر می‌شود، یک روایت است، و از آن لحظه که در قامت امر نمادین بازنمایی می‌شود، یا نقش «امر واقع» را ایفا می‌کند، روایت دیگری است. به بیان روشن‌تر، پس از آنکه نظم نمادین، روکش خود را بر روی واقعیت رنگ می‌اندازد، رنگ از آنچه بوده است، تهی می‌شود و صورتک‌های متکثر و متنوعی بر چهره می‌زند و حکایت خود را در زبان و سخن دیگران می‌شنود و می‌خواند. رنگ، پس از تعرض و تجاوز نظم نمادین، دیگر یک رنگ نیست، بلکه امری است که می‌توان آن را از یک دیدگاه گفتمانی به صدا درآورد. به تعبیر پل سزان^۱ (۱۸۳۹-۱۹۰۶)، «رنگ، جایی است که ذهن و جهان با یکدیگر تلاقی می‌کنند» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۷، ۱۶)؛ بنابراین، رنگ‌ها از تفسیرشان جدا نیستند. می‌خواهیم به پیروی از استوارت هال^۲ بگوییم: «ما جهان را از طریق بازنمایی می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم.... هیچ چیز معناداری خارج از گفتمان وجود ندارد و گفتمان، نوعی زبان یا نظام بازنمایی است که به لحاظ سیاسی و اجتماعی، گسترش می‌یابد تا مجموعه‌ای منسجم از معانی را درباره یک حیطه موضوعی مهم، تولید و توزیع کند. بازنمایی، با روابط قدرت و مقاومت درآمیخته است؛ از این رو، بازی‌های نمایشی رویارویی قدرت و مقاومت، همان صحنه بازی هژمونیک بازنمایی‌ها و دلالت‌های معنایی است.

۴. تبارشناسی رنگ به مثابه امر سیاسی

در این بخش می‌خواهیم همچون یک تبارشناس (در معنای فوکویی آن)، آنچه را در تاریخ، اندیشیده شده، اما به فراموشی سپرده شده و در حاشیه‌ها گم شده است را بار دیگر آشکار کنیم و به سخن درآوریم. می‌خواهیم، صدای بی‌صدایی از زمانی باشیم که انسان‌ها به جهان اجتماعی و معنایی، پرتاب شده‌اند و به نگاه، احساس، فهم، رفتار، و باور خود،

1. Paul Cézanne

2. S. Hall



رنگی پاشیده‌اند. در تاریخ جوامع بشری، روند یکسان و همسانی در استفاده از رنگ و مفاهیم نمادین آن دیده نمی‌شود. و به دلیل اینکه تمرکز تبارشناس بر جداافتادگی‌ها، تمایزها، ناسازواری‌ها، گسست‌ها، و پراکندگی‌ها است، و افزون‌براین، «تحلیل تبارشناسانه، وحدت را درهم می‌شکند، از تکثیر باستانی خطاها سخن می‌گوید و فرض تداوم پیوسته پدیده‌ها را نفی می‌کند» (بشیری، ۱۳۸۷، ۲۲-۲۰)، از تبارشناسی رنگ بهره گرفته‌ایم. در تمدن‌های باستان، شعرها، مجسمه‌ها، و بناهایی را می‌یابیم که هریک به رنگی آراسته، و آرایه هستی اعتقادی و هویتی انسانی شده‌اند. انسان از آغاز آفرینش با رنگ سروکار داشته و از زمان‌های دور، رنگ‌ها همواره زیست‌جهان و تجربه زیستی، و به تبع آن، منظر و نظر آدمیان را احاطه کرده‌اند و آنان را محصور و مسحور خود کرده‌اند، و با زندگی همراه شده‌اند، یا به قول فرناند لژه^۱، نقاش کویست، «رنگ، یک نیاز اساسی انسان است؛ مثل آب و آتش؛ یک ماده اولیه ضروری برای زندگی است» (کاپستیک و لوید، ۱۳۸۸، ۱۳). و به عقیده ویتگنشتاین^۲، ما در زندگی روزمره با رنگ‌های ناخالص احاطه شده‌ایم؛ و به همان اندازه شگفت‌انگیز است که ما با مفهوم رنگ‌های خالص شکل گرفته‌ایم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ۴۹). واقعیت این است که ما جهان را رنگی، یا به بیان آشکارتر، «رنگ‌جهان» را می‌بینیم. به همین سبب، «هیچ تبیینی از تجربه زیستی ما از چیزها، بدون درنظر گرفتن رنگ، کامل نخواهد بود» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۷، ۱۵).

در میان مردم جوامع گوناگون، گاهی رنگ چشم و مو و پوست از نوعی دلالت سیاسی برخوردار بوده و هست، و با «آبی» چشمان و «قرمزی» موها و «سیاهی» پوست به «دگر»ی با رابطه‌ای ستهنده (آنتاگونیستی) رهنمون می‌شده و می‌شوند. در میان برخی مردم، گاهی دلالت‌های سیاسی و فرهنگی و مذهبی رنگ چنان غلیظ و شدید است که تولید نوعی «رنگ‌هراسی» می‌کند؛ برای مثال، جنجال کلونیاک (راهبان سیاه) سیسترسی (راهبان سفید) (۱۱۴۶-۱۱۲۴م) تجملات کلیسا، یک «رویارویی تعصب‌آمیز و رنگ‌محور» بود. در بازسازی صومعه سنت‌دنیس، راهب بزرگ، سوژر کلانی^۳، هرچه در توانش بود به کار گرفت

1. Joseph Fernand Henri Léger

2. Ludwig Josef Johann Wittgenstein

3. Surj Kalani



تا کلیسا به «معبد نور و رنگ» تبدیل شود و «یادآور شکوه خلقت» باشد. برنارد کلروو^۱، راهب سیسترسی، جور دیگری فکر می‌کرد و با رنگ و تزیین خارق‌العاده کلیساهای رومی، خصوصیت ورزید. چنان‌که پاستورو^۲ می‌نویسد، رنگ در نظر برنارد، «یک لفاف، یک نقاب، یک وانیتا است که مردم باید از آن بپرهیزند و نباید به کلیسا راه یابد». گفتمان رنگ‌هراسی در دوره اصلاحات دینی به جایی رسید که علیه رنگ، اعلام جنگ کرد، و هدف اصلی‌اش را قرمز می‌دانست که دیگر نه نماد خون مسیح، بلکه نماد نابخردی بشر بود (پاستورو، ۲۰۱۷، ۶۳). به نظر مارتین لوتر، قرمز، از روم پاپ‌پرست حکایت می‌کرد که «همچون فاحشگان بدنام بابل، به قرمز آراسته است». پروتستان‌ها، اندرونی کلیساها را از هرگونه نقاشی و مجسمه‌ای تهی کردند (چون چندرنگی‌شان یادآور بت‌ها بود)، تا کلیسا همچون کنیسه، لخت و عریان شود. «تاتر رنگ» کاتولیک رومی (ازجمله دستورالعمل کلیسا برای رنگ‌های ویژه اجسام عبادت‌کده) برافتاد تا سفید و سیاه و خاکستری جای‌اش را بگیرند. کاتولیک‌های رومی، رنگ‌های نمادینی را برای نشان دادن طبقات روحانی به کار برده‌اند؛ مانند قرمز ارغوانی که برای رنگ‌آمیزی کاردینال و سفید که برای لباس پاپ استفاده شده است (فرزان، ۱۳۷۷، ۴۹-۵۲). در قرن سیزدهم میلادی، پاپ، پنج رنگ را برای مناسک مذهبی مسیحیان به رسمیت شناخت؛ سفید: پاکی و معصومیت؛ سرخ: عشق الهی؛ سبز: امید؛ بنفش: توبه و استغفار؛ و سیاه: ماتم و عزا. افزون‌بر این پنج رنگ، برای تداوم بخشیدن به سنت‌های دیرین در مراسم مذهبی، از زرد و آبی نیز استفاده شده است (دلیره، ۱۹۶۴، ۹۱).

دوره رنسانس، سرآغاز یک دوره طولانی در نقاشی طبیعت‌گرا است که تا سده نوزدهم میلادی و آغاز مدرنیسم در نقاشی تداوم داشت. این روش نقاشی، در عصر نوزایی به کمک آرمان اصلاحات آمد و ناخواسته «یک فرهنگ و ادراک سیاه و سفید» آفرید. اکنون که اصلاحات، سراسر اروپا را درنور دیده بود، رنگ قرمز رد می‌شد؛ چنان‌که «زهد رنگی» و تدرّج رنگ‌سایه‌های رمبرانت، نشانه جدایی پالت پروتستان از پالت کاتولیک بود. رنگ‌هراسی، بیش‌از همه در پوشیدنی‌ها حس می‌شد که خود، نشانه گناه و شرم بود: لباس‌ها نباید توجه را به بدن

1. Bernard Clover
2. Pastoro



جلب کنند. در عرفان اسلامی نیز رنگ پوشاک بایستی متناسب با درونیات شخص و منزلتش انتخاب می‌شد. هنگامی که «سبک پروتستان»، رنگ‌های سیاه و سفید را متمایز از رنگ‌های دیگر کرد، آبی به‌عنوان یگانه‌رنگی پدیدار شد که «شایسته یک مسیحی نیک» است.

اصلاح‌گران بزرگ برای اینکه الگوی دیگران شوند، در چهره‌نگارها به رنگ‌های تیره ظاهر می‌شدند، و گاهی پس‌زمینه آن‌ها آبی بود تا یادآور بهشتی باشد که همگی مشتاقش بودند. این «بعد اخلاق‌گرایانه سیاه» در قوانین تعدیل مالی مربوط به لباس‌ها، پس از سال‌های طاعون در بازه ۱۳۵۰-۱۳۴۶م، هم نمود یافت. این قوانین که می‌خواستند مانع خودنمایی و بدهی شوند، طبقات مردم را برپایه رنگ تفکیک می‌کردند که این نیز بر جایگاه قرمز اثر گذاشت. نجیب زادگان و صاحب‌منصبان ایتالیا، شاید از روی «میلی صادقانه به ریاضت و فضیلت بیشتر»، به لباس سیاه روی آوردند. در همین حال، رنگ سیاه تجملاتی شاهزادگان و شاهان که از دربار بورگاندی آغاز شده بود، به هابسبورگ اسپانیا هم راه یافت. این روند، موجب شد طغیان سیاه ادامه یابد؛ تا آنجا که در میانه قرون پانزده تا نوزده میلادی، محبوب‌ترین رنگ لباس مردان (به ویژه برای طبقه متین تاجران پروتستان) شد. و میراث امروزی‌اش، کت‌وشلوارهای تیره‌رنگ، لباس رسمی سیاه‌رنگ، لباس عزاداری، حتی جین‌ها و یونیفورم‌های آبی. قرن هفدهم، آن قرن به حقیقت تیره‌وتار، فرصتی برای پژوهش در اندازه‌گیری نور بود. با کشف طیف رنگ توسط نیوتن^۱، سلسله‌مراتب باستانی و قرون‌وسطایی رنگ که در آن قرمز برتری داشت، به پایان رسید و رنگین‌کمان باورها شکل دیگری به خود گرفت. در نمایش‌های پاستورال^۲ باسک‌ها که با اقتباس از تئاتر فرانسه در ابتدای قرن شانزدهم اجرا می‌شد، فضای صحنه دارای دو در ورودی است: از طرف چپ، محل ورود مسیحیان و نیکان است که لباس آبی بر تن دارند و از طرف راست، محل ورود ترکان که لباسی سرخ پوشیده‌اند و قدرت شرور را طراحی می‌کنند. این سبک نمایش نامه‌ها، برپایه تضاد و تقابل بنا شده‌اند (کورون^۳، ۱۹۹۵، ۶۸۴).

در مفهوم طیف، رنگ‌ها یک دنباله بودند که همیشه ترتیبی معین داشتند: قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش. با هجمه «رنگ‌سنجی» به هنر و علوم، راز و رمز

1. Isaac Newton
2. Pastoral
3. Corvin



استادی رنگ‌ها از میان رفت. رنگ‌ها دیگر شورشگر و مهارنشدنی به نظر نمی‌آمدند. به نظر نیوتن، رنگ‌ها پدیده‌هایی «عینی» بودند. قرن هجدهم، «وقفهٔ پرنور» میان تاریکی قرون هفدهم و نوزدهم، نقطهٔ اوج جایگاه رنگ قرمز بود. پاریس، تا زمان انقلاب، تابناک‌ترین شهر بود که در استفاده از رنگ‌ها قیدوبندی نداشت. قرمز برای لب‌ها و گونه‌ها، حتی برای مردان، «در محافل دربار تقریباً الزامی» شد، اما در زندگی روزمره، عقب رفت. صورتی - که در قرن پانزدهم توسط رنگ‌آمیزان و نیزی آفریده شده بود - رخ نمود و به نشانهٔ ظرافت و رمزآلودگی، نوعی استقلال یافت. این قرن، قرن صعود آبی در پارچه‌ها و به عنوان رنگ محبوب جامعهٔ اروپایی بود. صندوق‌های هابسبورگ، سرشار از نیلی شد که از مزارع «دنای جدید» به دست می‌آمد، و با کار ارزان بردگانی که سازنده‌اش بودند، همراه با یک رنگ‌دانهٔ مصنوعی جدید به نام «آبی پروسی» به رنگ‌آمیزی پارچه‌ها هم کشیده شد. نیمهٔ نخست جنبش رماتیک هم در برجستگی آبی نقش داشت و در نیمهٔ دوم، جای خودش را به رنگ سیاه داد. عمیق‌ترین درون‌مایه‌های شاعرانهٔ آبی در آثار مالارمه، رمبو، و ریلکه بود. در قرن نوزدهم، قرمز، آخرین مرحله از قدرت نمادینش را تجربه کرد و به مدت یک قرن، والاترین رنگ ایدئولوژیک بود. کارگران، جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری، و احزاب سوسیالیست، پرچم‌های قرمز را بلند کردند. رژیم شوروی، آن را رنگ رسمی خود کرد، چین دنیا را با «کتاب قرمز کوچک»^۱ (مجموعهٔ سخنان مائو) پُر کرد، و در سال ۱۹۶۸، جنبش‌های اعتراضی، حامل پرچم‌های سرخ شدند. قرمز، رنگ آرام و متینی نیست (خمرهای سرخ کامبوج یا فراکسیون ارتش سرخ در آلمان پس از جنگ را یادتان باشد)، ولی امروزه میراث این دستورالعمل‌های اجتماعی باستانی، به القای چیزهای ممنوعه یا خطرناک محدود شده است: «قرمز، هشدار می‌دهد، نسخه می‌پیچد، ممنوع می‌کند، نکوهش می‌کند، و تنبیه می‌کند». اغلب، یگانه شیء قرمزرنگی که در ساختمان‌های اداری می‌توان یافت، کپسول‌های آتش‌نشانی است. قرمز و آبی را می‌توان مثل دو حائل کتاب در قفسه دانست که عوض شدن اعتبار و جایگاهشان از عصر پارینه‌سنگی تا امروز، نشانهٔ تسکین و صلح‌جو شدن ادراک غربی‌ها است. در زندگی روزمره و فضاهای خصوصی، آبی بر قرمز پیشی گرفته است و دال



بر صلح و مدارا دانسته می‌شود. در روایت پاستورو^۱، آبی، رنگ اجماع، میانه‌روی، و مرکزگرایی است. آبی، مایه شوک، توهین، چنندش، و موج‌سازی نیست؛ حتی بیان ترجیح سیاه، قرمز، یا سبز به آبی هم به‌مثابه صدور یک نوع اعلامیه است. آبی، دعوت به خیال‌پردازی می‌کند، اما سبب کرختی فکر می‌شود. حتی قدرت نمادین سفید هم بیشتر از آبی است؛ پس نقشه رأی‌های مردم در صبح ۹ نوامبر ۲۰۱۶، چه شوک بزرگی به آمریکایی‌ها وارد کرده است که آبی‌پسند [دموکرات] بوده‌اند (پاستور، ۲۰۱۷، ۷۳).

سیاسی‌سازی رنگ در کنار اخلاقی‌سازی آن، تاریخی طولانی دارد؛ از این‌رو، شاید بتوان تکامل آموزه‌های سیاسی و اجتماعی را با رنگ به‌تصویر کشید؛ برای نمونه، الیزابت پاورز^۲ در مقاله‌ای با عنوان «قرمز، هشدار می‌دهد، برحذر می‌دارد، و تنبیه می‌کند»، درباره دستورالعمل‌های اجتماعی رنگ (در غرب) می‌نویسد: «قرمز، پایه‌ای‌ترین رنگ تمام مردمان باستان است (و هنوز هم رنگی است که کودکان سراسر دنیا ترجیح می‌دهند). قرمز، در قدیمی‌ترین نگاره‌های هنری، یعنی نقاشی‌های اقوام شکارورز-آذوقه‌جمع‌کن بیش از ۳۰ هزار سال پیش در غارهای دوردونی فرانسه، دیده می‌شود. خون و آتش همیشه و همه‌جا با رنگ قرمز نمایش داده می‌شدند. احساس می‌شد که هردوی آن‌ها سرچشمه قدرت جادویی هستند، و هردو در ارتباط انسان با خدایان از طریق قربانی نقش داشتند. انسان‌ها همچنین، به بدن‌هایشان رنگ قرمز می‌زدند و پوست و استخوان‌های قرمز رنگ بارها در گورستان‌هایی با سابقه پانزده‌هزارساله یافت شده‌اند. مانند نقاشی، رنگ‌آمیزی با طیف قرمز را هم می‌توان در قدیمی‌ترین لباس‌های به‌جامانده از سه‌هزار سال پیش از میلاد دید.

پاستورو یادآوری می‌کند که برخلاف تصور نادرست ما از «واقعیت سیاه و سفید»، شهرهای باستانی یونان و روم، عرصه معماری مرمر سفید نبوده‌اند. قرمز در خانه‌ها و شهرها، روی چیزهای متحرک، و در پارچه و لباس بسیار دیده می‌شد و فنیقی‌ها در تهیه پارچه‌های رنگارنگ، زبازند بودند و نام فنیقی به معنای ارغوانی را هم یونانی‌ها به‌سبب علاقه‌شان به رنگ ارغوانی بر آن‌ها نهادند. شنگرف که از معادن اسپانیا استخراج می‌شد، به

1. Michel Pastoureau

2. Elizabeth Powers



رغم قیمت بالا و سمی بودن، در تمام نقاشی‌های دیواری پمپنی — که در اواخر قرن هجدهم میلادی توسط یوهان یواخیم وینکلمن^۱، باستان‌شناس شهیر آلمانی از زیر میلیون‌ها تن خاکستر آتشفشانی چهره نمودند — دیده می‌شد. در رم متمدن، این رنگ، نقش کلیدی‌ای در آیین‌هایی داشت که یادآور قدرت، خطر، قوت، و آشوب بودند، و همواره جایگاه نمادینش، برتر از رنگ‌های دیگر بود. لغت‌نامه‌های زبان‌های باستانی از برتری قرمز می‌گویند، و پس از آن، سیاه و سفید. با ظهور مسیحیت، یک نظام نمادین جدید از رنگ‌ها پدیدار شد که با جنبش پروتستان، دستخوش تغییر شد، اما تا قرن هجدهم، قرمز همچنان قوی‌ترین دلالت‌های شاعرانه و زیبایی‌شناختی — خواه با برکت یا زیان‌آور — را داشت. کاردینال‌های کاتولیک رومی، مثل امپراتورهای آن سرزمین، وقف قرمز بودند که پیوندی نمادین میان آن‌ها با سنت امپراتوری روم ایجاد می‌کرد، ولی پدران کلیسا رنگ‌ها را به کلماتی افزودند که در کتاب مقدس، تنها نشانه‌ی صفت‌های معنوی بود. قرمز، رنگ شعله‌های آتش جهنم و چهره‌های بدنام و شرور (یهودا، اژدها در آپوکالیپس، شیطان، و اهریمن‌هایش) بود، اما می‌توانست نشانه‌ی مداخله‌ی خدا هم باشد (مانند ستون‌های آتش که عبریان را از مصر مصون می‌کرد). قاعدگی را می‌شد تداوم تنبیه الهی برای گناه حوا دید، ولی مثل خون مسیح، قرمز، بارور و بابرکت بود که بر خون شهدا دلالت داشت و روی بیرق‌های صلیبیون نقش می‌شد. قرمز که با جنگ و رقابت و شکار گره خورده بود، روی پرچم‌ها می‌درخشید، و به گفته‌ی پاستورو، در نیمه‌ی قرون وسطا، «رنگ عشق، درخشش، و زیبایی» (مانند رنگ گونه‌های دوشیزگان زیبا) ولی در عین حال، رنگ لباس محکومان و جلادانشان بود» (پاستورو، همان، ۱۵۴).

در قرن سیزدهم میلادی، تغییرات شگرف رنگی آغاز شد یا به تعبیر پاستورو، دگرگونی بنیادینی در رابطه‌ی میان رنگ‌ها رقم خورد و جایگزین آن تثلیث قرمز-سفید-سیاه شد که از عهد عتیق، کانون نظام‌های رنگی غرب بود. در این زمان بود که آبی‌ها و سیاه‌ها، رقبای مهم قرمز در غرب شدند. جالب است که جای آبی در ضمیر خودآگاه نخستین انسان‌ها خالی است، و

1. Johann Joachim Winckelmann



حضور کم‌رنگی در دنیای باستان (به جز مصر) می‌یابد؛ چنان‌که اندکی برای انتقال ایده‌ها یا یادآوری واکنش‌های هیجانی یا زیبایی‌شناختی به کار می‌رفته است. اینجا نیز لغت‌نامه‌های باستانی به کار می‌آیند، چون آن تمایزهایی که برای ما طبیعی است، در آن‌ها دیده نمی‌شود. عبارت‌های لاتین "blavus" و "azureus" از زبان‌های ژرمنی و عربی وارد شدند. آبی، رنگ چشمان اقوام ژرمن، معنایی منفی به ذهن متبادر می‌کرد. موی قرمزشان نیز همین‌طور. «سکوت آبی» در عبادت مسیحی ادامه یافت تا اینکه شیشه‌های آبی‌رنگ در قرن دوازدهم خلق شدند. آنجا بود که وجود آبی در عرصه زبان و هنر محسوس شد. مریم باکره که در قرن‌های آغازین با رنگ‌های تیره تصویر می‌شد، نخستین کسی در غرب بود که لباس آبی به تن کرد؛ هرچند تن آن رنگ، بیشتر نشانه سوگواری بود. در دست‌نوشته‌های مصور، آسمان، به رنگ آبی پدیدار شد. سنت لوئی، پادشاه فرانسه، که در سال ۱۲۷۰ میلادی درگذشت، در اقدامی بی‌سابقه، آبی پوشید و اطرافیانش هم به سرعت از او تقلید کردند.

صحنه نمایش در «ماشین جهنمی»، اثر ژان کوکتو^۱، اتاق ژوکاست را نشان می‌دهد که مانند قربانگاه، به رنگ سرخ درآمده و تخت‌خواب بزرگ درون اتاق، از پوست سفیدی پوشیده شده است. ادیپ و ژوکاست نیز لباس تاج‌گذاری بر تن دارند. این زوج، بدون اطلاع از پیامدهای ازدواجی که به نظر قانونی می‌رسید، با یکدیگر پیمان بستند، غافل از اینکه پیوند میان مادر و فرزند، ممنوع و نکوهیده است. تضاد رنگ‌های سرخ و سفید نیز بی‌تردید بر دو جنبه این پیوند نامبارک تأکید دارد: آغاز معصومانه و پایانی شوم.

۵. دلالت‌های سیاسی رنگ

در گذر تاریخ و در میان جوامع و گروه‌های انسانی گوناگون، رنگ، همواره از درونمایه و سویه‌های سیاسی متفاوتی برخوردار بوده و گاهی از هر ابزار دیگر سیاسی، مؤثرتر و کارآمدتر بوده است. یک مسئله اجتماعی، مردم را در مورد استفاده از خانواده خاصی از رنگ‌ها هوشیار کرده است (آیزمن، ۱۳۹۱، ۱۳۰). هر جنبش اجتماعی‌ای قادر است در یک برهه خاص به یک رنگ، معنای ویژه‌ای ببخشد؛ «برای مثال، پس از رخدادهای

1. Jean Cocteau



انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و در گیرودار تلاش جناح‌های درگیر، برای اینکه خود را وارثان برحق نهضت سبز صدر اسلام بنمایانند، در یک دگردیسی تأمل‌برانگیز، رنگ سبز، جدا از درون‌مایه مقدس نهفته در آن، به ابزاری برای بازنمایی وابستگی‌های سیاسی بخشی از حکومت‌شوندگان منتقد تبدیل شد؛ به گونه‌ای که دخیل‌های سبز، پیش و بیش از آنکه نمادی از گره‌خوردگی باورها بر حول ضریح‌های تقدس باشند، در نخستین نگاه، اعلام اعتراض معنا می‌شدند» (بابایی، ۱۳۹۰، ۵-۶). یونسکو^۱، در نمایشنامه «کرگدن»، با به‌یاد آوردن رنگ لباس نظامیان آلمان نازی، بر رنگ سبز پوست کرگدن‌ها تأکید می‌کند و این حیوانات را مظهر وحشی‌گری و استبداد قلمداد می‌کند (شاهین، ۱۳۸۳، ۱۰۲). استاندال^۲ در داستان «سرخ و سیاه»، دو رنگ را در تقابل قرار می‌دهد. سرخ، کنایه‌ای است از لباس ارتشیان فرانسه و سیاه، اشاره‌ای است به جامعه روحانیون و بیانگر این نکته است که ژولین سورل، قهرمان داستان، با وجود اینکه آرزو داشت به ارتش بپیوندد، جامعه کشیشی بر تن کرد و به کلیسا پیوست. به تعبیر دیگر، سرخ، رنگ جنایتی است که قهرمان داستان مرتکب می‌شود؛ رنگ خونی است که می‌ریزد و رنگ مرگ است که پایان‌بخش داستان است؛ درحالی‌که رنگ سیاه، وضعیت تیره و تاریک فرانسه آن‌زمان (۱۸۱۵) را تداعی می‌کند (شاهین، ۱۳۸۳، ۱۰۱).

پس درحقیقت، این رنگ‌ها نیستند که به حرکت‌های سیاسی و اجتماعی خاص معنی می‌دهند، بلکه این حرکت‌های سیاسی و فرهنگی هستند که به رنگ‌ها معنی و مفهوم خاصی می‌بخشند و در مواردی باعث «رنگ‌هراسی» می‌شوند. بدیهی است که هنگام جنگ یا در خلال فعالیت‌های صلح‌طلبانه، طوفانی از رنگ‌های مرتبط با این رخدادها به وجود می‌آید؛ به عنوان مثال، سبز و قهوه‌ای نظامی، رنگ‌های پرچم هنگام قیام‌های ملی یا در زمان جشن‌ها یا مراسمی مانند جشن سده، جام آمریکا، المپیک یا هر اتفاق مهم سیاسی دیگری مانند انتخابات ریاست جمهوری. برخی رنگ‌ها به یکبارِ مد می‌شوند. استفاده از رنگ در دسته‌بندی‌های سیاسی به منظور متمایز کردن یک گروه، جنبش، یا جریان سیاسی در میان

1. Eugène Ionesco

2. Stendhal



ملت‌های گوناگون مرسوم بوده است، به‌همین دلیل، همواره از قدرت رنگ‌ها برای تسهیل ترسیم تمایز یک گروه و ایجاد همبستگی در میان طرفداران یک نحله خاص، یا ترسیم مرز بین خود و دیگری استفاده شده است؛ مثل زرد در ترکیه، کُت قرمزهای بریتانیا، جلیقه‌زردهای فرانسه، و قهوه‌ای‌پوشان نازی؛ پس رنگ، همواره یک بالقوگی گشوده به‌روی تجربه‌های نوین، نقاش/سیاست‌مدار می‌گشاید و وجودش همیشه در حال صیوروت است. تاجیک در کتاب «سیاه، سفید، خاکستری»، فضای سیاسی و سیاست‌مداران را به‌کمک رنگ، تبیین کرده است. او در این کتاب، رنگ را دستمایه قرار داده است تا امر سیاسی بسازد و فرق استفاده از مفاهیم رنگ توسط یک نقاش با یک سیاست‌پیشه در همین نکته نهفته است که بارنت نیومن (۱۹۷۰-۱۹۰۵) گفته است: «من هرگز رنگ را دستمایه قرار نداده‌ام، بلکه کوشیده‌ام رنگ بیافرینم». پل کله^۱ (۱۹۴۰-۱۸۷۹) در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشته است: «رنگ، مرا از آن خود می‌کند. بی‌نیازم از اینکه به چنگش آورم. همواره مرا از آن خودش می‌کند. این است معنای این لحظه‌های خجسته: من و رنگ یک چیزیم. من نقاشم» (کله، ۱۹۵۷، ۳۰۷)، یا داوینچی^۲ می‌گوید: «چشم نقاش باید همچون آینه باشد و خودش را به‌رنگ چیزها مبدل کند» (داوینچی، ۱۹۵۶، ۹). اما سیاست‌پیشگان، رنگ نمی‌آفرینند، بلکه رنگ را دستمایه قرار می‌دهند. تاجیک در کتاب «سیاه، سفید، خاکستری» رنگ خاکستری را این‌گونه دستمایه قرار می‌دهد: «... شاید بتوان گفت، این عده، همان سیاست‌پیشگان سیاهی هستند که به تصور خودشان به بلوغ رسیده‌اند و پیچیده‌تر از اسلاف خود عمل می‌کنند، یا به‌بیان‌دیگر، تلاش می‌کنند کالاهای سیاسی خود را در رنگ‌های متفاوت از رنگ خود ارائه کنند» (تاجیک، ۱۳۹۲، ۱۲۷). خاکستری‌ها در شرایطی احساس می‌کنند که باید کنشی، یا به‌تعبیر جامعه‌شناختی «شورش موقعیت» یا «شورش وضعیت» انجام دهند، از بی‌کنشی و بی‌مشارکتی از ترس فردایی بدتر که سیاه و بحران‌زا است و برای تمهید فردای خود، کنشی را انجام می‌دهند. سیاه یک «نه» بزرگ است. سیاه رنگ اعتراض، نفی، و رفتار عجولانه و غیرعاقلاانه نیز هست (تاجیک، ۱۳۹۲، ۱۲۶، ۱۲۷). رنگ سیاه، گویای قدرت‌طلبی و

1. Klee

2. Da Vinci



گرایش‌های نیهیلیستی و نیچه‌وار فاشیست‌ها بود (فکوهی، ۱۳۹۲، ۲۶۰). «سیاه از استعداد قدرتی هژمونیک برخوردار است و می‌تواند بر رنگ‌های دیگر تأثیری بسزا داشته باشد» (تاجیک، ۱۳۹۲، ۱۲۳). خاکستری، مرز آمیختگی رنگ‌ها است، آمیزه‌ای از سیاه و سفید است، یا به تعبیر ویتگنشتاین، خاکستری بین دو نهایت است (سیاه و سفید) و می‌تواند رنگ مایه هر رنگ دیگری را نیز دریافت کند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ۵۴). آمیختگی آناگونیسیم و آناگونیسیم است. مرز بین سیاهی و سفیدی، حقیقت و دروغ، پنهان‌کاری و شفافیت در آن مخدوش است؛ به تعبیر تاجیک، هلوانجیری و پست‌مدرن است. شاید به همین دلیل، محل ملاقات، مذاکره، و گفت‌وگو است. «خاکستری، نماد همزیستی مسالمت‌آمیز تفاوت‌ها و تمایزهاست. نمود هویت ربطی و کدر است» (تاجیک، ۱۳۹۲، ۱۲۶). بعضی رنگ‌ها به سختی دچار تغییر می‌شوند، ولی برخی دیگر، چون خاکستری، آماده تغییر متناسب با شرایط هستند (آلبرز، ۱۳۸۸، ۲۷). رنگ سبز مایل به آبی، نمایانگر عزم راسخ، پایداری، و مهم‌تر از همه مقاومت در برابر تغییر است (لوشر، ۱۳۶۹، ۸۳). سیاست‌پیشگان طیف خاکستری نیز همیشه آماده تغییر در راستای منافع شخصی هستند؛ می‌خواهند باشند، ولو اینکه زیر رنگ‌های دیگر قرار گیرند که در این صورت، هاله‌ای از رنگ مکمل را دور رنگی که زیرش قرار گرفته‌اند، نمایش می‌دهند. طیف خاکستری که رنگ قهوه‌ای را نیز دربرمی‌گیرد، مظهر خاک، باروری نژاد آریایی و ناسیونالیسم میهن‌پرستانه آن‌ها بود (فکوهی، ۱۳۹۲، ۲۶۰). پس به راستی سیاست‌ورزان و سیاست‌پیشگان قادرند به اقتضای زمان و مکان، رنگ را دست‌مایه قرار دهند و بر دلالت‌های سیاسی رنگ، صحنه بگذارند.

بحث و نتیجه‌گیری

مفهوم رنگ، با بیانی ویتگنشتاینی، «مفهومی باز» است که از چالش‌پذیری ذاتی برخوردار است؛ از این رو، رنگ، هستی‌ای مبتنی بر شدن و صیرورت است: از پلی و گذرگاهی عبور نمی‌کند، مگر در این گذر و گذار، آن سوی پل، دلالت مفهومی متفاوتی می‌یابد؛ پس، مفهوم رنگ، نه در سطح درون‌ذات، که در سطح ارجاع و کارکردها شکل می‌گیرد؛ از این رو، دیگر نباید مفهوم رنگ را ارمغانی پیش‌رسیده فرض کنیم، حتی نباید به پالایش این مفهوم



بسندہ کنیم، بلکه خود باید آن را بیافرینیم (آن گونه که نیچه از ما می خواهد). این خلق، چنان که دلوز می گوید، فعالیت ذاتاً سیاسی است. مفهوم رنگ از اشتغال و رابطه اثرگذاری و اثرپذیری با شرایط آفریده می شود و همچون هر مفهوم دیگری، «یک تکرار» (به بیان دلوز) است. دقیقاً در همین نکته است که رنگ (به مثابه ابژه ای زیبایی شناختی) به امر سیاسی تبدیل می شود، و همچون امر زیبایی شناختی، همواره در کار تولید و آفرینش شکل های نو و امر جدید می شود، همچون امر زیبایی شناسی، همواره در کار تخطی، امتناع، صیوررت، و عدول از هنجارها و دلالت ها است، و همچون زیباشناسی به عالم بازنمودها و وانمودها یا (به تعبیر دلوز)، به عالم شیذوفرن تعلق دارد. وانموده، مانند بدن بدون اندام، هویت را طرد و به روی تفاوتش و همه دیگر تفاوت ها گشوده می شود. این وانموده هم به روی تفاوت درونی اش گشوده است، هم تفاوت بیرونی. به بیان روشن تر، چیزی است بیش از آنچه هست. در خود، دارای تفاوت است؛ تفاوت فی نفسه یا تفاوت در خود. همین تفاوت و گشودگی وانمود و بازنمود، موجب می شود که آغوش رنگ همواره به روی غیر آنچه هست، باز بماند و در ایجاد رابطه هم نشینی یا جان نشینی با امر سیاسی پرهیزی نداشته باشد.

جامعه امروز ما به گونه ای فزاینده، نوعی سیاسی شدگی امور غیرسیاسی و پیش پا افتاده (بیشتر امور انضمامی و ناظر بر زندگی روزمره) را تجربه می کند. آنچه هر بی رنگی را اسیر رنگ سیاسی می کند، رویارویی آنتاگونیستی قدرت و مقاومت است. در این تئاتر رویارویی، هر آن که امر نمادینش استعاره ای تر و مؤثرتر، امکان و استعداد بازنمایی سیاسی اش بیشتر و گسترده تر. به بیانی فوکویی، دلالت های سیاسی رنگ، تابعی از روابط نیروها و تکنولوژی های قدرت است. اراده های معطوف به قدرت و مقاومت (به مثابه شکلی از قدرت)، روکش سیاسی خود را بر روی رنگ می کشند و از آن سیاست می سازند. شاید از همین رو است که اندیشه ورزانی همچون بدیو، دلوز، گتاری، الیزابت گروز بر این نظر شده اند که: «هنر، ادامه سیاست است با ابزار و وسایلی دیگر»، و اگر از دلوز بپذیریم که هنر، همان آفرینش یا همان ناممکنی مرجع نهایی است که در جهت مبارزه با بسته شدن نظام ها عمل می کند و مانند وسیله ای برای آشکار کردن قابلیتش برای از هم پاشاندن به کار می آید - علیه سلطه رای و دوکسا - آن گاه باید بپذیریم که رنگ به مثابه یک امر هنری، همواره

در مبارزه و مقاومت علیه مراجع نهایی است، و از این رو، همواره یک امر سیاسی نیز هست. اما امر سیاسی -همچون قدرت نزد فوکو- دو چهره دارد: ایجابی و سلبی یا مثبت و منفی. آنچه در تئاتر رویارویی قدرت و مقاومت در جامعه امروز ما در حال رخ نمودن است، بیشتر چهره سلبی و منفی امر سیاسی (در اینجا، رنگ) است، زیرا رنگ به مثابه نوعی نماد دلالتی، به گونه ای فزاینده در مسیر جایگزینی زبان های سرخی قرار گرفته که سر سبز می دهد بر باد. رنگ، همان پنهان نویسی فارابی و نوشته های بین سطوری است که نظم نمادین مستقر و توزیع امر محسوس (در بیان رانسیر) مرسوم و مسلط را با چالش روبه رو کرده و در آینه «راست نمای» خود، زشتی ها و پلشتی های سیاست و قدرت را به تصویر کشیده است؛ از این رو، امروز شاهد نوعی «جنگ رنگ ها» یا «جنگ بر سر رنگ ها» هستیم، که در آن، پیروزی از آن رنگ راستی و درستی است.



- ابوالقاسمی، محمدرضا (۱۳۹۷). پدیدارشناسی رنگ در نقاشی. نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی، ۲۳(۲)، ۱۳-۲۲. doi: 10.22059/JFAVA.2018.231347.665634
- آلبرس، جوزف (۱۳۸۸). تأثیر متقابل رنگ‌ها (مترجم: عربعلی شروه؛ چاپ سوم). تهران: نی.
- ایتن، یوهانس (۱۳۸۴). عناصر رنگ (مترجم: محمدحسین حلیمی؛ چاپ هشتم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- آیزمن، لئاتریس (۱۳۹۱). روان‌شناسی کاربردی رنگ‌ها (پنتون) (مترجم: روح‌الله زمزمه). تهران: انتشارات بیهق کتاب.
- بابایی، معصومه (۱۳۹۰). بررسی جامعه‌شناسانه تعارضات موجود در زمینه کاربرد رنگ‌ها در جامعه ایران در سال‌های پس از انقلاب (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه گیلان، ایران.
- بدیو، آلن (۱۳۹۷). سیاه درخشش یک نارنگ (مترجم: فرید دبیرمقدم). تهران: مشکى. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۷)
- بشیری، حسین (۱۳۸۷). گذار به دموکراسی. تهران: نگاه معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۲). سیاه، سفید، خاکستری. تهران: تپسا.
- ژیل، دلوز؛ و گتاری، فیلیکس (۱۳۹۲). چندین سیاست، در: نامه‌های سیاست. تهران: بیدگل.
- شاهین، شهناز (۱۳۸۳). بررسی نماد رنگ در تناتر و ادبیات. نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی، ۱۸، ۱۰۸-۹۹.
- فرزان، ناصر (۱۳۷۷). تاریخ تحول هنر و صنعت رنگ در ایران و جهان. تهران: بی‌نا.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۲). انسان‌شناسی هنر: زیبایی، قدرت، اساطیر (چاپ دوم). تهران: ثالث.
- کاپستیک، جوانا؛ و لوید، مریل (۱۳۸۸). رنگ در دکوراسیون و طراحی داخلی (مترجم: فرزانه سالمی؛ چاپ چهارم). تهران: پشتون.
- کلنر، داگلاس (۱۳۹۹). نمایش رسانه‌ای (مترجم: گودرز میرزایی). تهران: علمی و فرهنگی.
- لوشر، ماکس (۱۳۶۹). روان‌شناسی رنگ‌ها (مترجم: حمیدرضا بلوچ). تهران: شباهنگ.
- مانده، جابری‌راد؛ و فرج‌پهلوی، عبدالحسین (۱۳۹۱). جایگاه رنگ در ارتباطات غیرکلامی. مطالعات کتاب‌داری و علم اطلاعات، ۱۰، ۹۷-۱۱۴.
- موف، شنتال (۱۳۹۲). بازگشت امر سیاسی (مترجم: عارف اقوامی مقام). تهران: رخ‌داد نو.



وارد، گلن (۱۳۸۴). پست‌مدرنیسم (مترجم: علی مرشدی‌زاد). تهران: قصیده‌سرا.
 ویگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۳). درباره‌ی رنگ‌ها (مترجم: لیلی گلستان). تهران: مرکز.
 وینسنت، اندرو (۱۳۷۱). نظریه‌های دولت (مترجم: حسین بشیریه). تهران: نی.

Cocteau, J. (1934), *La Machine Infernale*. Berard Grasset.

Corvin, M. (1995). *Dictionnaire encycopedique du Theatre TomeII*. Paris: Bordas.

Da Vinci, L. (1956). *Treatise on Painting* (A. Phillips Mc Mahon, Trans.). Princeton: Princeton University Press.

Delibere, M. (1964). *La Couleur*. Paris: PUF.

Klee, P. (1957). *Tagebücher von Paul Klee 1898-1918*. Dumont Schauberg: Koln.

Pastoreau, M. (2017). *Red: The history of a color*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Gamble A. (1990). Theories of British Poltics. *Political Studies*, 38(3), 404-562. doi: 10.1111/j.1467-9248.1990.tb01078.x

Leftwich, A., & Callinicos, A. (ed). (1984). *What is Politics?* Oxford: Basil Blackwell.

Deleuze, G., & Guattari, F. (2009). *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia* (R. Hurley, m. Seem., H.R. Lane, & M. Foucault, Trans.). Penguin Classic.

Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A Thousand Platasus: Capitalism and Schizophrenia* (B. Massumi, Trans.). Minneapolis: University of Minnesota Press.





فرهنگ مالیه؛ تحلیلی بر برداشت‌های فرهنگی از پول در نسل جوان

نعمت‌الله فاضلی^۱، سعید شریفی^۲، مریم طلائی^۳

دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۳۰

چکیده

رفتار کنشگران اقتصادی را نمی‌توان بدون در نظر داشتن تأثیر عامل فرهنگ و به‌تنهایی درک کرد. نقش فرهنگ در کنشگری اقتصادی، به‌ویژه در بین جوانان، به‌دلیل اینکه می‌تواند بر ارزش‌گذاری رفتار، هدف، و معیار آن تأثیر بگذارد (با اینکه کمتر به آن توجه شده است)، دارای اهمیت راهبردی است؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر با هدف بررسی برداشت‌های فرهنگی از پول در میان نسل جوان انجام شده است. روش به‌کاررفته در این پژوهش، کیفی و از نوع تحلیل مضمون‌های محتوای مصاحبه‌ها، و جامعه آماری پژوهش، دربردارنده جوانان ۱۸ تا ۳۲ ساله فعال در عرصه اقتصادی است. روش نمونه‌گیری هدفمند وابسته به معیار و غیرمتجانس بود که با ۱۲ نفر به حد اشباع نظری رسید. ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته بود و اعتبار داده‌های گردآوری‌شده، از طریق شاخص‌های موثق بودن، انتقال‌پذیری، قابلیت وابستگی، و تأییدپذیری از شرایط بیرونی، توصیف عمیق، بازگشت به مصاحبه‌شوندگان و دو کدگذار، تأیید شد. یافته‌ها نشان داد که هدف‌انگاری پول، متناقض‌نمایی پول، در نظر گرفتن پول به‌عنوان بدیل خوشبختی و محک اعتبار اجتماعی، از جمله معناهای فرهنگی پول در بین نسل جوان به‌شمار می‌آیند. افزون‌براین، آنچه سبب‌ساز این معناها شده است، جایگزینی کارکرد با کاربرد پول، دوگانگی تربیتی، چیرگی عقل معاش، بازخوانی ارزش و هویت مبتنی بر پول، تله اجتماعی پول، و ابهام در مراجع پول است. به‌طورکلی، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ابهام و تناقض در فهم جوانان، سبب چرخش معنای پول، نسبت به گذشته شده، و نقش کاربردی پول را برجسته‌تر کرده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ مالیه، برداشت فرهنگی، پول، نسل جوان

۱. استاد انسان‌شناسی اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

۲. استادیار مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

sa.sharifi@khu.ac.ir ✉

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مبارکه، اصفهان، ایران

پول، به مثابه آشکارترین ویژگی عقل اقتصادی، سهل‌ترین انگاشت واسطه‌ای برآمده از روابط اجتماعی است که برای تملک‌پذیر کردن عناصر غیرشخصی از جامعه، با دگرگونی کیفیت به کمیت‌های محاسبه‌پذیر از تبادل انسانی، تفکیک شده و تبادل اقتصادی را بر روابط انسانی دنیای مدرن مسلط می‌کند؛ ازاین‌رو، پول به‌عنوان هسته مرکزی نظام اقتصادی مدرن - که ترجمان معنای پذیرفته‌شده تبادل است - اراده آزاد انسان را در بت‌وارگی کالایی^۱، اسیر و سبب انتزاع روابط انسانی در بستر مالکیت خصوصی می‌شود (فریسیبی و فیتزستون^۲، ۲۰۰۰).

اگرچه پول در بستر اجتماعی-اقتصادی^۳، به‌عنوان ابزار مبادله کالاها و خدمات پذیرفته می‌شود (میشکین^۴، ۲۰۰۷)، اما نگرش‌های سنتی، روایت پول در ساحت اجتماعی و فرهنگی را فراتر از سپهر اقتصادی صورت‌بندی می‌کند و همین امر، سبب‌ساز مسئله‌وارگی پول، نه تنها در جغرافیای اقتصادی، بلکه در قلمرو فرهنگی خواهد شد. در قلمرو اقتصادی، برداشت از پول، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های پژوهشگران مالی است، زیرا فهم از پول - که خود متأثر از زیست‌جهان‌های غیراقتصادی است - بر رفتار مالی افراد تأثیر می‌گذارد (گریجیلا^۵، ۲۰۱۰).

اگرچه در جغرافیای علم اقتصاد، بسیاری از سرمایه‌داران و اقتصاددانان به‌گونه‌ای یکسان بر جنبه سودمندی از مفهوم پول تمرکز کرده و تنها معیار تحلیل منطقی برآمده از عقلانیت در اقتصاد پولی را در تحلیل خود در نظر می‌گیرند (تالر^۶، ۲۰۰۵)، اما برداشت اقتصادی، یکی از سطحی‌ترین لایه‌هایی است که می‌تواند پول را تعریف کند، زیرا فهم از پول، لایه‌های گوناگون غیراقتصادی و عمدتاً فرهنگی و روانی مهم‌تری، نسبت به برداشت اقتصادی، دارد. بر مبنای این نگرش، پول در دنیای اقتصادی، برپایه تحلیل‌های منطقی



1. Commodity fetishism
2. Frisby & Featherstone
3. Socio-economic context
4. Mishkin
5. Grijalva
6. Thaler



محاسبه‌پذیر است. در این نگاه، فرضیهٔ «بازار کارآمد»^۱ — که بر مبنای منطق عقلایی و در شرایط اطمینان کامل، الگوی پذیرفته‌شده و گسترده‌ای در امور مالی دارد — نشان می‌دهد که قیمت مهمترین معیار سنجش ارزش است (آلتین^۲، ۲۰۲۰). براین اساس، سرمایه‌گذاران می‌دانند که چگونه از اطلاعات اقتصادی بازار استفاده کنند؛ اما طرفداران این فرضیه در توضیح انحراف‌ها، موفق نیستند، زیرا عنصر فرهنگ، به شدت در تغییر محاسبات دخالت می‌کند. بسیاری از پژوهشگران بر موضوع مداخلهٔ فرهنگ در کنش‌های اقتصادی تأکید کرده‌اند. همان‌گونه که ریز^۳ (۲۰۰۶) اشاره می‌کند، پول، تنها یک شیء بی‌جان نیست، بلکه یک نهاد اجتماعی است. اما مسئله اینجاست که معنای غیراقتصادی پول در تحلیل پیامدهای ناشی از آن، نادیده گرفته شده است (ریز، ۲۰۰۶).

در همین راستا، بسیاری از پژوهشگران تصریح می‌کنند که نباید پول را تنها به عنوان یک شیء در نظر گرفت، بلکه به لحاظ تاریخی، نظام اجتماعی و فرهنگی خاصی را ایجاد کرده است (ویدرفورد^۴، ۲۰۰۹)؛ از این رو، اگر هستهٔ درونی پول، به گونه‌ای عمیق تجزیه و تحلیل شود، مشخص می‌شود که پول، یک سازهٔ فرهنگی است (گریجیلوا، ۲۰۱۰).

چرخش پارادایمی^۵، یکی از عناصر اصلی مسئله‌مندی مفهوم پول در بین جوانان است (پیتمن، آیربای، و فربر^۶، ۲۰۰۱). در این معنا، جوانان بیش از همهٔ اقشار، در برابر وضعیت همسالان و درک نابرابری‌ها حساس هستند و به سرعت به آن واکنش نشان می‌دهند (پلنتی و مود^۷، ۲۰۱۶). برخی شواهد نشان داده‌اند که تغییر رفتار نسل جوان از سازگاری و گفتمان تطبیق‌محور به گفتمان خصومت، ناشی از گفتمان غالب پول، احترام، و تفاوت نهادینه‌شده است (همینگز^۸، ۲۰۰۲)؛ برای نمونه، قمار^۹، که در بین جوانان بیش از بقیهٔ اقشار، شایع

1. Efficient-market hypothesis

2. Altin

3. Reyes

4. Weatherford

5. paradigm Shift

6. Pittman, Irby & Ferber

7. Plenty & Mood

8. Hemmings

9. Gambling



است، ناشی از ادراک معنای پول است (ژوهانسن و گوتستام^۱، ۲۰۰۳). افزون بر این تغییر، بخشی از جامعه جوان نیز به توسعه فعالیت‌های داوطلبانه و بشردوستانه روی آورده‌اند (نیومن، اسمیت، و مورفی^۲، ۲۰۰۰). این تنوع رفتاری در مورد پول، ناشی از تنوع ادراکی درباره معنای پول است؛ ازاین‌رو، می‌توان معنای پول را پیش‌زمینه نوع رفتار دانست.

باوجوداین، درباره اینکه مردم، چگونه پول را به لحاظ فرهنگی درک می‌کنند، پژوهش‌های کمی انجام شده است. همان‌گونه که شفرین^۳ (۲۰۰۷) مطرح می‌کند، عناصر فرهنگی‌ای مانند احساسات، شناخت و تعصب‌های اجتماعی، حرص و طمع، یا امید، ترس، و خطر در تصمیم‌های مربوط به امور مالی، چه در حوزه فردی و چه در سطح اجتماعی، نقش مهمی دارند؛ درهمین راستا، برخی نیز به این نکته تأکید می‌کنند که برداشت‌های فرهنگی از پول، بر همه رفتارهای ما تأثیر می‌گذارند (گریجیلوا، ۲۰۱۰).

مسئله‌مندی برداشت‌های فرهنگی از پول در نسل جوان در جامعه ایران از چند منظر نیازمند توجه است؛ نخست، ورود نسل جوان به فعالیت‌های اقتصادی در دوران پس از تحصیل و آماده شدن برای دنیای کار، چالش‌های قابل‌تأملی را برای نظام اقتصادی ایجاد می‌کند که به نوعی به درک معنای پول وابسته است. همچنین، این نسل در مسیر گذار تحولات پول قرار گرفته‌اند که عمدتاً بار فرهنگی دارد. سیاست حذف پول کاغذی که در دهه گذشته شدت یافت و تأکید بر پول مجازی و افزایش حجم مبادلات مبتنی بر شبکه پول‌های غیرمحسوس در دنیا، یکی از این شکاف‌ها است که معنای پول را در نسل کنونی تغییر داده است. شواهد موجود در این زمینه نشان می‌دهند که تراکنش بدون پول^۴ بر ادراک پول تأثیر می‌گذارد (خان و کرک لیز^۵، ۲۰۰۹)؛ ازاین‌رو، ادراک از پول در نسل جدید با گذشته متفاوت است و این خود، به عنوان نقطه آغازین مسئله، نیازمند توجه است. افزون‌براین، تفاوت‌های ادراکی کاربران، که بیشتر آن‌ها جوان هستند، به لحاظ قابلیت

1. Johansson & Götestam
2. Newman, Smith & Murphy
3. Shefrin
4. cashless transactions
5. Khan & Craig-Lees



استفاده از پول‌های الکترونیکی، به‌ویژه در دنیای رمز ارزها، نسل جدید را با چالش معنای پول روبه‌رو می‌کند (الشمسی و آندراس^۱، ۲۰۱۹)؛ ازاین‌رو، شیوه‌های جدید خدمات دولت الکترونیکی کشورهای پذیرنده این نوع پول، معنای آن را از سطح ماهیت تا کاربرد و کارکرد، تغییر داده است؛ براین‌اساس، توسعه‌الگوهای ذهنی کاربران جوان برای تعمیق درک توسعه‌دهندگان از فناوری پرداخت دیجیتال، تابع عناصر فرهنگی و موضوعی است که به درک معنای پول وابسته است.

پیش‌بینی‌ها در ایران نشان می‌دهد، تقاضای پول تا سال ۱۴۰۴، متوسط رشد سالانه‌ای برابر ۲۶ درصد را خواهد داشت (حسینی، شهبازی، و جهانگرد، ۱۳۸۹). درحالی‌که در طول سال‌های گذشته (۵۲ تا ۹۳)، رشد پول و نقدینگی افزایش یافته (۱۵۱۰۰ برابر)، تولید ناخالص ملی، تنها ۲ برابر شده است (بخشی و همکاران، ۱۳۹۸)؛ ازاین‌رو، پول، به عامل مهمی در خلق خود و ایجاد یک بازار مستقل از مبادله پول-کالا تبدیل شده و نقش پول به‌مثابه جوهر مبادله، تغییر کرده است.

افزون‌براین، امروزه عناصر هویتی‌ای که در پول‌های کاغذی، نشان‌دهنده رویدادهای مهم تاریخی هر کشور بود، درحال از دست دادن بار معنایی خود است، زیرا پول، بیش از آنکه نمادی از تاریخ فرهنگی یک جامعه باشد، با متفاوت شدن خود در ساحت نظام اقتصادی بازتعریف می‌شود. نسل جوان کمتر از گذشته، پول را بخشی از هویت خود در نظر می‌گیرند؛ ازاین‌رو، نگارینه‌هایی که در طول تاریخ، بازنمایی هویتی را برای نسل‌های بعد امکان‌پذیر می‌کرد، با نامحسوس شدن پول، از بین می‌رود. همچنین، نسل‌های پیشین، پول را به‌مثابه پدیده‌ای عینی و قابل حمل درک می‌کردند که نشانه اعتبار عینی و آرامش خیال آن‌ها بود؛ این درحالی است که امروزه پول در قالب اعتبار و تابعی از عملکرد نظام فناوری، نمود یافته است. همین امر، بر کنش‌های مبتنی بر عقلانیت اقتصادی پول در نسل جوان ایرانی تأثیر گذاشته است.

نکته مهم دیگر دراین‌مورد، این است که کاهش ارزش پول ملی، بر احساس تاریخی هویت ملی نسل جوان ایرانی تأثیر می‌گذارد. درواقع، پول نه‌تنها بازنمایی‌کننده قدرت

1. Alshamsi & Andras



اقتصادی یک جامعه است، بلکه حس هویت تاریخی ناشی از اعتبار پول ملی را در خود نهفته دارد. شواهد زیادی نشان می‌دهند که معنای پول به هویت ملی، پیوند خورده است (مارتان و کولا^۱، ۲۰۰۸). براین اساس، درک مفهوم پول، کنش‌های اجتماعی معطوف به هویت را در نسل جدید معنادار خواهد کرد. خلعت‌بری (۱۳۷۹) نیز، موضوع پیوند ارزش پول ملی با مفاهیمی چون کیفیت زندگی، هویت‌های فردی و جمعی، و همچنین، نسبت بین ارزش پول ملی و تعهدات هویت جمعی را بررسی کرده است؛ ازاین‌رو، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چه درکی از پول به مثابه نشانه فرهنگی در این برهه تاریخی برای نسل جوان وجود دارد؟ و همچنین، چه زمینه‌ها و بسترهایی بر این درک تأثیرگذار هستند؟

معنای میان‌نسلی پول، به دلیل تغییر ماهیت آن، شیوه‌های مبادله، نهادهای اجتماعی مرتبط با پول، و سیاست‌های پولی موجود در جامعه، نیازمند بازشناسی است. نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان، بخشی از واقعیت‌های مربوط به پول، اعم از شکل و نحوه مبادله، تغییر کرده است؛ اینکه نسل جوان، به عنوان بخشی از جامعه که می‌تواند عامل تغییرات گسترده اجتماعی باشد، چگونه درباره پول به عنوان ابزار مبادله می‌اندیشد، می‌تواند نشان‌دهنده مسیر آینده در حوزه فرهنگ اقتصادی^۲ باشد. افزون‌براین، به دلیل ویژگی‌های نسل جوان، این مسئله در جامعه ایران، پیامدهای بیشتری همچون بی‌ثباتی اقتصادی در سطح خرد را به همراه خواهد داشت و همچنین، درک این برداشت‌های فرهنگی می‌تواند به اصلاح شیوه‌ها، روندها، نهادها، و سیاست‌های توسعه پول در ایران کمک کند و اثربخشی خدمات مالی به گروه‌های مختلف را بهبود بخشد.

برهمن اساس، معنای پول در بین نسل جوان، به دلیل ویژگی‌های خاص این گروه، در تعیین رفتارهای اجتماعی اهمیت زیادی خواهد داشت. مسئله برداشت‌های فرهنگی از پول، بر نشانگرهای گوناگونی تأثیر می‌گذارد؛ بخش مهمی از ناهنجاری‌های بازار که ناشی از تصمیم‌های خرید و فروش مردم به عنوان کاربران مالی است از برداشت فرهنگی آن‌ها از معنای پول تأثیر می‌پذیرد. هنگامی که جوانان جویای رشد و ارتقای وضعیت مالی، از منطق اقتصادی

1. Martan & Kula

2. Economic culture



پیروی نمی‌کنند، با حاکم شدن یک عقیده مشترک و حتی غیرمنطقی بر بازار، منابع بسیاری را (از خود یا جامعه) هدر خواهند داد. نویسندگانی همچون رویتر^۱ (۲۰۰۳) استدلال کردند که برپایه نتایج پژوهش‌های محققان مالی، فرضیه‌های رفتار سنتی سرمایه‌گذاران منطقی در بازارهای کارآمد دیگر به اندازه گذشته اعتبار ندارد و عناصر غیراقتصادی غالبی وجود دارند که منطق اقتصادی را به چالش می‌کشند. درواقع، پرسش اصلی این است که آیا سرمایه‌گذاران، همیشه عقلانی و برپایه محاسبات اقتصادی عمل می‌کنند؟ به نظر می‌رسد، همیشه این‌گونه نیست. شواهدی از سوگیری‌های شناختی و پیچیدگی ناشی از رفتار گله‌ای^۲ - که بحران مالی جهانی را در پی داشت - فرضیه منطق اقتصادی را به چالش کشیده است (پریکتر^۳، ۱۹۹۹). در جامعه ایران نیز چنین رویکردی به چشم می‌خورد. غلبه رفتارهای جمعی‌ای که بیشتر آن‌ها تحت تأثیر هیجان‌ها و برداشت‌های ذهنی از پول است، امکان شکست در سرمایه‌گذاری و افزایش ریسک آن را افزایش می‌دهد. در ایران، وجود رفتارهای جمعی در تصمیم‌گیری‌های مالی و پولی (جهانگیری راد، مرفوع، و سلیمی، ۱۳۹۳؛ محمدی و همکاران، ۱۳۸۹) نشان می‌دهد که عامل بنیادی رفتار مالی سرمایه‌گذاران در ایران، فرهنگی است (عبدالرحیمیان و همکاران، ۱۳۹۷).

وضعیت ایران که در چند سال اخیر، به شدت درگیر چالش اقتصادی است و متغیرهای اقتصادی نمی‌تواند کنترلی بر آن داشته باشد، نشان می‌دهد که عناصر دیگری در رفتارهای مالی جامعه دخالت دارند؛ درواقع، اینکه افراد، پول را چگونه می‌بینند و چه درکی از آن دارند، بر نظام ادراکی آن‌ها، هنگام کنش‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارد. امروز، بخش زیادی از جمعیت جوان با چالش اقتصادی روبه‌رو هستند. آن‌ها درگیر مسئله ازدواج، تحصیل، و به‌طورکلی، شروع یک زندگی هستند که بی‌شک با مسئله پول، گره‌خورده است. درک آن‌ها از پول نشان می‌دهد که مسیر حرکتی جامعه در آینده نزدیک به چه سمتی خواهد رفت. اینکه جامعه در آینده خود در مسیری با غلبه حس موفقیت‌طلبی استیلای ارزش اقتصادی پول حرکت خواهد کرد یا همچنان پول و ابعاد اقتصادی، روبروای سویه‌های اخلاقی،

1. Reuter

2. Herd behavior

3. Prechter



انسانی، و خیرخواهانه جامعه خواهند بود، یک مسئله قابل تأمل است، زیرا رشد قابل توجه جنبه‌های رفاه در جامعه و آنچه می‌توان با پول به آن دست یافت، سبب افزایش تفاوت طبقات جامعه با هم و همچنین، موجب تغییر جدی در نگرش افراد در مورد معنای زندگی، عدالت، و ارزش‌های جامعه و فربهی شعارهای آرمان‌گرایانه خواهد شد. افزون‌براین، غلبه کمیت و محاسبه‌گری در فرهنگ مدرن، سبب کاهش سویه‌های عاطفی نسبت به گذشته شده است؛ ازاین‌رو، می‌توان انتظار ارزش‌گذاری هر چیزی را با پول داشت و این امر تابعی است از معنا و برداشت از پول؛ سویه‌های پرشماری از زندگی امروز در جامعه ایران، همچون جریمه دیرکرد، سربازی، جریمه‌های هنجارشکنی در روزهای آلوده و روزهای خاص، ... نشان می‌دهد که وجود پول می‌تواند زندگی را متمایزتر و «شدنی»‌تر از دیگران در شرایط بحران رقم بزند. این امر، معنای آنچه هست را تابع معنای پول خواهد کرد. سرانجام، اینکه «برداشت‌های فرهنگی از پول در رفتار مالی جوانان چگونه است؟» و «بسترها و زمینه‌های مؤثر بر معنای فرهنگی پول در بین جوانان چیست؟»، پرسش‌های مهم مطرح‌شده در این پژوهش هستند.

۱. چارچوب نظری پژوهش

به لحاظ تاریخی، فیلسوفان و جامعه‌شناسان اقتصادی، نخستین کسانی بودند که به‌طور علمی، مقوله پول را فراتر از یک مفهوم اقتصادی بررسی کرده‌اند. چهره‌هایی چون مارکس^۱ (۱۸۶۷) در «سرمایه»، وبر^۲ (۱۹۰۵) در «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، و زیمل^۳ (۱۹۰۰) در «فلسفه پول»، به جنبه‌های روانی، اجتماعی، و اخلاقی پول اشاره کرده‌اند (فیدولینی^۴، ۲۰۲۰). زیمل در «فلسفه پول» استدلال می‌کند که پول، برخلاف دارایی‌های دیگر، عامل آزادی فردی است؛ وی در این فلسفه دو برداشت درباره پول را مطرح می‌کند؛ نخست، پول به مثابه میانجی مبادله و دیگری، پول به مثابه ارزش.

1. Karl Heinrich Marx

2. Max Weber

3. Georg Simmel

4. Fidolini



براین اساس، پول در جهان سرمایه‌داری، به دلیل نقش میانجی در به دست آوردن انواع کالا و خدمات، عملکردی گسترده دارد؛ از این رو، پول به عنوان ابزاری که نفوذ بالایی در زندگی اجتماعی یافته، به خودی خود، شیء مطلوب و ارزشمندی در نظر می‌آید (زیمل، ۱۳۹۷). زیمل (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «پول در فرهنگ مدرن»، ضمن اشاره به ابعاد غیرشخصی و بی‌رنگ پول که سبب ساز جایگزین شدن آن با بسیاری چیزها شده است، به تعارض معنای پول به عنوان عاملی وحدت‌بخش، جداکننده، فردیت‌بخش، و وابسته‌کننده اشاره کرده است. به نظر او، پول می‌تواند نقطه اتکای مشترک همه چیزها باشد.

در اواخر دهه ۱۹۹۰ بود که مباحث اقتصادسنجی دانشگاهی با تأکید بر الگوهای روانشناسی انسانی، مورد توجه قرار گرفت. محققان ادعا کرده‌اند که برخی نظریه‌های انسان‌شناسی، روانشناسی، و جامعه‌شناسی، به پژوهش‌های تجربی درباره رفتار در بازارهای مالی کمک می‌کنند. فرض آن‌ها این بود که رفتار مالی، دلایل پیچیده غیراقتصادی دارد. برخی از پژوهشگران نشان داده‌اند که افراد در مناسبات مالی خود از یک منطق گروهی خاص پیروی می‌کنند که بر مبنای جنبه‌های عاطفی و غیرعقلانی صورت‌بندی می‌شود (روتر، ۲۰۱۱)؛ جالب اینجاست که افراد حرفه‌ای مالی نیز همین کار را تکرار می‌کنند و همواره مرتکب اشتباه می‌شوند (شفرین، ۲۰۰۷). نتایج برخی پژوهش‌ها نشان داده است، بیشتر از ۸۰ درصد سرمایه‌گذاران فردی و ۳۰ درصد سرمایه‌گذاران سازمانی، بیش از منطق عقلایی، از رفتار جمعی الگوگیری کرده‌اند؛ به گونه‌ای که بسیاری از تحلیلگران، برداشت‌های فرهنگی از پول را جایگزین فهم اقتصادی از آن کرده‌اند (گریجیلوا، ۲۰۱۰).

نظریه دو عاملی احساسات^۱ ادعا می‌کند که برانگیختگی جسمی و برچسب شناختی، دو عامل تعیین‌کننده هیجانات هستند؛ براساس این نظریه، افزون‌بر مبنای فیزیولوژیکی، منظومه‌های اعتقادی نیز تفسیر ما را شکل می‌دهند (داربی^۲، ۲۰۱۹). همچنین، پژوهشگران بر این نظرند که منظومه‌های اعتقادی ما به گونه‌ای چشمگیر، از فرهنگ تأثیر

1. two factor theory of emotions.

2. Darby



می‌پذیرند (اوکید^۱ و همکاران، ۲۰۰۸). پژوهش‌های اخیر نیز تفاوت‌های فرهنگی را در تجربه متفاوت احساس در مورد پدیده‌ها پیدا کرده‌اند (کیتایاما^۲ و همکاران، ۲۰۰۶). برپایه این نظریه و پژوهش‌های انجام‌شده، افراد در فرهنگ‌های مختلف، احساسات متفاوتی در مورد پدیده‌ای مانند پول را تجربه خواهند کرد و در نتیجه، رفتارهای مالی مختلفی خواهند داشت که می‌تواند تحت تأثیر فرهنگ باشد.

بر این اساس می‌توان انتظار داشت بخشی از کنش‌های اقتصادی ناظر بر بازارهای مالی ناشی از فرهنگ باشد به گونه‌ای که بتواند تحلیل‌های صرف اقتصادی را به چالش بکشد و سویه‌های رفتار را از حوزه صرفاً محاسباتی و مبتنی بر عقلانیت ابزاری به سمت تأثیرپذیری از سابق‌های فرهنگی جهت دهد.

۲. پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده در ایران در حوزه پول، آن را از منظر اقتصادی و در سطح کلان بررسی کرده یا پیامدهای عرضه و تقاضای پول را به عنوان ابزار مبادله در نظر گرفته‌اند (فلاحی، سهیلی، و صادقی نسب، ۲۰۱۷). برخی، موضوع علاقه به پول و باور به عدالت (گل‌پرور و عریضی سمائی، ۲۰۰۸) یا نگرش و اضطراب پول و بعد رفتاری (فتاحی، ۲۰۱۹) را از جنبه روانشناسی بررسی کرده‌اند. بیشتر این پژوهش‌ها با رویکرد اقتصادی (حنطه، عسگری، و ختایی، ۱۳۹۷) و فقهی (قانع، ۱۳۹۸؛ هاتفی، جلالی، و کفیری، ۱۳۹۸) انجام شده‌اند. با وجود این، شواهد مربوط به برداشت و رفتار نسبت به پول در ایران متفاوت است. حتی برخی پژوهش‌ها نیز موضوع هزینه کردن و پس انداز پول (علیرضانژاد و خاکپور، ۲۰۱۵) را به لحاظ جنسیتی بررسی کرده‌اند. این در حالی است که نخستین رویکردها به مقوله پول از منظر غیراقتصادی را فیلسوفان فرهنگی به پول داشته‌اند و همان گونه که نشان داده شد، جنبه‌های روانی، تحت تأثیر ادراک، باورها، و اعتقادات فرهنگی است. با وجود این، پژوهش‌های داخلی به موضوع‌هایی مانند نگرش به پول در سطح اقتصاد خرد و

1. Uchida
2. Kitayama



همچنین، رد قطعیت محض نفوذ عناصر اقتصادی در رفتار کنشگران و توجه به معنای فرهنگی پول توجه نداشته‌اند؛ اما در خارج از کشور، برخی نویسندگان، رویکرد پیشگویی در مطالعات توسعه مالی به لحاظ فرهنگی را در بین کشورها و گروه‌های مردم مطرح کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، نویسندگان کتابی با عنوان «مسائل فرهنگی توسعه مالی از دیدگاه‌های مختلف»، مجموعه دیدگاه‌ها و یافته‌های چندین کارشناس مختلف درباره زمینه‌های غیرمالی و عمدتاً فرهنگی را تحلیل کرده‌اند (هاریسون و ساموئل^۱، ۲۰۰۱).

ماتسوموتو و یوانگ^۲ (۲۰۱۶)، نیز تأکید کرده‌اند که از آنجاکه فرهنگ‌های مختلف، واقعیت‌ها و ایدئال‌هایی را تولید می‌کنند که نیازها و اهداف مختلف روانی را دربر دارند، تفاوت در گرایش‌های عاطفی بروز رفتارهای گوناگون را توجیه می‌کند؛ احساسات مثبت یا منفی ناشی از تغییرات قیمتی (پیترسون^۳، ۲۰۰۵) یا احساسات منفی با ایجاد بدبینی (مرکل^۴، ۲۰۰۷) بر ارزیابی‌های افراد تأثیر می‌گذارند. بر همین اساس، برداشت فرهنگی از یک پدیده می‌تواند بر رفتارهای معطوف به آن پدیده تأثیرگذار باشد.

این تعبیر نشان می‌دهد، تفاوت در برداشت‌های فرهنگی از مفهوم پول، رفتار مالی افراد را تغییر می‌دهد. در همین راستا، گریجیلوا (۲۰۱۰) در پژوهش خود درباره برداشت‌های فرهنگی از پول در بین مکزیکی‌ها، نشان داده است که بیشتر افراد، پول را یک شر دوست‌داشتنی می‌بینند؛ اگرچه بر این نظرند که پول، چندان هم خوب نیست، اما برای آن تلاش می‌کنند. براساس آنچه مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت که معنای پول در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است و این تفاوت می‌تواند بر کنش‌های اقتصادی و رفتارهای معطوف به آن تأثیر بگذارد و منطق تحلیل‌های اقتصادی را با چالش روبه‌رو کند. میکِل و مایکل (۱۹۹۹) تفاوت‌های فردی را مهم‌ترین عامل مؤثر در معنای ادراکی از پول به شمار آورده و فرونهام و همکاران (۲۰۱۲)، تعریف‌های شخصی از معنی «ثروتمند بودن» را پشتوانه احساسی پول دانسته‌اند. درحالی‌که زلیزر (۲۰۱۰) با نقدی بر تفسیرهای

1. Harrison & Samuel
2. Matsumoto & Juang
3. Peterson
4. Merkle



کلاسیک از توسعه جهان مدرن — که پول را یک ابزار کلیدی در عقلانیت زندگی اجتماعی نشان می‌دهند. پول را به گونه‌ای تقلیل یافته، به عنوان ابژه نهایی در نظر می‌گیرد. به نظر تنگ (۲۰۱۰)، پول در مقابل معنویت قرار دارد و افراد در معرض انواع وسوسه‌های محیطی‌ای هستند که آن‌ها را وادار به عمل اخلاقی یا غیر اخلاقی می‌کند. فکر کردن درباره پول، احساس «خودکفایی» را افزایش و تمایل فرد برای کمک به دیگران را کاهش می‌دهد. وجود پول فراوان، سبب ایجاد حس «حسادت» به افراد ثروتمند می‌شود و رفتارهای غیر اخلاقی را برمی‌انگیزد. زالسکویچ و همکاران (۲۰۱۷) نیز نشان داده‌اند که پول، تمرکز افراد را بر خود و اهدافشان افزایش می‌دهد، رفتارهای گرم و دلسوزانه اجتماعی را مختل می‌کند، و اخلاق و ارزش‌ها را تغییر می‌دهد.

افزون بر این، نتایج پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد، اتکا به برداشت‌های ذهنی، سبب ساز ایجاد اشتباه‌های بزرگ در مورد پول خواهد شد (طاهری، پیروز، و زارع، ۱۳۹۶). این الگوهای ذهنی، رفتارهای مختلفی را در مورد پول در بین اعضای جامعه ایجاد می‌کند. نتایج برخی پژوهش‌های انجام شده در ایران نشان می‌دهد، تمایل زنان به پس‌انداز پول و سرمایه‌گذاری، با افزایش سن، کم می‌شود و الگوی آن تغییر می‌کند، اما این روند در مردان مشاهده نمی‌شود (علیرضا نژاد و خاکپور، ۱۳۹۴).

صالح نژاد و فراهی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «مطالعه الگوهای رفتاری سرمایه‌گذاران در بورس اوراق بهادار تهران»، نشان داده‌اند که بین رفتار فرا اعتمادی و خوداسنادی با تصمیم‌های سرمایه‌گذاری، رابطه مستقیمی وجود دارد. همچنین، شواهد دیگر نشان می‌دهد که در ایران، رفتار گروهی در فعالیتهای پولی و مالی غلبه زیادی دارد (جهانگیری راد، مرفوع، و سلیمی، ۱۳۹۳)؛ به عنوان نمونه، محمدی و همکاران (۱۳۸۹) نشان داده‌اند که پیروی جمعی سرمایه‌گذاران از عامل بازار و نادیده گرفتن متغیرهای بنیادین توسط سرمایه‌گذاران در بورس اوراق بهادار، سبب شده است که روابط تعادلی در بورس، تاحدزیادی تضعیف شده و بازار، به سوی ناکارایی متمایل شود. برخی دیگر از شواهد، بیانگر نقش بنیادین فرهنگ در این نوع رفتارها است. همان گونه که عبدالرحیمیان و همکاران (۱۳۹۷) نشان داده‌اند، زیربنایی ترین عامل در رفتار سرمایه‌گذاران، عامل فرهنگ

است. تورش‌های شناختی بر تورش‌های عاطفی مقدم هستند (نظریه ساخت‌واره) که در کنار تأثیر عامل شخصیت، موجب بروز رفتارهای توده‌وار در تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران حقیقی می‌شود.

۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر به لحاظ ماهیت، کیفی با رویکرد تحلیل درون‌مایه‌های مصاحبه‌های انجام‌شده از مشارکت‌کنندگان است. در این پژوهش، برای تأیید اعتبار داده‌ها از معیار ارزیابی لینکن و گوبا استفاده شد. شاخص‌های لینکن و گوبا، معیارهای موثق بودن^۱، انتقال‌پذیری^۲، قابلیت وابستگی^۳ و تأییدپذیری^۴ را دربر می‌گیرند. پژوهشگران، برای نشان دادن موثق بودن، از دو کدگذار برای کدگذاری داده‌ها کمک گرفته‌اند و درجه توافق آن‌ها نشان داد که اعتبار داده‌ها قابل قبول است. به منظور افزایش انتقال‌پذیری نیز ویژگی‌های پرشماری که از بستر موضوع برخاسته یا متعلق به مصاحبه‌شونده هستند (مانند خنده، اخم، مکث، و حالت‌های هیجانی قابل مشاهده)، گزارش شده‌اند. گفتنی است (به منظور دریافت پایایی) مصاحبه‌ها به گونه‌ای موازی و جداگانه انجام شده و نتایج آن‌ها با یکدیگر مقایسه شده است. درجه بالای همسانی آن‌ها نشان‌دهنده میزان پایایی داده‌های پژوهش است.

دسته‌بندی‌های گوناگونی برای دامنه سنی و ویژگی‌های جوانان ارائه شده است (گارسیلو و کونینگز^۵، ۲۰۱۵). باوجوداین، ویژگی سن، یکی از آشکارترین ویژگی‌ها در این مورد است. سازمان ملل متحد، دامنه سنی ۱۸ تا ۳۲ و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، دامنه ۱۵ تا ۲۹ سال را برای تعریف گروه «جوان» به کار گرفته‌اند. جامعه آماری این پژوهش، جوانان بین ۱۸-۳۲ سال از قشرهای مختلف بوده‌اند. نمونه‌گیری در این پژوهش، تا اشباع نظری داده‌ها (موردی که پس از آن، اطلاعات جدیدی به دست نمی‌آید) و به روش هدفمند وابسته به معیار انجام شد. معیارهای ورود به پژوهش عبارت بوده‌اند از اینکه افراد،

1. Credibility
2. Transferability
3. Dependability
4. Confirmability
5. Carcillo & Königs



دارای استقلال نسبی اقتصادی باشند و همچنین، در مسائل درآمد و هزینه فردی یا خانوادگی مشارکت کنند. بیشتر این افراد، در حوزه‌های مالی‌ای مانند بورس، سرمایه‌گذاری‌های سودآور و پرریسک، و همچنین بازارهای طلا و ارز حضور دارند. افزون‌براین، در پژوهش حاضر تلاش شده است که (به‌منظور حفظ تنوع سطح بحث‌های مطرح‌شده) عدم تجانس حفظ شود و دراین‌راستا، همه اقشار اقتصادی ضعیف، متوسط، و مرفه و همچنین، گروه‌های تحصیلی و جنسی گوناگون در آن حضور داشته‌اند. با درنظر گرفتن این شرایط، نمونه تا ۱۲ نفر مصاحبه ادامه یافت؛ جدول شماره (۱)، مشخصات نمونه پژوهش و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی آن‌ها را نشان داده است.

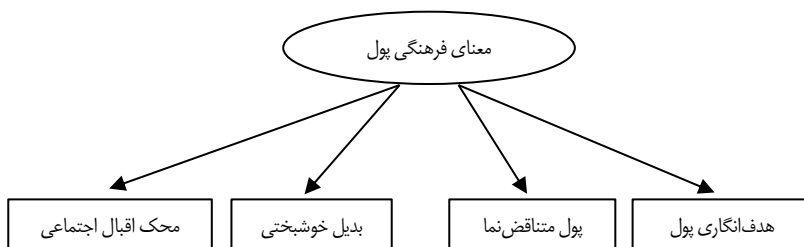
جدول ۱. مشخصات نمونه پژوهش

شماره شرکت‌کننده	جنس	تحصیلات	وضع تاهل	سن
کد ۱	مرد	دیپلم	مجرد	24
کد ۲	زن	کارشناسی ارشد	متاهل	28
کد ۳	مرد	دکتری	متاهل	32
کد ۴	زن	کارشناسی	مجرد	25
کد ۵	مرد	دیپلم	مجرد	24
کد ۶	مرد	کارشناسی ارشد	متاهل	26
کد ۷	مرد	دیپلم	متاهل	۲۳
کد ۸	زن	دانشجوی دکتری	مجرد	۳۰
کد ۹	مرد	کاردانی	متاهل	۲۷
کد ۱۰	مرد	کارشناسی	متاهل	۲۵
کد ۱۱	زن	دیپلم	مجرد	۱۹
کد ۱۲	مرد	کارشناسی ارشد	متاهل	۲۸

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش پس از پیاده‌سازی اطلاعات و کدگذاری داده‌ها در چند مقوله دسته‌بندی شده‌اند؛ مقوله نخست، به درک مفهوم پول اشاره دارد؛ افزون‌براین، چگونگی یا مهارت استفاده از پول و بسترها و زمینه‌هایی که بر فهم فرهنگی از پول دخالت دارند، بازشناسی شده‌اند.





شکل ۱. مقوله‌های معنای فرهنگی پول

۴-۱. معنای فرهنگی پول

بخش نخست داده‌ها، ناظر بر معنای فرهنگی پول است که نشان‌دهنده ادراک افراد دربارهٔ عناصری است که ماهیت پول را برای آن‌ها می‌سازد.

• **هدف‌انگاری پول:** یکی از دلایل اهمیت ارزش پول نزد جوانان، تبدیل شدن آن از «ابزار مبادله» به «هدف مبادله» است. در این معنا، مالک پول بودن، بیشتر از کارکرد آن اهمیت دارد؛ از این رو، پول با تغییر ماهیت، از ابزار به هدف زندگی تبدیل شده و داشتن پول، بیشتر از لذت ناشی از مصرف آن، برای جوانان اهمیت دارد. یکی از مشارکت‌کنندگان (۶) می‌گوید: «همیشه این نگرانی را داشتم که باید پولم را جمع کنم تا روزی بتوانم کار بزرگ‌تری با آن انجام دهم. هرچند احمقانه به نظر می‌رسد، اما داشتن پول برایم بیشتر از استفاده از آن لذت‌بخش شده است؛ همین که حس می‌کنم پولدارم، کافی است».

به نظر می‌رسد، یکی از عواملی که سبب می‌شود، افراد همواره در پی حفظ ارزش پول باشند، همین تبدیل شدن آن به «هدف مبادله» است؛ امری که کارکرد پول را در مقابل کاربرد آن، کم‌اعتبار می‌کند. تبدیل شدن پول به هدف، کسب پول را بر چگونگی مصرف آن مقدم می‌کند؛ از این رو، بیشتر افراد تلاش می‌کنند تا پولدار باشند. همین رویه، حس زندگی کردن را از آن‌ها بازمی‌ستاند. در این معنا، جوان ترجیح می‌دهد، انباشت پول را بیشتر از مصرف آن تجربه کند و همین هدف‌انگاری پول، زمینه را برای رفتارهای تهورآمیز بین جوانان افزایش می‌دهد. یکی از مشارکت‌کنندگان (۵) می‌گوید: «وقتی پول ندارم، به هیچ چیز برای پیدا کردنش توجه نمی‌کنم. به محض آنکه پولی را به دست می‌آورم، سعی می‌کنم آن قدر بزرگ‌ترش کنم که با آن، همه کارهایی که می‌خواستم بکنم را تجربه کنم؛





دقیقاً یک بار در معامله یک ماشین، چند میلیون سود کردم، همه آن را برای دوبرابر کردنش شرط بندی کردم {ناراحتی}؛ البته باختم ولی لذتش خیلی خوب بود {نیشخند}».

کاهش اعتبار کارکردی پول، سبب غلبه نگرش کوتاه مدت در زندگی می شود و کاربرد پول بر کارکرد آن مقدم خواهد شد. غلبه نگاه کاربردی هرجا که با پول محک اعتبار می خورد پول را به عنوان رجحان اجتماعی اعتبار می بخشد و کسب آن را، تا رسیدن به حد اشباع، بر خرجش مقدم می کند.

• پول متناقض نما: چالش مهمی که بین خودخواهی و دگرخواهی بر سر پول وجود دارد، جوانان را با این تناقض جدی روبه رو می کند که پول، ماهیتی متناقض نما دارد؛ برخی بر این نظر بودند که رابطه بین پول و عمل دگرخواهانه، مستقیم و دائمی نیست؛ یکی از مشارکت کننده ها (۳) می گوید: «درست است که آدم های پولدار خیر، نیکوکار، و بخشنده زیادی هستند و من هم می شناسم، اما باید پذیرفت که آن ها یک استثنا هستند نه قانون {جدیت}. این رابطه، همیشه درست نیست؛ بعضی وقت ها کاملاً برعکس است».

فرض مشارکت کنندگان این است که پولدار بودن نمی تواند عاملی برای دهنده بودن هم باشد؛ این درحالی است که خودشان مایلند داشته باشند که دگرخواهی در آن ها شکل بگیرد. این تناقض، نه در بعد خیرخواهی، بلکه در بعد خودخواهی نیز صادق است؛ به این معنا که هیچ قانون مشخص اقتصادی ای نمی توان از معنای پول برداشت کرد؛ مشارکت کننده شماره (۳) در ادامه بیان می کند: «خیلی آدم ها در عین اینکه می دانند روزی می میرند و اموالشان به دست دیگران خواهد افتاد و حتی خوب می دانند که فایده زیادی از آن نمی برند، باز حریص اند؛ این، یعنی پول یک مفهوم پیچیده دارد برای ما! حتی پذیرش اینکه به همین دلیل پول جمع نکنیم، پس آینده را چه کنیم، خیلی سخت قابل درک است».

پول، افزون بر جاذبه هایی که در راستای ایجاد رفاه برای فرد دارد، در «محدودیت» ناپایایی قرار می گیرد؛ این ویژگی، پول را در چالش دوگانه خود دگرخواهی قرار می دهد. علاوه بر چنین تناقضی، برخی از مشارکت کنندگان از ساحت پول به عنوان یک قابلیت تضاد احساسی-عقلی یاد می کنند. در این حالت، پول، بین کنش عقلی و احساسی، یک تناقض ایجاد می کند. یکی از مشارکت کننده ها (۱۲) مطرح می کند: «خیلی وقت ها که می خواهم



به کسی کمک کنم، دچار تضاد می‌شوم؛ از یک طرف می‌گویم، وقتی پیر شدم و دیگر خواستم از دنیا بروم به دیگران کمک می‌کنم! از طرف دیگر، دلم بر نمی‌دارد اما تا می‌خواهم کمک کنم با خودم می‌گویم، من که خودم گیر و گرفتارم، من که خودم هم از بچگی کار می‌کردم، چرا کمک کنم، بعداً خودم مشکل پیدا می‌کنم. واقعیش اینجا است که خیلی وقت‌ها تلاش می‌کنم، این را حل کنم، ولی نمی‌دانم چگونه؟ {تعجب}».

• بدیل خوشبختی (ارزش فرهنگی خوشبختی): به نظر برخی از مشارکت‌کنندگان، داشتن پول، عامل خوشبختی است؛ یکی از مشارکت‌کنندگان (۴) مطرح می‌کند: «درسته که سلامتی مهمه! اما پول نداشته باشی، سلامتی هم به خطر می‌افته. پدرم خیلی کار کرد تا بتونه به سطحی از زندگی راحت برسه، الآن قند داره و فشار {مکث}. برای پول تلاش کرد، حالا که داره، نمی‌تونه استفاده کنه! اگه از اول داشت، این جور می‌شد».

برداشت دیگری که از مفهوم پول در بین جوانان وجود داشت، در نظر گرفتن پول به عنوان عامل تعیین‌کننده و سنگ‌بنای رفتارهای دیگر بود. یکی از مشارکت‌کنندگان (۱) می‌گوید: «خیلی جالبه! هر جا می‌ری، ازت می‌پرسن پول مهم نیست، اما چقدر داری؟! {خنده}؛ یعنی مهم نیست، ولی داشته باش! چون نداشته باشی، بدبختی! از قدیم یه ضرب‌المثل هست که می‌گن، آستین نو بخور مرغ و پلو! من واقعاً باور دارم، اگه پول نباشه، بدبختم، خیلی از دوستانم مثل من به این باور دارند که هر جوری شده باید به دستش آورد».

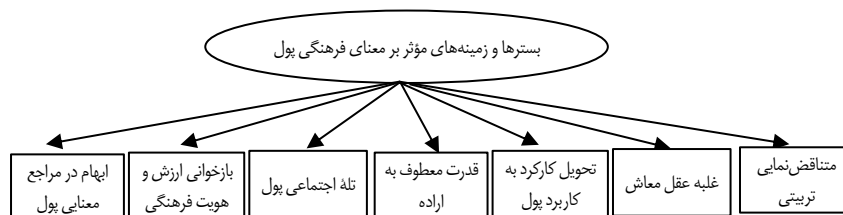
گاهی داشتن پول می‌تواند عاملی برای کسب خوشبختی به‌شمار می‌آید؛ به نظر برخی مشارکت‌کنندگان، پول عاملی برای خوشبختی است، هر چند مردم به گونه‌ای متناقض، چنان رفتار می‌کنند که گویی پول، اهمیت چندانی ندارد. در همین راستا، مشارکت‌کننده (۷) می‌گوید: «من این قصه‌ها و شعرها که می‌گویند، آدمای پولدار خیلی غصه دارند و خوشبخت نیستند رو باور ندارم، چون خیلی‌ها رو می‌شناسم که پول دارن با پولشونم خوشبختن، طرف، همین چند ماه پیش، توی خرید دلار و طلا از خاک بلند شد، البته خیلی‌ها هم زمین خوردن، اما همش به خاطر ذوق داشتن پول بود، خودشونم می‌گن که بقیه فکر می‌کنند، پول همه چیز نیست! چون ندارنش».



• محک اقبال اجتماعی: به نظر این افراد، پول می تواند بر تعاملات میان فردی تأثیرگذار باشد. پول در این مقام به عنوان سرمایه اقتصادی بر جنبه های دیگر سرمایه، اعم از اجتماعی، فرهنگی، و عاطفی تسلط دارد. مشارکت کننده شماره (۱۰) در این باره می گوید: «رفته بودم، خواستگاری. بهم گفتن ما از شما هیچی نمی خوایم جز اخلاق و احترام؛ سر مهریه دعوا مون شد!»

یکی از مشارکت کنندگان (۹) درباره تخریب سرمایه های اجتماعی از طریق ارزیابی مبتنی بر پول در خانواده ها می گوید: «من نمی تونم مرز بگذارم، بگم اخلاق یا پول، ولی می تونم بگم آدمایی که خیلی پولدارند یا خیلی بی پولن، هر دو خوشبختی رو تجربه نمی کنن، اولی رو نمی تونم با قطعیت بگم، چون تجربه نکردم، ولی دومی رو خیلی تجربه کردم {لبخند}. چند وقت پیش برای مراسم یکی از فامیلا گفتن همه رو نمی تونن دعوت کنن! گلچین کردن، بعداً کاشف به عمل اومد، هرکی وضعش خوب بوده دعوت شده! خب چی می مونه، برای ما چند سال دیگه؟ {تعجب}».

براین اساس، یکی از کاربردهای پول، ایجاد نابرابری در ارزیابی افراد مختلف است؛ اگر در گذشته، افراد به دلیل یکسانی فقر، تعاملات قوی تری داشتند، امروزه افراد از فقر به مثابه یک عامل مخرب سرمایه اجتماعی و عاطفی گریزان اند. این مسئله، نه تنها در سطح تعاملات اجتماعی، بلکه در نهاد خانواده نیز به گونه ای قابل تأمل وجود دارد. مشارکت کننده شماره (۷) می گوید: «از بچگی هم همیشه دنبال این بودم که پولدار بشوم، چون پسردایی ام هروقت اراده می کرد، هر چیزی می خواست برایش آماده بود. مادرم هم می گفت، آن ها با ما فرق دارند، آن ها پولدارند؛ من دوست داشتم پولدار باشم، ولی آن موقع نمی دانستم یعنی چی؟ {خنده}».



شکل ۲. بسترها و زمینه های مؤثر بر معنای فرهنگی پول

۲-۴. بسترها و زمینه‌های مؤثر بر معنای فرهنگی پول

در بخش دیگری از یافته‌ها که در ادامه آمده است، بسترها و زمینه‌های مؤثر بر معنای فرهنگی پول - که برآمده از مضمون‌های استخراج‌شده از مصاحبه‌ها است - ۷ عنصر اصلی قابل بررسی است.

• جایگزینی کارکرد با کاربرد پول: مشارکت‌کنندگان در پژوهش بر این نظر بودند که پول برای آن‌ها کاربرد زیادی دارد؛ اما به نظر می‌رسد، عمدتاً کارکرد پول را به کاربرد آن ارجح می‌دانند؛ برای نمونه، مشارکت‌کننده شماره (۱۲) می‌گوید: «چند سالی است که ازدواج کرده‌ام. حس می‌کنم که وقتی همسرم از من مطالبه‌ای دارد، می‌توانم آن را با پول پاسخ بدهم؛ مثلاً همین هفته پیش، برای اینکه به او اثبات کنم دوستش دارم، طلا برایش خریدم، اگرچه تهش دعوایمان شد، چون جلوی طلافروشی به او گفتم، مهم نیست چه چیزی می‌خریم، مهم این است که می‌خریم، طلا، طلا است، خودش سرمایه است {خنده}». البته من منظوری نداشتم، اما واقعیت بود، من هم خواستم دلش را به دست بیاورم، هم سرمایه داشته باشیم. تا دو روز با من قهر بود».

مشارکت‌کننده دیگری (۷) در این باره می‌گوید: «همین که حس می‌کنم حسابم پر است، برایم آرامش خاطر دارد؛ گاهی وقت‌ها هم اطرافیان به من گله می‌کنند که تو برای آرامش پول می‌خواهی، پس چرا آرامشت را برای پول وسط گذاشتی؟ {مکث} معتقدم از الان نباید به این چیزها فکر کرد. باید تا می‌توانم کار کنم. چند سال دیگر که ناتوان شدم، زندگی برایم سخت نباشد».

به این معنا، اثرات عینی و ملموس پول، بر قابلیت‌های بلندمدت آن برتری می‌یابد. یکی از مشارکت‌کنندگان (۶) مطرح می‌کند: «چهار سال پیش، وقتی تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودم و دنبال کار می‌گشتم، مواجه شدم با دوست دوران راهنمایی که تا دیپلم بیشتر درس نخوانده بود؛ ولی پول داشت {لبخند}. خاطرم هست، یه شرکت تأسیس کرده تو زمینه واردات و ساخت دستگاه‌های مربوط به لاستیک ماشین. جالبه بهش می‌گفتن مهندس، منو استخدام کرد با دو نفر دیگه؛ ما هم بهش می‌گفتیم مهندس! {مکث} اما اون ما رو با اسم کوچیک صدا می‌زد».





در همین راستا، مشارکت‌کننده دیگری (۵) بر این نظر است که: «یک‌بار توی فروشگاه، موقع خرید شلوار مدام قیمت می‌کردم و اعصاب فروشنده رو خرد کرده بودم. یه مشتری وارد شد و بدون پرسیدن قیمت، چندا تا از چیزایی که چشم منم دنبالش بود رو انتخاب کرد، تن زد، و بدون اینکه در مورد قیمتش سؤال کنه یا چونه بزنه، پولش رو داد و رفت {سکوت}. خیلی گرفته شدم و واقعاً حس خوبی به پول داشتن. هرچی بخوای می‌تونی بخری؛ هرچی {لبخند}. بعدش فروشنده خیلی منو تحویل نمی‌گرفت. انگار یه چیز مزاحم بودم. حتی جواب خداحافظی منم نداد».

• **متناقض‌نمایی تربیتی:** یکی از عوامل مهم در تعیین معنای فرهنگی پول نزد جوانان، نظام تربیتی خانواده است. در بین نسل جوان، آینده‌نگری خانواده، معنای دیگری یافته است؛ به‌گونه‌ای که فرادستی مراقبت باعث شده است که نسل جدید، نگران فردا نباشد؛ برخی از مشارکت‌کنندگان به این فهم رسیده بودند که آن‌ها، هیچ وظیفه‌ای جز مصرف کردن و برخی، جز تولید کردن پول ندارند. این امر، عمدتاً برخلاف منطق تربیتی نسل پیشین و ناشی از شکاف فرهنگی بین دو نسل بود. مشارکت‌کننده شماره (۸) می‌گوید: «پدر و مادرم برای امروز من خیلی تلاش کردند. من دیگر نگران به‌دست آوردن پول نیستم. آن‌ها فقط از من می‌خواهند که مثل آن‌ها نباشم! بیشتر خوب زندگی کنم تا به‌دنبال پول باشم، پول برای من تأمین شده است، مدام به من می‌گویند، تو درس بخوان و پیشرفت کن!» او ادامه می‌دهد، «همیشه پدرم تأکید می‌کرد که بعد از من، تو همه‌چیز داری، اصلاً نیاز نیست به پول فکر کنی، فقط سعی کن آبرومند زندگی کنی! با اخلاق باشی! به دیگران کمک کنی و درست را خوب بخوانی تا جلوی فامیل، ما سرافراز باشیم».

این درحالی است که برخی دیگر بیان می‌کنند که تصور خانواده از آن‌ها به‌عنوان عاملی برای کسب پول است. مشارکت‌کننده شماره (۱۲) مطرح می‌کند: «از بچگی، تابستان‌ها می‌رفتم سر کار، بعد از دانشگاه هم کار می‌کردم؛ به ما یاد دادند باید نان‌آور خانه باشیم، پدرم هم کار می‌کرد، اما من از همان اول یاد گرفته بودم، باید پول دریاورم؛ با اینکه خانواده این انتظار را داشتند که مرد باید کار کند، اما درعین حال می‌گفتند، ما برای تو کم نداشتیم!»



• غلبه عقل معاش: تحدید پول به عنوان عاملی که بر جنبه‌های اخلاقی برتری دارد، تا آنجا پیش رفته که بر عقل ابزاری مسلط شده است؛ از این رو، در بین جوانان، بیشتر از آنکه به جنبه‌های کارکردی پول توجه شود، به جنبه‌های کاربردی آن توجه می‌شود. یکی از مشارکت‌کنندگان (۷) می‌گوید: «من این تصور را قبول ندارم که اگر پولدار باشم، آدم خوبی نیستم؛ من ترجیح می‌دهم، یک پولدار بد باشم تا یک بی‌پول خوب، چون تجربه کرده‌ام، وقتی پول نداشته باشم، مجبورم هر کار خطای دیگری را بکنم؛ اما نهایتاً پولداری به من غرور و خودخواهی می‌دهد. به نظر پولدار بودن، منطقی‌تر است تا اخلاقی بودن {خنده}».

در همین راستا مشارکت‌کننده شماره (۱۰) بر این نظر است که: «اگر بخواهم راحت باشم، اکثر آدم‌ها مثل من فکر می‌کنند، پول را ترجیح می‌دهند به هر چیز دیگر؛ اما بیان نمی‌کنند. ساده‌ترین چیز که همیشه قربانی می‌شود، اخلاق است. همین دیروز یک شارژر خریدم، طرف قسم خورد اصلی است و به چند برابر قیمت از من پول گرفت، بعد که مردم برای تعمیر {خنده} همکارش گفت، سرت کلاه گذاشتند. تازه طرف آشنا هم بود، حالا اگر ارزش پیرسید با صد تا قسم می‌گوید، اخلاق را رعایت می‌کنم {نیشخند}».

مشارکت‌کننده شماره (۹) نیز در این باره می‌گوید: «اگه من ماهی سه تومن درآمد داشتم، می‌رفتم دنبال طبیعت، گشت می‌زدم، شعر می‌گفتم {خنده}، اما برای همین سه تومن باید برده شرکتم بشم، از همه دل‌خوشی‌ها دست بکشم تا بتونم دل‌خوشی پیدا کنم {مکث}. ما عملاً برده‌ایم؛ فقط به جای شلاق، قانون به ما حکم می‌کنه».

یکی از مشارکت‌کننده‌ها (۲) درباره غلبه قدرت پول و چرخش معنای پول نسبت به گذشته در زندگی می‌گوید: «قدیم که می‌رفتیم منزل پدر بزرگم، یک پانصد تومنی به همه نوه‌ها عیدی می‌دادن، خیلی خوب بود. به عنوان دشت سال نگه می‌داشتیم و معتقد بودیم این پول برکت دارد، الان این معنا را حس نمی‌کنم که برکت یعنی چی؟ چون چند هزار برابر آن، با یک کلید می‌آید و با یک کلید می‌رود».

• بازخوانی ارزش و هویت فرهنگی: در این معنا، افراد پول را به عنوان ابزاری پذیرفته‌اند که بر پایه نگرش حاکم بر اجتماع به آن‌ها ارزش می‌دهد. در این حالت، پول از قابلیت ارزش‌گذاری فزاینده فرد در اجتماع برخوردار شده است. یکی از مشارکت‌کنندگان (۴)



مطرح می‌کند: «هرچقدر دارم تلاش می‌کنم که بگم من ارزش داشته‌ام بیشتر از نداشته‌هامه، نمی‌تونم، چون جامعه باورم نمی‌کنه؛ من الان پول به‌دردم می‌خوره که جوانم نه وقتی نمی‌تونم ازش استفاده کنم. درسته سلامتی مهمه، اما شما آدم‌های سالم رو با هم مقایسه می‌کنید {خنده}. من اینو قبول ندارم که دارا هستم، پول نباشه، سلامتی هم نداری، این دارایی‌های ما است که به ما اعتبار می‌ده».

براین اساس، مشارکت‌کنندگان از پول به عنوان عامل منزلت اجتماعی یاد می‌کنند؛ این منزلت به دلیل اقبالی است که جوانان تصور می‌کنند جامعه به افراد پولدار دارد؛ به این معنا که دارایی‌های افراد برای آن‌ها ارزش افزوده میان فردی ایجاد می‌کند. یکی از مشارکت‌کنندگان (۱) می‌گوید: «داداش کوچیکه من، داخل ماشین شاسی خودش آن چنان نشسته و خیلی دوست داره دیگران نگاهش کنند؛ همیشه با دارایی‌هاش خودشو نشون می‌ده، اوایل این جوری نبود! یکم که پول وپله پیدا کرد، این جوری شد، من این خصلت رو توی خیلی‌ها دیدم، شاید خودمم این جوری باشم {خنده}. نمی‌دونم، اما این خاصیت پوله که آدم می‌خوان خودشون رو باهاش نشون بدن».

مشارکت‌کننده شماره (۱۰) می‌گوید: «خیلی‌ها رو می‌شناسم که با پول زیاد خرج کردن، خودشون رو نشون می‌دن؛ این یعنی ما اینیم {مکث}. حتی خیلی وقتا، زناشون با یه پزی می‌گن، دارندگی و برازندگی، این یعنی اگه نداشته باشی، نیستی، هیچی نیستی». او در ادامه مطرح می‌کند: «چرا راه دور؟ همین تلویزیون خودمون چی تبلیغ می‌کنند؟ براساس چیه؟ همش پوله دیگه {مکث}. حتی خیلی وقت‌ها تو سریال‌ها و فیلم‌ها، عملاً نشون می‌دن باید پول داشته باشی که باشی. مگه شما قبول نداری؟ خیلی وقت‌ها اخلاق رو قربانی می‌کنند تا چندتا برنامه تبلیغی بفروشن و پول دربیارند؟ {مکث}».

افزون براین، معنای هویت فرهنگی (بعد فرهنگی هویت ملی) تحت تأثیر قدرت خرید و ماهیت پول قرار گرفته است. مشارکت‌کننده شماره (۳) مطرح می‌کند: «قبلاً پول را می‌دیدیم و همین باعث می‌شد به نشانه‌ها و علائم روی آن توجه کنیم، ده تومنی‌هایی که شکل مرحوم مدرس را داشت یا پنجاه تومنی‌هایی که عکس درب دانشگاه تهران بود؛ اکنون، فارغ از ارزش پولی، دیگر به چشم نمی‌آید و این حس پول را تغییر می‌دهد».



مشارکت‌کننده شماره (۸) نیز در این باره می‌گوید: «من حسی از داشتن پول ندارم، چون اولاً پول کاغذی ندارم و حمل نمی‌کنم و همچنین، همیشه ریال و تومان را با هم اشتباه می‌کنم! ارزش ریال هم در این چندساله مضحک کم شده، عمدتاً در تبلیغات هم دلار می‌بینیم تا ریال، همچنین، چون قدرت خرید کمی دارد، بیشتر ترجیح می‌دهم جست‌وجوهایم را برای کالا با دلار انجام دهم».

• **قدرت معطوف به اراده:** به اقتضای شرایط جوانی و غلبه خرده‌فرهنگ جوانی به عنوان تعیین‌کننده رفتار ناظر بر لذت، که بیشتر در عناصری چون احساس قدرت (قدرت معطوف به اراده) و لذت بردن از خودنمایی، دیده شدن، و بودن نمود می‌یابد، پول نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در این معنا، پول به عنوان مهم‌ترین عامل مبادله، برای فرد، امکان تجربه لذت از اعمال اراده خود به منظور چیره شدن بر بسیاری از شرایط را فراهم خواهد کرد. بیشتر مشارکت‌کنندگان، با این مضمون که «پول، قدرت می‌آورد»، تصریح کرده‌اند که مهم‌ترین ابزار در دنیای مبادله، عامل سنجش ارزش مبادله است؛ برای نمونه، مشارکت‌کننده شماره (۱۰) می‌گوید: «وقتی پول داشته باشی، با آن هرچیز خریدنی را می‌خوری، حتی اگر گران‌تر هم بخری، ولی چون با پول اندازه‌گیری می‌شود، پس پولی است». مشارکت‌کننده دیگری (۹) در این باره می‌گوید: «وقتی پول کم می‌آورم، یعنی زمانی که می‌خواهم چیزی بخرم، ولی پولم نمی‌رسد، احساس ناتوانی شدیدی می‌کنم. احساس می‌کنم که اگر پول نداشته باشم، یعنی اراده‌ای ندارم، همه چیز را با پول می‌شود ارزش‌گذاری کرد و خرید». او در ادامه تصریح می‌کند: «پسرعمویم به خاطر اینکه پول نداشت بدهی هاشو بده، الان تو زندانه؛ پس پول چیز مهمیه که نداشتنش این قدر دست‌وپای آدم رو می‌بنده».

یکی از مشارکت‌کنندگان (۵) با طرح این معنا که پول با ایجاد حس شرم‌نده‌سازی در روابط انسانی، اعمال قدرت می‌کند، اشاره کرده است که: «وقتی می‌خواهم از خانه خارج شوم، اولین چیزی که دست می‌گذارم روی آن، کارت بانک یا پول نقدی است که داخل جیبم باشد؛ خیلی برایم سخت است از کسی، خصوصاً آشنا، پول قرض بگیریم؛ یک‌بار پول نبرده بودم با خودم، به فلاکت افتادم، حس کردم آدم بیچاره‌ای هستم؛ تلاش می‌کردم فقط به جایی برسم که پول تهیه کنم».



مشارکت‌کننده دیگری (۷) درباره تأثیر روانی قدرت پول می‌گوید: «ما به مثل قدیمی داریم که می‌گه، پول رو روی مرده بگذاری برات می‌رقصه! زنده‌ها که دیگه هیچی؛ برا پول خودکشی می‌کنند؛ پول، داشتش مهمه. به ابزار برای قدرت داشته. آدمی که پول نداره با مرده هیچ فرقی نداره».

• **تله اجتماعی پول:** در این معنا، برخی از مشارکت‌کنندگان مطرح می‌کردند که جذابیت ناشی از پول، یک عامل چندماهیتی است؛ از یک سو، انگیزه کسب پول به عنوان هدف و ترس از فقدان آن به عنوان عامل تأمین قدرت و از سوی دیگر، پول به عنوان ابزار تسلط بر انسان، زمینه‌ساز آسیب‌های اجتماعی می‌شود. مشارکت‌کننده شماره (۳) می‌گوید: «خیلی از این افراد که جرم مرتکب می‌شن از بی پولیه، قبول! اما اونا که از سر داشتن خلاف می‌کنند، چی؟ به نظر من، پول شیطان، پول شره، آدمو وسوسه می‌کنه، کم باشه راحت‌تری، نه اونقدری که به بدبختی بیفتی، ولی خدا رو باید شکر کرد برای نداده‌هاش». او در ادامه تأکید می‌کند: «من خیلی‌ها را می‌شناسم که قبل از اینکه آبی زیر پوستشان برود و پولی به دست بیاورند، خیلی آدم‌های افتاده‌ای بودند؛ بعد از آن، کارشان به دادگاه و زندان کشیده شد، چون چک می‌کشیدند از سر غرور! انگار همه چیز را می‌توانند با محاسبه پول بخرند؛ اما خودشان را باختند، طمع پول واقعاً آدم را به دام می‌اندازد».

برخی بر این نظرند که داشتن پول، انسان را به سوی رفتار گله‌ای سوق می‌دهد که یکی از دلایل آن، ترس ناشی از ابهام درباره آینده است؛ موضوعی که روندها، کنش‌ها، نیروها، و نهادهای اجتماعی را به چالش می‌کشد؛ مشارکت‌کننده شماره (۶) می‌گوید: «اگه جامعه حس کنه دلار میاد پایین، با به حجم عظیمی از آدم‌ها تو این خیابون مواجه می‌شی که او مدن دلار بفروشن! بعد که فروختن، گرون می‌شه! دوباره میان بخرن، بعد خیلی‌ها رو می‌بینیم که پشیمون شدن چرا خریدن یا فروختن! خیلی‌ها هم پشیمونن که چرا نگه داشتن! عملاً با عقل تصمیم نگرفتن. هیجانات جمعی این‌ها رو آورده با خودش».

• **ابهام در مراجع معنایی پول:** بسیاری از نهادهای غیراقتصادی که به نوعی دیگری‌های اقتصاد به شمار می‌آیند، برداشت‌های متناقضی را در مورد معنای پول در میان نسل جوان ایجاد کرده‌اند؛ برای نمونه، نهاد سیاست و دین، بیشتر مورد تأکید جوانان بود؛ برخی بر این



نظرند که دین در مورد پول، موضع ابهام‌آمیزی دارد. درواقع، به دلیل رد این دنیا، پول برای مذهبی‌ها اهمیت چندانی ندارد؛ درحالی که برخی باور دارند که پول برای مذهبی‌ها خیلی اهمیت دارد و چون ندارند، دین‌دار هستند. یکی از مشارکت‌کنندگان (۲) می‌گوید: «همه‌جا این بحث را شنیده‌ام که دین با پولداری مشکلی ندارد. می‌توان پول داشت، دین هم داشت. اما هرکسی را که دیده‌ام که پول نداشته و دین داشته، بعد از پولداری، رفتارش تغییر کرده است {مکت}. این عمومیت ندارد، ولی من کسی را تا الان ندیدم که از اول پولدار نبوده باشد و رفتارش بعد از پولداری تغییر نکند».

مشارکت‌کننده دیگری (۸) دراین باره می‌گوید: «رابطه بین دین و پول، برعکسه. هرچقدر طرف، پولدارتر باشه، دین و ایمونش کمتره. نمی‌شه عمومیت داد، ولی من هرچی دیدم، این جوری بوده. همیشه ذهنم درگیر همین بوده که پس دین مردم بی پول، هیچ ارزشی نداره، چون به خاطر عدم رفاهشون دیندارند؛ مساجد بالای شهر و پایین شهر با هم خیلی فرق دارند، از نظر نوع آدمایی که میان توش؛ بااین وجود، اونایی هم که بالاشهرن، ضعیف‌ترین به نسبت بقیه!».

برخلاف دیدگاه یادشده، برخی بر این نظرند که پول، ضرورتاً ارتباطی با دین‌داری ندارد. در این تعبیر، دین‌داری به مثابه ایمان و نه رفتار مناسبی در نظر گرفته شده است. مشارکت‌کننده شماره (۳) می‌گوید: «من اوایل، این تصور را داشتم که آدم‌های بدبخت و فقیر به سمت دین می‌روند؛ اما بعدها متوجه شدم که پول، تنها چیزی است که خوشبختی نمی‌آورد؛ وقتی تلویزیون نشان داد که آن رفتگر، پولی که پیدا کرده بود را به صاحبش برگرداند و حتی حاضر نشد هدیه بگیرد و در مصاحبه تلویزیونی گفت، من برای رضای خدا این کار را کردم، این مال حرام است برای من! فهمیدم پس آدم‌های دیندار با چیز دیگری غیر از پول، احساس خوشبختی می‌کنند».

یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان (۴) دراین باره می‌گوید: «یه نکته به نظر من خیلی مهمه که دین‌داری، یعنی ایمان. این هیچ ربطی به پول داشتن یا نداشتن نداره. در فامیل ما خیلی از افراد پولدار هستند که درعین داشتن زندگی مرفه، خیلی‌ها را هم زیر چتر خودشان دارند؛ اصلاً هم آدم‌های متظاهری نیستند. در فامیل هم همه قبولش دارند، هم خودش، هم بچه‌هایش را!».



در همین راستا، مشارکت‌کننده شماره (۳) با تأکید بر این نکته که گسترش دین از طریق پول امکان‌پذیر است، رابطه دین و پول را ملازم می‌داند. او تصریح می‌کند: «ما احادیث زیادی راجع به بعد اقتصاد در زندگی داریم. بخش‌های مهمی از دین پیامبر اسلام (ص)، از طریق پول همسرشان توسعه پیدا کرد. سیره امامان ما و توصیه‌های ایشان نشان می‌دهد، همه دارای شغل بودند و پول داشتند؛ ما خودمان به لطف خدا، وضع مالی خوبی داریم، اما هرگز ندیدم خانواده‌ام، به‌ویژه پدر و مادرم، در مسائل مذهبی و دینی کوتاهی کنند. به ما هم تأکید کردند که هرچه داریم، از فضل خداست و باید شکر کرد». وی در ادامه می‌گوید: «پدر بزرگم و جدم، روحانی بودند. با پدر بزرگم که برای خرید می‌رفتیم، وقتی پول به مغازه‌دار می‌دادند، پول را در جیب دیگر می‌گذاشت. من بچه بودم معنای این را نمی‌فهمیدم، اما برایم بعدها معلوم شد که پول با پول فرق دارد. پول از دست روحانی برکت داشت { بغض }. همه پول‌ها مثل هم نیستند؛ مردم آن موقع این را می‌فهمیدند. من کاملاً به این معتقدم، اما فکر می‌کنم در جامعه ما این باور کم‌رنگ شده باشد».

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش به منظور بازشناسی معنای پول در فهم جوانان انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در نسل جوان، عمده‌تاً معنای پول از ماهیت کارکردی آن — که بخشی از ساحت اقتصادی و ابزار مبادله است — به قالب کاربردی، یعنی حل‌کننده مسائل اجتماعی تبدیل شده است. این نوع نگرش در بین نسل جوان، نشان‌دهنده غلبه عقل معاش و اهمیت کسب پول به عنوان یک هدف است. در چنین وضعیتی، افزایش ناگهانی پول از طریق جنبه‌هایی چون قمار و رفتارهای شرط‌بندی در بین آن‌ها، نوعی لذت به‌شمار می‌آید.

نتایج این پژوهش با نتایج پژوهش فرونهام و همکاران (۲۰۱۲) درباره پشته‌های احساسی پول، و پژوهش تنگ (۲۰۱۰) که نشان می‌دهد، پول در مقابل معنویت و دین قرار می‌گیرد و فراوانی آن را در تقابل با رفتار اخلاقی می‌داند، و همچنین، با نتایج بررسی‌های زالسکوویچ و همکاران (۲۰۱۷) که نشان می‌دهد، پول، تمرکز افراد را بر خود و اهدافشان افزایش می‌دهد، رفتارهای گرم و دلسوزانه اجتماعی را مختل می‌کند، و اخلاق و ارزش‌ها را تغییر می‌دهد، هم‌سوایی دارد.



پول، همچنان برای جوان ایرانی دارای تناقض جدی است؛ موضوعی که بدیل خوشبختی اوست و می‌تواند نقش یک تسهیل‌گر را در زندگی برایش بازی کند، یک تناقض جدی در خود دارد و آن، محدودیت ذاتی پول است. پول، به‌عنوان یک دارایی قابل انباشت، دارای ظرفیت غیرتجمیعی است؛ یعنی با خرج کردن به آن افزوده نمی‌شود. این محدودیت، برخلاف جنبه‌های دیگری از سرمایه، مانند سرمایه عاطفی، اجتماعی، و فرهنگی است که با هزینه کردن و خرج کردن افزایش می‌یابند؛ ازاین‌رو، چون به‌عنوان یک هدف از آن برداشت می‌شود، مزیت پول، در نگهداشت و رسیدن به سطحی از اطمینان اقتصادی است که جوان تلاش می‌کند به آن دست یابد.

یکی از یافته‌های این پژوهش، غلبه کارکرد پول به‌عنوان سنجه اعتبار اجتماعی در بین نسل جوان است. پنداشت پول نه از سوی نسل جوان، بلکه به‌دلیل اقبال اجتماعی، برای آن‌ها این ادراک را پدید آورده است. در بین نسل جوان، پول به این دلیل که عاملی برای تمایز شناخته می‌شود، می‌تواند به گسست از جمع و پذیرش هویت‌های دلبخواهانه منجر شود و بیش از هرچیز، منطق اقتصادی و حسابگری فردی را بر جامعه چیره کند؛ این امر تاحدزیادی، ناشی از قابلیت پول در ارزش‌گذاری چیزها است.

نکته قابل تأمل درباره فهم جوان از پول، خوانش‌های پرشماری است که پول به‌عنوان یک عامل مشترک و متناقض در خود دارد. پول درعین‌اینکه می‌تواند برای جامعه، شر و یک شیطان باشد، بدون آن نیز نمی‌توان کار خیر انجام داد و جوان برای رسیدن به نقطه‌ای که امکان خیر داوطلبانه داشته باشد، خود را به این شر نیازمند می‌بیند؛ ازاین‌رو، اتکا به شعارها و جنبه‌های اخلاقی، بدون درنظر گرفتن اینکه این امر از رهگذر کسب پول برای جوان امکان‌پذیر است، موضوعی ناکارآمد خواهد بود.

در اینجا بیش از تحلیل مبتنی بر کار از پول - که نزد مارکس می‌توان دید - می‌توان از دیدگاه زیمل و طبقه مرفه و بلن مبنی بر مصرف پول به‌عنوان شاخصی برای ارزش‌های فردی بهره گرفت. همچنین، این نتایج پژوهش با تحقیق گیریحیلوا (۲۰۱۰) در درک مفهوم پول به‌عنوان یک شر دوست‌داشتنی در بین جوانان مکزیکی، همسویی دارد. همان‌گونه که زیمل، پول را فاقد معنای ذاتی می‌داند و معنای آن را به‌نوعی برگرفته از ادراک بازنمایی‌شده



ناشی از روابط پول و دیگری های اجتماعی به شمار می آورد، می توان استدلال کرد که پول از نگاه جوانان، به گونه ای کاملاً «مدرن» و در امتداد مسیر اجتماعی شدن درک می شود. درواقع، فردگرایی ناشی از دستیابی به پول، به دلیل آزادی درونی آن، فردگرایی و خودمختاری ای را به جوان می دهد که پیش از این تجربه نکرده است و از این رهگذر، جامعه پذیری او با گسترش ارزش های فردی نهادینه می شود و نه الگوپذیری از ارزش های انتزاعی و اسطوره های تاریخی. درواقع، در منطق زیملی، پول، خالق آزادی است و جوان به شدت به این آزادی نیازمند است تا بتواند آنچه در چرخش پارادایمی دنیای مدرن دست یافتنی است را به مالکیت درآورد و با دستیابی به این مالکیت، از زیر سلطه مالکیت های سیاسی و ایدئولوژیک خارج شود.

یکی از نکته های قابل تأمل در این پژوهش، این است که جوان، پول را ذاتاً به عنوان هدف در نظر می گیرد؛ به نظر می رسد، در دنیای درک شده توسط جوانان که کیفیت های زندگی به دام کمیت های عددپذیر افتاده اند، دنیا بیش از هرچیز از مسیر پول دست یافتنی تر است؛ از این رو، بی قیدی ناشی از گمنامی و توجه طلبی و آزادی مفرط در سایه پول، کمترین چیزی است که می توان با داشتن پول به آن رسید؛ از این رو، پول به دلیل ارتباطش با همه اهداف نسل جوان، می تواند خود یک هدف غایی باشد و بیش از هرچیز، مجموعه ارزش هایی را درون خود دارد که اراده جوان را به قدرت معطوف می کند؛ از این رو، خود پول می تواند هدفی به غایت مهم تر از اهدافی باشد که پیشتر با پول به دست می آمد.

اما به راستی چرا چنین تصویری برای جوان به وجود آمده است؟ در نظام تربیتی کنونی خانواده، که فرزند را مصرف کننده محض دست رنج خانواده معرفی می کند و از او خواسته ای جز تحقق خواسته های سرکوب شده خود ندارد، پول، تنها موجودیتی است که می تواند نقشی دوگانه بازی کند؛ یعنی تجمع آن توسط کسانی که به خواسته های خود نرسیده اند، به قصد اینکه فرزند، به عنوان ویرینی از آرزوهای دست نیافته را به خواسته ای برسانند که ممکن است خواسته او نباشد.

افزون براین، فهم فرهنگی پول در بین جوانان، ناشی از ابهامی است که در ذهن جوان در مورد پول در خوانش های مراجع اجتماعی وجود دارد. دین به عنوان یک نهاد مرجع

فرهنگی، تعبیرهای گوناگونی از پول را در ذهن جامعه ایجاد کرده است که با خوانش جوانان از مفهوم پول، شغل، کار، روحانیت، و درون‌مایه‌های دینی تناسب ندارد. همچنین، سیاست در سطح کلان، بسترهایی را برای کسب پول ایجاد می‌کند که ممکن است، اخلاق را قربانی کند. این روایت‌های فهم‌شده، ورای قضاوت درباره آن، برگرفته از درکی است که نسل جوان با آن زندگی می‌کند.

اگرچه نتایج این پژوهش، دچار محدودیت‌های پژوهش‌های کیفی، ازجمله تعمیم‌پذیری، است، اما می‌تواند نمونه قابل‌تأملی از درک فرهنگی پول باشد. این روایت از پول، اهمیت بازخوانی مواضع خانوادگی و دین، سیاست، و رسانه را به یک ضرورت تبدیل می‌کند؛ نظام‌های اخلاقی، ناگزیر، در جامعه‌ای قابل‌تحقق هستند که از ظرفیت عمل جامعه فراتر نروند؛ تبدیل شدن اخلاق به آرمان و شعار اجتماعی، حاصل عملکرد مادی‌گرایانه نهادهای اجتماعی است.



امینی، علیرضا؛ و سماواتی، عباس (۱۳۸۶). موضوع‌شناسی پول و جایگاه آن در احکام فقهی کاهش ارزش پول. دوفصلنامه جستارهای اقتصادی، ۴(۸)، ۱۵۹-۱۲۲.

بخشی دستجردی، رسول؛ طالب باغبانی، محمدرضا؛ مجاهدی موخر، محمدمهدی؛ و احمدنیا، محمدصالح (۱۳۹۸). نگرش پویایی سیستم به اثر خلق پول بانکی بر تورم در اقتصاد ایران. پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ۲۷(۸۹)، ۹۷-۱۳۵.

جهانگیری‌راد، مصطفی؛ مرفوع، محمد؛ و سلیمی، محمدجواد (۱۳۹۳). بررسی رفتار گروهی سرمایه‌گذاران در بورس اوراق بهادار تهران. مطالعات تجربی حسابداری مالی، ۱۱(۴۲)، ۱۵۶-۱۳۹.

حسینی، سیدصفدر؛ شهبازی، حبیب؛ و جهانگرد، حلیمه (۱۳۸۹). پیش‌بینی تقاضای پول در افق ۱۴۰۴ در ایران (کاربرد الگوهای سری زمانی)، پژوهشنامه اقتصادی، ۱۰(۳)، ۶۷-۸۶.

حنطه، مهدی؛ عسگری، منوچهر؛ و ختایی، محمود (۱۳۹۷). بررسی پدیده خنثایی پول در اقتصاد ایران. اقتصاد مالی (اقتصاد مالی و توسعه)، ۱۲(۴۲)، ۷۴-۴۷.

خلعت‌بری، فیروزه (۱۳۷۹). پیوند ارزش پول ملی با آزادی، عدالت و رفاه اجتماعی. تأمین اجتماعی، ۲(۲)، ۵۸-۸۳.

زیمِل گنورگ (۱۳۹۷). فلسفه پول (مترجم: شهناز مسمی‌پرست). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

صالح‌نژاد، سیدحسن؛ و فراهی، مانا (۱۳۹۳). مطالعه الگوهای رفتاری سرمایه‌گذاران در بورس اوراق بهادار تهران. سومین همایش ملی سالیانه علوم مدیریت نوین، ۱۳۹۳، استان گلستان، شهر گرگان، ایران.

طاهری، علیشیر؛ پیروز، پیمان؛ و زارع، شکوفه (۱۳۹۶). حسابداری ذهنی و اشتباهاتی بزرگ در مورد پول. شباک، ۶(۱)، ۷۲-۵۹.

عبدالرحیمیان، محمدحسین؛ ترابی، تقی؛ صادقی شریف، سیدجلال؛ و دارابی، رویا (۱۳۹۷). رایحه الگوی رفتاری تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران حقیقی در بورس اوراق بهادار تهران. دانش سرمایه‌گذاری، ۷(۲۶)، ۱۱۳-۱۲۹.

علیرضانژاد، سهیلا؛ و خاکپور، سحر (۱۳۹۴). تحلیل جنسیتی هزینه کرد و پس‌انداز پول در خانواده‌های تهرانی زن در توسعه و سیاست. پژوهش زنان، ۱۳(۲)، ۱۷۰-۱۵۱.

فلاحتی، علی؛ سهیلی، کیومرث؛ و صادقی‌نسب، شبنم (۱۳۹۶). درون‌زایی پول در ایران و پیامدهای آن. اقتصاد پولی، مالی (دانش و توسعه)، ۲۴(۱۳)، ۲۱-۱.





فتاحی، سحر (۱۳۹۸). اختلالات پولی و مالی، نگرش و اضطراب پول؛ مؤلفه‌های اثرگذار بر فرهنگ پولی و اقتصادی جامعه. ماهنامه تخصصی مدیریت تدبیر، ۳۰(۳۱۴)، ۶۰-۶۳.

قانع، احمدعلی (۱۳۹۸). بررسی مشروعیت اجاره پول، مطالعات اقتصاد اسلامی، ۱۲(۱)، ۲۵۴-۲۳۳.

گل پرور، محسن؛ و عریضی سامانی، سیدعلیرضا (۱۳۸۷). نقش جهت‌گیری‌های ارزشی و علاقه به پول بر باور به عدالت دنیا. اخلاق در علوم و فناوری، ۳(۱-۲)، ۱۱۵-۱۲۴.

محمدی، شاپور؛ راعی، رضا؛ قالیباف اصل، سیدحسن؛ و گل ارضی، غلامحسین (۱۳۸۹). تجزیه و تحلیل رفتار جمعی سرمایه‌گذاران در بورس اوراق بهادار تهران با استفاده از مدل فضای حالت. پژوهش‌های حسابداری مالی، ۲(۲)، ۶۰-۴۹.

هاتفی مجومرد، مجید؛ جلالی، ام‌البنین؛ و کفیری، علیرضا (۱۳۹۸). تخمین تابع تقاضای پول ایران با تأکید بر آستانه نرخ سپرده‌های بانکی: رویکرد خودرگرسیون انتقال ملایم. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۴(۷۸)، ۱۹۳-۱۶۳.

Alshamsi, A., & Andras, P. (2019). User perception of Bitcoin usability and security across novice users. *International Journal of Human-Computer Studies*, 126, 94-110.

Altin, H. (2020). Efficient Market Hypothesis for Islamic Capital Markets. In *Handbook of Research on Theory and Practice of Global Islamic Finance* (pp. 489-523). IGI Global.

Carcillo, S. & Königs, S. (2015). *Neet youth in the aftermath of the crisis: Challenges and policies*. New York: SSRN.

Darby, R. R. (2019). A network-based response to the two-factor theory of delusion formation. *Cognitive Neuropsychiatry*, 24(3), 178-182.

Frisby, D. & Featherstone, M. (2000). Simmel on culture. *The Germanic Review: Washington*, 75(1), 84-96.

Furnham, A., Wilson, E., & Telford, K. (2012). The meaning of money: The validation of a short money-types measure. *Personality and Individual Differences*, 52(6), 707-711.

Grijalva, J. A. (2010). *Exploring Cultural Finance: A Phenomenological Approach to Comparative Cultural Perceptions of Money in Mexico*. Northcentral University.

Harrison, L. E. & Samuel, P. (2001). Huntington (comps). *Culture Matters: How Valúes Shape Human Progress*.

Fidolini, V. (2021). Forms of Capitalism in Simmel. *Forms of Capitalism in Simmel*. Milan: Vita Pub.

Hemmings, A. (2002). Youth culture of hostility: Discourses of money, respect, and difference. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 15(3), 291-307.

Johansson, A., & Götestam, K. G. (2003). Gambling and problematic gambling with money among Norwegian youth (12-18 years). *Nordic Journal of Psychiatry*, 57(4), 317-321.

- Khan, J., & Craig-Lees, M. (2009). 'Cashless' transactions: perceptions of money in mobile payments. *International Business and Economics Review*, 1(1), 215-230.
- Kitayama, S., Mesquita, B., & Karasawa, M. (2006). Cultural affordances and emotional experience: socially engaging and disengaging emotions in Japan and the United States. *Journal of Personality and Social Psychology*, 91(5), 890-910.
- Marten, L., & Kula, N. C. (2008). Meanings of money: national identity and the semantics of currency in Zambia and Tanzania. *Journal of African Cultural Studies*, 20(2), 183-198.
- Matsumoto, D., & Juang, L. (2016). *Culture and Psychology*. Nelson Education.
- Merkle, C. (2007). Emotion and finance: An underdisciplinary approach to the impact of emotions on financial decision making. NewYork: SSRN.
- Mishkin, F S. (2007). *The Economics of Money, Banking, and Financial Markets*. Boston: Addison Wesley.
- Mitchell, T. R., & Mickel, A. E. (1999). The meaning of money: An individual-difference perspective. *Academy of Management Review*, 24(3), 568-578.
- Newman, R. P. Smith, S. M. & Murphy, R. (2000). A matter of money: The cost and financing of youth development. *Youth Development: Issues, Challenges and Directions*, 26(8), 82-124.
- OECD, P. S. E. (2016). Society at a Glance. *Organisation for Economic Co-operation and Development*. 5(12), 1-3.
- Peterson, R. L. (2005). The neuroscience of investing: fMRI of the reward system. *Brain Research Bulletin*, 67(5), 391-397.
- Pittman, K. Irby, M. & Ferber, T. (2001). Unfinished business: Further reflections on a decade of promoting youth development. *Trends in Youth Development* (pp. 3-50). Springer, Boston, MA.
- Plenty, S., & Mood, C. (2016). Money, peers and parents: social and economic aspects of inequality in youth wellbeing. *Journal of Youth and Adolescence*, 45(7), 1294-1308.
- Prechter, R. R. (1999). *The Wave Principle of Human Social Behavior and the New Science of Socionomics* (Vol. 1). New Classics Library.
- Reuter, C. H. (2011). A survey of 'culture and finance. *Finance*, 32(1), 75-152.
- Reyes, R. L. (2006). *The Psychological Meanings of Money* (Unpublished doctoral dissertation), International University, California School of Professional Psychology, San Diego.
- Shefrin, H. (2007). How the disposition effect and momentum impact investment professionals. *Journal of Investment Consulting*, 8(2), 68-79.
- Tang, T. L. P. (2010). Money, the meaning of money, management, spirituality, and religion. *Journal of Management, Spirituality and Religion*, 7(2), 173-189.
- Thaler, R. H. (Ed). (2005). *Advances in Behavioral Finance* (Vol. 2). Princeton University Press.



- Tsai, J. L. Knutson, B. & Fung, H. H. (2006). Cultural variation in affect valuation. *Journal of Personality and Social Psychology*, 90(2), 288.
- Uchida, Y. Kitayama, S. Mesquita, B. Reyes, J. A. S. & Morling, B. (2008). Is perceived emotional support beneficial? Well-being and health in independent and interdependent cultures. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 34(6), 741-754.
- Weatherford, J. (2009). *The History of Money*. Currency.
- Zaleskiewicz, T., Gasiorowska, A., & Vohs, K. D. (2017). The psychological meaning of money. *Economic Psychology*, 12(8), 105-122.
- Zelizer, V. A. (2010). 5. The Social Meaning of Money. "Special Monies". In *Economic Lives* (pp. 93-127). Princeton University Press.





جستاری بر تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی در دوره کرونا؛ مطالعه موردی دانشگاه کردستان

فرید عزیزی^{۱*}، زبیر محمدی بلبان‌آباد^۲، حسین باقری^۳

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۹؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۳

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی در دوره گسترش کرونا است. این پژوهش از نوع کیفی است و به شیوه پدیدارشناسی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش، دربردارنده همه استادان و دانشجویان دانشگاه کردستان بود که یا سابقه شرکت در کلاس‌های مجازی را هم‌زمان با شروع بیماری کرونا داشته‌اند، یا اینکه در طول این دوران، در کلاس‌های یادشده تدریس کرده‌اند. پژوهشگر، پس از انجام مصاحبه با ۳۱ دانشجو و استاد دانشگاه کردستان، به اشباع نظری دست پیدا کرد. یافته‌های این پژوهش، نشان داد که کلاس‌های مجازی، در مقایسه با شکل پیشین کلاس‌ها، سبب زوال و از دست رفتن موقعیت‌ها، کارکردها، و نقش‌های پرشماری در عرصه نهاد دانشگاه شده‌اند. به‌نظر بسیاری از دانشجویان، با محروم شدن دانشجو از فضای فیزیکی، امکان تعاملات و گفت‌وگوهای رخ داده بین طرفین (دانشجو/دانشجو، دانشجو/استاد و استاد/استاد) به‌گونه‌ای غم‌انگیز از بین خواهد رفت و جای خود را به نوعی فرایند مکانیکی و بانکی انتقال مطالب و مواد آموزشی از یک منبع فرستنده به پیام‌گیرنده خواهد داد؛ فرایندی که سرانجام، پیامدهای منفی‌ای برای نحوه یادگیری، خلاقیت، فعالیت، و توانمندی دانشجویان خواهد داشت. به‌نظر استادان نیز شکل‌گیری و همه‌گیر شدن این کلاس‌ها در ایران، موجب تغییر نقش استادان در کلاس‌های مجازی می‌شود و آن‌ها از مخزن‌داری اطلاعاتی در حالت خوش‌بینانه به حامیان دانش تبدیل می‌شوند. به‌نظر بسیاری از استادان، یکی دیگر از آسیب‌های ناخواسته این نوع کلاس‌ها، از بین رفتن تعاملات و گفت‌وگوها، بین اعضای جامعه علمی (کنشگران علمی) دانشگاه است.

کلیدواژه‌ها: تجربه زیسته، آموزش مجازی، کلاس‌های مجازی، کرونا، پدیدارشناسی، تحلیل تماتیک

۱. دانشجوی دکتری علوم ارتباطات، گروه علوم ارتباطات، دانشکده ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

f_azizy@atu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای، گروه برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری علوم ارتباطات، گروه علوم ارتباطات، دانشکده ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

هنگام بروز بحران‌های ناشی از بلایا و فاجعه‌های طبیعی‌ای مانند زلزله، سونامی، جنگ، طوفان‌های موسمی، گسترش بیماری، و...، فرایند آموزش دانشگاهی به‌منظور جلوگیری از پیامدهای همه‌گیر آن متوقف می‌شود. درواقع، چنین بحران‌هایی بود که نظریه‌پردازان، متخصصان، خبرگان، و سیاست‌گذاران آموزشی را وادار کرد تا راهبردهای جایگزینی را برای بازتولید چرخه دانش تولید کنند. در همین روزها، برخی نظریه‌پردازان از اصطلاح «یادگیری انعطاف‌پذیر»^۱ در علوم اجتماعی، برای اشاره به کلاس‌های مجازی ویژه شرایط بحرانی استفاده کرده‌اند (زایپراگاسارازن^۲، ۲۰۲۰). این آموزه، مبتنی بر آرمان‌شهری بود که در آن، تمام محدودیت‌ها و بحران‌ها، به‌گونه‌ای خیالی برطرف شده و امکان یادگیری و تدریس هم‌زمان برای استاد/معلم-دانشجو/ دانش‌آموز فراهم می‌شد.

به تدریج با پیدایش شبکه جهانی وب، الگوی سنتی آموزش — که به میزان زیادی مبتنی بر هاله قدسی مدرس/استاد بود — همگام با گسترش و سرایت فاجعه‌ها و بحران‌های همه‌گیر ناشی از نظام نوین سرمایه‌داری جهانی، از رونق افتاد و نوع جدیدی از آموزش — که با اصطلاح‌هایی مانند آموزش از راه دور، آموزش بافاصله، آموزش از طریق شبکه، و آموزش مجازی شناخته می‌شد — به تدریج جای پای خود را در محافل دانشگاهی باز کرد (هاگی و ویلیام^۳، ۲۰۰۴، ۵۳). این نوع آموزش، دربردارنده آموزه صرفه‌جویی در اطلاعات است؛ به این معنا که در آموزش یادشده، نقش منفعلانه دانشجو به فراموشی سپرده شده است و در آن، کمترین میزان اطلاعات از سوی مدرس به دانشجو سرازیر می‌شود و در بهترین حالت، الگوی کمک همیارانه به دانشجو/ دانش‌آموز در نظر گرفته شده است (کیپرزیلی^۴، ۲۰۰۰). به بیان روشن‌تر، نقش اعضای هیئت علمی، مدرسان، مربیان، و معلمان در آموزش یادشده، تغییر چشمگیری کرده است و آن‌ها نه تنها مخزن‌داران و بانک‌داران اطلاعات، بلکه برانگیزندگان و پشتیبانان دانشجویان و دانش‌آموزان برای فهم



1. flexible learning
2. Zayapragassarazan
3. Haughey & William
4. Kearsley



محتوا هستند (پلوف و پرت^۱، ۲۰۰۱). در شیوه آموزشی یادشده، بیش از اینکه معلم، وظیفه انتقال اطلاعات به فراگیران را داشته باشد، این فراگیران (دانشجویان و دانش‌آموزان) هستند که برای دستیابی به اطلاعات موردنیاز، کندوکاو می‌کنند (عباسی پارسا، ۱۳۹۱). از نگاهی دیگر، در این نوع جدید از آموزش، استادان به حاشیه رانده می‌شوند و عملکرد آن‌ها در حد ارائه‌کننده اطلاعات (آن‌هم به شکل ارائه فایل‌های ازپیش‌ذخیره‌شده) تنزل می‌یابد (اعظمی و عطاران، ۱۳۹۰).

آموزش الکترونیکی — که به لحاظ نظری، داعیه‌دار حل مشکلات نوع سنتی آموزش (مسائل مربوط به کلاس‌های بزرگ و پرجمعیت، فراگیران مناطق دور) در کشورهای پیشرفته غربی بود — دربردارنده آموزه جالبی درباره تعامل‌های پویا و برنامه زمانی انعطاف‌پذیر برای بعضی از فراگیرانی بود که دلزدگی خاصی از نوع سنتی آموزش در شرایط بحرانی داشتند. با همه‌گیر شدن بلایا و فاجعه‌های طبیعی‌ای مانند بیماری‌های جهان‌گیر، کشورهای در حال توسعه نیز به این نوع آموزش — که ابتدا در کشورهای توسعه‌یافته غربی رواج یافت — روی آوردند تا در شرایط حاد از مزایای آن بهره ببرند.

در طول ماه‌های گذشته، با گسترش بیماری کرونا — که می‌توانست سبب بیماری‌هایی از یک سرماخوردگی ساده تا انواع بسیار شدید بیماری‌های تنفسی منجر به مرگ شود (قاسمی و عاکفی قاضیانی، ۱۳۹۹) — ضرورت اجرای برنامه همگانی‌سازی آموزش‌های مجازی در دانشگاه‌ها و ایجاد کلاس‌های مجازی در سرتاسر دنیا، رنگ واقعیت به خود گرفت. در این میان، در ایران نیز به دلیل پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و اجتماعی گسترده این بیماری، سیاستمداران، دانشگاهیان، و پزشکان فرهنگی، سیاست‌های بهداشتی و آموزشی خاصی را برای مقابله با خطرات همه‌گیر این بیماری اجرا کردند که یکی از این سیاست‌ها، تعطیلی کلاس‌های درس حضوری و برگزاری مجازی آن‌ها به منظور مبارزه با پیامدهای جانی و مالی این بیماری بود.

در طول دهه‌های گذشته، دانشگاه ایرانی در جایگاه یک اجتماع علمی، با مسائل و مشکلات خاصی دست‌وپنجه نرم کرده است که هریک به‌گونه‌ای، مانع اجرای کارکردهای



آن به عنوان نهاد تولید دانش و معرفت شده است.^۱ اکنون با تمام مسائل بنیادین دانشگاه در ایران، دانشگاه ایرانی (و صد البته تمام محافل دانشگاهی در دنیا) به دلیل گسترش و همه گیری بیماری کرونا، با مسائل ناخواسته و پیش بینی ناپذیری روبه رو شده است که امکان گردهمایی در شکل سنتی کلاس درس را از استادان و دانشجویان دست کم تا رخت بر بستن این بیماری—دریغ کرده و محفل های مجازی، جایگزین آن ها شده است. اکنون به دلیل شرایط و بسترهای خاص، دانشگاه بیش از هر زمانی، نه تنها با نوعی بحران در تولید دانش روبه رو شده است، بلکه این بحران را به کارکردهای دیگر دانشگاه، مانند پاتوق محوری، روابط صمیمی بین دانشجو/دانشجو و استاد/دانشجو، و...، گسترش می دهد و درواقع، تیشه به ریشه تمام ساحت هایی از دانشگاه در شکل سنتی آن می زند که دست کم برای ایدئولوژی و آموزه های کهنش درباره شناخت بهترین دانشجویان و چگونگی بهبود سطح نمره ها و فضای رقابتی آن مقدس بوده اند. به نظر می رسد، اکنون با طغیان ویروس کرونا، تمام پوست و گوشت دروغین دانشگاه از بنیاد برافتاده و آنچه به جای مانده است، نوعی روال مکانیکی/مجازی است که در آن حتی نگرش خودبنیادی دانشجو در مقام نوعی یادگیرنده فعال در بسترهای مجازی، زیر سایه رعب آور کرونا، به کناری نهاده شده است.

به نظر می رسد، نظام آموزشی کنونی کشور در دانشگاه ها، از الگویی پیروی می کند که مبتنی بر روابط فرودست-فرادست بین دانشجو و استاد است. روابط فرادست-فرودستانه بین دانشجویان و استادان و ارتباط مجازی بین آن ها، دیدگاه های متفاوتی را بین دانشجویان و استادان شکل داده است. در نظام تقابلی بین استاد و دانشجو، استاد در جایگاه فرادستی اش—که با سرمایه اقتصادی، اجتماعی، نمادین، و فرهنگی همراه است—نظارت می کند، رصد می کند، حکم می راند، سخنرانی می کند، تعیین تکلیف می کند، تقسیم بندی می کند، نمره می دهد، و کلاس بر محور او می چرخد، درحالی که دانشجو در مقام فرودست، سرمایه های چندانی ندارد و محکوم به فرمانبرداری است. به نظر می رسد، این

۱. به عنوان نمونه می توان به پژوهش کاظمی (۲۰۱۷) درباره پرتاریای دانشگاهی در ایران و همچنین، پژوهش احمدنیا (۱۳۹۶) درباره از بین رفتن کارکرد دانشگاه به عنوان نهاد اصلی تولید معرفت اشاره کرد.



شرایط، سبب شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوتی درباره شیوه آموزش مجازی نیز شده است و آموزش مجازی که بر محور استادان استوار است، سبب ایجاد دیدگاه‌های متناقضی بین دانشجویان و استادان شده است. با توجه به چنین چشم‌اندازی، پژوهش حاضر در پی این است که دریابد که «استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی برگزارشده در دوره کرونا چه تجربه‌های زیسته‌ای داشته‌اند؟»

۱. پیشینه پژوهش

نگار رنجبر و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «دیدگاه دانش‌آموزان دوره ابتدایی از آموزش مجازی در دوران کرونا (مطالعه موردی: استان فارس)» دیدگاه دانش‌آموزان دوره ابتدایی را درباره آموزش مجازی در دوران کرونا، بررسی کرده‌اند. داده‌های این پژوهش از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری شده‌اند و یافته‌های آن، نمایانگر پنج مضمون کلی شامل: شیوه برگزاری کلاس‌ها و میزان یادگیری، شیوه تدریس معلمان و میزان سواد و مهارت رایانه‌ای آن‌ها، شیوه برگزاری امتحان‌ها، فعالیت‌های فرهنگی و فوق‌برنامه، و روابط اجتماعی و خانوادگی دانش‌آموز بود. برپایه نتایج به‌دست آمده، دانش‌آموزان تاحدودی از آموزش مجازی راضی بودند، اما یکی از مهم‌ترین مشکلات موجود در آموزش مجازی، پایین بودن سرعت اینترنت و هزینه‌بر بودن آن است. در کنار این مشکلات، فرصت‌های زیادی هم برای دانش‌آموزان و معلمان ایجاد شده است؛ از جمله اینکه، عملکرد آن‌ها در استفاده از فناوری و تولید محتوا تقویت شده است.

زهرافارسی و همکاران (۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی رضایتمندی از کیفیت دوره تحصیلی و آموزش مجازی طی پاندمی کوید ۱۹ در دانشجویان پرستاری دانشگاه علوم پزشکی آجا در نیمسال دوم ۱۳۹۹-۱۳۹۸»، میزان رضایتمندی دانشجویان پرستاری دانشگاه علوم پزشکی آجا از کیفیت دوره تحصیلی و آموزش مجازی در طول بحران همه‌گیری کوید ۱۹ را بررسی کرده‌اند. این مطالعه مقطعی (توصیفی-همبستگی) در نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۳۹۸ انجام شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که کیفیت دوره آموزشی از دید ۶۶/۲ درصد دانشجویان، رضایت‌بخش بوده و



میزان رضایت ۵۶/۳ درصد دانشجویان از آموزش‌های مجازی در حد متوسط بود. از بین متغیرهای جمعیت‌شناختی، تنها ترم تحصیلی دانشجویان، متغیر پیش‌بینی‌کننده رضایت از دوره آموزشی به‌شمار می‌آمد. بین ابعاد و نمره کل رضایت از دوره تحصیلی با پیشرفت تحصیلی دانشجویان ارتباط معناداری دیده نشده است. همه ابعاد پرسش‌نامه تجربه دوره تحصیلی، پیش‌بینی‌کننده‌های معناداری بر رضایت دانشجویان از دوره تحصیلی بودند.

جمال حاجی و مرگان محمدی مهر (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بازنمایی مشکلات آموزش در فضای مجازی با استفاده از برنامه شاد در دوره پاندمی کرونا؛ یک مطالعه پدیدارشناسی» با استفاده از رهیافتی کیفی دریافته است که ادراک معلمان از مشکلات و چالش‌های آموزش در برنامه شاد، دربردارنده ۶ مضمون کلی، مشکلات مربوط به دانش‌آموزان و والدین، مشکلات مربوط به معلمان، مشکلات محتوا، مشکلات تجهیزات، مشکلات سازمانی، و مشکلات ارزشیابی است.

سمانه سلیمی و محمدعلی فردین (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «نقش ویروس کرونا در آموزش مجازی، با تأکید بر فرصت‌ها و چالش‌ها»، نگرش معلمان مقطع ابتدایی شهر زاهدان را درباره فرصت‌ها و چالش‌های ویروس کرونا برای آموزش مجازی در مدارس، با بهره‌گیری از روش پژوهش آمیخته متوالی ناهم‌زمان اکتشافی (کیفی-کمی) واکاوی کرده‌اند. داده‌های کمی و کیفی این پژوهش، از طریق مصاحبه با ۱۰ معلم باتجربه و توزیع پرسش‌نامه بین ۱۲۰ نفر از معلمان مقطع ابتدایی، گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چالش‌ها و فرصت‌ها در سه سطح کلان، میانی، و خرد، مطرح و طبقه‌بندی شده‌اند. در سطح کلان، چالش‌های نداشتن تفکر راهبردی مدیران و برنامه‌ریزان، سیاست‌گذاری نامطلوب، ضعف فناوری آموزشی، و مدیریت ناکارآمد؛ در سطح میانی، چالش ضعف فناوری‌های معرفی شده، نداشتن استقلال و آزادی عمل، و برهم خوردن بودجه‌بندی مطرح‌شده؛ و در سطح خرد، چالش‌هایی برای معلمان (نظیر توجه نکردن به استعدادی گوناگون دانش‌آموزان در فراگیری آموزش از طریق فضای مجازی)، دانش‌آموزان (نظیر نبود ارتباط چهره به چهره بین مدرس و دانش‌آموز) و خانواده (نظیر نبود ارتباط مفید و مؤثر بین آموزگاران و دانش‌آموزان به دلیل بی‌سوادی و بی‌اطلاعی خانواده‌ها نسبت به فضای مجازی)



به‌دست آمده‌اند. همچنین، به‌نظر مشارکت‌کنندگان، گسترش کرونا، فرصت‌هایی را در سطح کلان (فراهم کردن زمینه تغییر، توجه به داشتن برنامه‌ریزی راهبردی، و توجه به آموزش‌های برخط و مجازی)، سطح میانی (خلق فرصت آموزشی برابر و خلق نوآوری آموزشی جدید)، و سطح خرد برای خانواده (نظیر افزایش مهارت‌های دیجیتال والدین)، معلمان (نظیر ارتقای مهارت‌های دیجیتال معلمان) و دانش‌آموزان (نظیر ایجاد ارتباط مستمر بین اولیای دانش‌آموزان با معلمان) در پی داشته است.

فاطمه چهکندی (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «همه‌گیری آنلاین: بررسی چالش‌های اساتید زبان انگلیسی دانشگاه بیرجند در طراحی و اجرای تدریس مجازی در زمان همه‌گیری کوید ۱۹»، با کاربست روش کیفی تحلیل تماتیک، دریافته است که چالش‌های پیش‌روی استادان در این دوره عبارت‌اند از: مشکلات فنی، ایمنی و اعتبار آزمون‌های مجازی، نیاز به سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و قوانین مشخص، تلاش استادان برای سازگاری با آموزش مجازی، چالش‌های آموزشی، و چالش‌های مربوط به دانشجویان ازجمله توزیع ناکافی زیرساخت‌های فناوری، بی‌انگیزگی دانشجویان، عدم تعامل و امکان انزوای آن‌ها، و سواد رایانه‌ای.

منصور غفوری‌فرد (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «رونق آموزش مجازی در ایران: توان بالقوه‌ای که با ویروس کرونا شکوفا شد»، دریافته است که اگرچه همه‌گیری کرونا، مشکلات زیادی را بر تمام شاخص‌های جامعه، ازجمله سلامت مردم، تحمیل کرد، اما سبب شکوفایی برخی قابلیت‌ها در کشور شد که ازجمله آن‌ها می‌توان به فراگیر شدن و رونق یافتن آموزش مجازی در سراسر کشور اشاره کرد.

فهیمة عباسی و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «تجربه زیسته معلمان دوره ابتدایی از فرصت‌ها و چالش‌های تدریس در شبکه آموزشی دانش‌آموزان (شاد): یک مطالعه پدیدارشناسی» ادراک معلمان دوره ابتدایی را در مورد فرصت‌ها و چالش‌های تدریس در شبکه آموزشی (شاد) بررسی کرده‌اند. تحلیل عمیق دیدگاه‌های معلمان، موجب شناسایی و دسته‌بندی ۱۰ فرصت، شامل: جبران عقب‌افتادگی تحصیلی در روزهای قرنطینه، افزایش مسئولیت‌پذیری و درگیری بیشتر اولیا با فرایند یاددهی - یادگیری



دانش‌آموزان، افزایش سرعت انتقال اطلاعات و ارائه اطلاعات جدید، ایجاد انگیزه در معلمان برای ارتقای سواد رسانه‌ای، شناخته شدن معلمان توانمند و خلاق و فراهم شدن زمینه‌ای برای به اشتراک گذاشتن فایل‌ها و تجربه‌های معلمان، افزایش مسئولیت‌پذیری معلمان برای مطالعه بیشتر، جذاب و برانگیزاننده بودن استفاده از آن برای دانش‌آموزان، علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به دانش روز و پژوهش کردن، انعطاف‌پذیری در ساعت شروع کلاس و حذف رفت‌وآمدهای پرهزینه، پرورش خلاقیت در دانش‌آموزان برای ارائه تکالیف به شیوه‌ای نو و ۹ چالش شامل: عدم دسترسی همه دانش‌آموزان به فضای مجازی به‌ویژه در مناطق محروم و ایجاد نابرابری در فرصت آموزش، سنگین بودن هزینه‌های اینترنت برای بسیاری از خانواده‌ها، کند بودن سرعت اینترنت، دشوار بودن سنجش یادگیری واقعی دانش‌آموزان و سلب شدن قدرت نظارت از معلم، اعتیاد برخی دانش‌آموزان به اینترنت و گوشی، استفاده بی‌جا و بی‌رویه از مطالب دیگران، وقت نگذاشتن برخی معلمان برای تدریس و ارزیابی، استفاده از نرم‌افزار به‌عنوان ابزار تبلیغات، کاهش انگیزه برخی دانش‌آموزان برای تحصیل در شیوه جدید تدریس شد.

مهدی قربانخانی و کیوان صالحی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «بازنمایی چالش‌های آموزش مجازی در نظام آموزش عالی ایران: مطالعه‌ای با روش پدیدارشناختی»، ادراک و تجربه زیسته دانشجویان و استادان دانشگاه از چالش‌های آموزش مجازی در نظام آموزش عالی را تحلیل کرده‌اند. آن‌ها پس از مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با ۲۰ نفر از دانشجویان و مدرسان دوره‌های مجازی دانشگاه تهران، دریافتند که آموزش‌های مجازی در نظام آموزش عالی با چالش‌های متنوع و متفاوتی روبه‌رو است و تا رسیدن به شرایط بهینه، فاصله زیادی دارد و بهبود کیفیت آن، نیازمند نگاه جدی متولیان و دوری از برداشت آموزش درجه دوم از این‌گونه آموزش‌ها است. تحلیل داده‌های به‌دست آمده از مصاحبه‌های انجام‌شده سبب شناسایی پنج مقوله شد که عبارت‌اند از: چالش‌های «مربوط به دانشگاه»، «مربوط به استاد»، «مربوط به دانشجو»، «مربوط به سامانه»، و «مربوط به کلاس».

سارا صبوری و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «مشکلات آموزش مجازی دانشگاه‌های شهر تهران از نظر اساتید آموزش مجازی»، مشکلات و چالش‌های آموزش



مجازی دانشگاهی را از نظر استادان دانشگاه‌های شهر تهران، واکاوی کرده‌اند. این پژوهش، از نوع توصیفی-پیمایشی، و جامعه آماری آن، دربردارنده همه استادان آموزش مجازی در دانشگاه‌های دولتی شهر تهران است. یافته‌های پژوهش یادشده نشان می‌دهد که استادان آموزش مجازی، مشکلات و چالش‌های این نوع آموزش را در مؤلفه‌های فرهنگی، فنی، حقوقی، سازمانی، و مالی، در حد بالا، و مشکلات و چالش‌های آموزش مجازی در مؤلفه‌های شناختی، اجرایی، و آموزشی را در حد متوسط، ارزیابی کرده‌اند.

بهارک اعظمی و محمد عطاران (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان «کاوشی پدیدارشناسانه در تجربه تعامل یادگیرندگان در دانشگاه مجازی» با کاربرست یک روش کیفی پدیدارشناختی، ماهیت یادگیری الکترونیکی را از چشم‌انداز تجربه‌های مشترک دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌های مجازی بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش حاکی از این است که عدم حضور اجتماعی و تعامل ضعیف دانشجویان با استاد یا هم‌کلاسی‌هایش، یکی از چالش‌های بزرگ افراد شرکت‌کننده در پژوهش است. احساس عدم امنیت روانی و بی‌مسئولیتی استادان، ناشی از فقدان خطرپذیری به دلیل نبود ارتباط چشمی و بدنی، عدم شناخت درست از افراد و موقعیت‌ها، اضطراب امتحان به دلیل نداشتن تفسیر درست از خلیقات استاد، بی‌علاقگی استادان به طرح پرسش در کلاس‌های دارای ارتباط هم‌زمان، و احساس تنهایی همه، ازجمله یافته‌های پژوهش در مقوله تعامل است. افزون‌براین، در یادگیری الکترونیکی، دانشجوی فعال‌تر شده است. مشکلات فرهنگی ناشی از عدم پذیرش این شیوه آموزش در کشور به شکل تبعیض و تحمیل حس حقارت به دانشجویان، ضعیف بودن زیرساخت‌های فنی، ضعف مدیریتی، و استفاده نکردن از استادان آموزش‌دیده در حوزه آموزش مجازی، از یافته‌های دیگر این پژوهش است.

در میان پژوهش‌های خارجی انجام‌شده درباره موضوع پژوهش نیز منال حسین القحطانی^۱ (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «درک استادان و دانشجویان از کلاس‌های مجازی و تأثیر کلاس‌های مجازی بر تقویت مهارت‌های ارتباطی» دریافته است که بیشتر دانشجویان و استادان، درباره آموزش و یادگیری از طریق کلاس‌های مجازی زبان

1. Manal Hussain Al-Qahtani



انگلیسی، نگرش مثبتی داشته‌اند. آن‌ها بر این نظر بوده‌اند که این دوره‌های مجازی، سبب بهبود مهارت‌های ارتباطی می‌شود.

وینا شنوی، شیتال مهندرا، و ناویتا ویجی^۱ (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «کوید ۱۹: قرنطینه: اقتباس فناوری، تدریس، یادگیری، مشارکت دانشجویان و تجربه دانشکده» دریافت‌اند که دانشجویان به حالت‌های آنلاین گوناگونی از یادگیری مشغول شده‌اند. یکی از یافته‌های این پژوهشگران، به تجربه زیسته دانشجویان هند از کلاس‌های مجازی مربوط می‌شد. بنا بر این یافته‌ها، با توجه به ترس و اضطراب دانشجویان به دلیل گسترش ویروس کرونا، کلاس‌های مجازی، سبب مشارکت بیشتر دانشجویان شده و به گونه‌ای مثبت، به یادگیری بهتر و عمیق‌تر آنان کمک فراوانی کرده است.

یون هونگ^۲ و همکاران (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «مطالعه تطبیقی آموزش آنلاین و آموزش سنتی در طول بیماری کرونا» دریافت‌اند که هم استادان و هم دانشجویان، سازمان و مدیریت منظم آموزش آنلاین در قالب پخش زنده را به خوبی می‌شناسند و دوره‌های آنلاین، نقش مثبت و قدرتمندی در بهبود کیفیت تدریس دارند. برپایه این یافته‌ها، استادان و دانشجویان بر این نظرند که در مجموع، تجربه تدریس و تأثیر یادگیری دوره‌های آنلاین نسبت به دوره‌های سنتی کمتر است؛ به گونه‌ای که دوره‌های سنتی یا مخلوطی از حالت‌های سنتی و آنلاین، برای تدریس مناسب‌تر است.

لیزا امیر^۳ و همکاران (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «دیدگاه دانشجویان درباره کلاس درس و یادگیری از راه دور در طول همه‌گیری کوید ۱۹ در برنامه تحصیلات مقطع کارشناسی دندانپزشکی دانشگاه اندونزی» دریافت‌اند که مدت زمان تحصیل بر اولویت دانشجو تأثیرگذار بوده است. برپایه این یافته‌ها، تعداد بیشتری از دانشجویان سال اولی در مقایسه با دانشجویان ترم‌های بالاتر - یادگیری از راه دور را ترجیح می‌دهند. همچنین، دانشجویان برای بحث گروهی، یادگیری در کلاس درس (یادگیری سنتی) را ترجیح می‌دهند، زیرا یادگیری از راه دور، سبب دشوارتر شدن برقراری ارتباط می‌شود و رضایت

1. Shenoy, Mahendher & Vijay

2. Yun Hong

3. Lisa R. Amir



کمتری را به لحاظ یادگیری به همراه دارد. افزون‌براین، تنها ۴۴/۲ درصد از دانشجویان، یادگیری از راه دور را بر یادگیری در کلاس درس ترجیح می‌دهند؛ اگرچه آن‌ها توافق داشتند که یادگیری از راه دور، روش یادگیری کارآمدتری است (۵۲/۶ درصد)، این نوع یادگیری، زمان بیشتری برای مطالعه (۸۷/۹ درصد) و مرور مطالب (۸۷/۳ درصد) فراهم می‌کند. برخی از چالش‌های یادگیری از راه دور عبارت‌اند از: عوامل خارجی مانند اتصال ناپایدار اینترنت، بار مالی اضافی برای سهمیه اینترنت، و عوامل داخلی مانند مدیریت زمان و مسئله تمرکز در هنگام یادگیری آنلاین برای مدت زمان طولانی‌تر.

سالبگو و تومولو^۱ (۲۰۱۵)، در پژوهشی با عنوان «کلاس‌های اسکایپ: دیدگاه معلمان و دانش‌آموزان از کلاس‌های آنلاین همزمان در رابطه با آموزش و یادگیری حضوری» تجربه‌های زیسته و ادراک‌های دانشجویان و استادان را درباره کلاس‌های آنلاین همزمان مطالعه کرده‌اند. هدف این پژوهش، فهم این موضوع بوده است که استادان و دانشجویان، چه تصویری از کلاس‌های زبان اسکایپ در مقابل کلاس‌های حضوری داشته‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که دانشجویان و استادان بر این نظرند که کلاس‌های زبان اسکایپ، امکاناتی را برای یادگیری زبان ایجاد می‌کند و واقعیت این است که مزایای این نوع کلاس‌ها، بیشتر از معایب آن است. همه شرکت‌کنندگان در این پژوهش، اطمینان داده‌اند که صحبت کردن و گوش دادن در مقایسه با کلاس‌های حضوری، از مزایای کلاس‌های مجازی است. همچنین، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که می‌توان از طریق کلاس‌های اسکایپ، زبان دانشجویان را تقویت کرد.

کاکیروگلو^۲ (۲۰۱۴)، در پژوهشی با عنوان «ارزیابی دیدگاه دانش‌آموزان درباره کلاس‌های مجازی با توجه به هفت اصل عملکرد خوب» دیدگاه دانشجویان کلاس‌های مجازی را در مورد کیفیت ارائه دوره‌های درسی در کلاس‌های مجازی دانشکده آموزش ترکیه بررسی کرده است. این پژوهش، بر کیفیت محیط یادگیری از راه دور در سه بعد آموزش، یادگیری، و تعامل، با استفاده از یک پرسش‌نامه مبتنی بر هفت اصل عملکرد خوب

1. Salbego and Tumolo

2. Cakiroglu



متمرکز شده است. این پژوهشگر، پس از تجزیه و تحلیل پرسش های مربوط به بعد تعامل، به این نتیجه رسید که تماس دانشجو-استاد به عنوان یک عنصر مؤثر در کلاس مجازی در نظر گرفته می شود و وی در این باره، پاسخ های رضایت بخشی را از دانشجویان دریافت کرده است. همچنین، دریافت شده است که در آموزش مجازی، به ندرت دانشجویان با یکدیگر همکاری می کنند. این پژوهشگر پس از تجزیه و تحلیل پرسش های مربوط به شیوه های تدریس، به این نتیجه رسیده است که دانشجویان از این نوع کلاس ها راضی هستند. بیشتر فراگیران تأکید کرده اند که دوره درسی، به گونه ای تنظیم شده است که به آن ها امکان می دهد، تکالیف خود را به گونه ای مؤثر انجام دهند و آن ها زمان کافی برای یادگیری دارند. میانگین پاسخ های آن ها (۳/۵۸) نشان دهنده وجود مشکلات فنی است، به ویژه هنگامی که خط مشغول است، که این امر بر زمان [اختصاص داده شده برای] درس اثر منفی ای دارد. برپایه این پژوهش، دانشجویان، ویژگی ضبط درس ها را یکی از مزایای مهم جلسه های مجازی به شمار آورده اند. به نظر این پژوهشگر، برخی دانشجویان، دیدگاه های منفی ای درباره تأخیر در بازخورد به موقع داشته اند. همچنین، یافته های این پژوهش نشان داده است که دانشجویان، رضایت بالایی از کلاس های مجازی داشته اند. با توجه به پاسخ های دانشجویان به پرسش های مربوط به یادگیری، معلوم شد که به نظر آنان، آموزشگر (استاد) در کلاس مجازی می تواند به میزان زیادی فعالیت های یادگیری را هماهنگ کند. همچنین، دانشجویان، آموزشگرانی را که از مواد آموزشی گوناگونی استفاده می کنند، رضایت بخش می دانستند.

کنراد^۱ (۲۰۰۴) در پژوهشی با عنوان «دیدگاه های مربیان دانشگاه در مورد نخستین تجربه های تدریس آنلاین» درک استادها از تجربه های خود در آموزش مجازی را بررسی کرده است. او از شرکت کنندگان در پژوهش خواست درباره نقششان به عنوان استادان آنلاین تأمل کنند. وی با پنج مربی که برای نخستین بار در دوره تحصیلات تکمیلی در یک دانشگاه کانادا مشغول تدریس مجازی بودند، مصاحبه کرده و همسو با کالینز و برگ^۲

1. Conrad

2. Collins & Berge

(۱۹۹۶) نقش‌های آموزش مجازی را در چهار زمینه کلی: آموزشی (پداگوژیک)، اجتماعی، مدیریتی، و فنی دسته‌بندی کرده است. با توجه به مسائل آموزشی، برخی از استادان بر این نظر بودند که فناوری اینترنت به آن‌ها امکان می‌دهد که اطلاعات خود را به‌وضوح در اختیار دانشجویان قرار دهند و علاقه آن‌ها به موضوع‌های خاصی را تقویت کنند. درحالی‌که برخی دیگر از این استادان، دیدگاه دیگری داشته و بر این نظر بوده‌اند که ساختار آنلاین، به آن‌ها وقت کافی در زمینه موضوع‌های خاص را نمی‌دهد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر، برای فهم تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی در دوره کرونا از روش پدیدارشناسی و برای گردآوری داده‌های خام، از روش مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته استفاده کرده است. جامعه آماری این پژوهش، تمام استادان و دانشجویان دانشگاه کردستان بوده‌اند که یا سابقه شرکت در کلاس‌های مجازی را هم‌زمان با شروع بیماری کرونا داشته‌اند یا اینکه در این دوران، در کلاس‌های یادشده تدریس کرده‌اند. در این طرح، ابتدا از دانشجویان یا استادان پرسش‌هایی درباره رضایت از شرکت در طرح پژوهشی، نحوه مشارکت در کلاس‌های مجازی دوره کرونا، و برداشت اولیه از شرکت در کلاس‌های مجازی شد و دانشجویان یا استادانی که تمایلی به مشارکت نداشتند یا پاسخ آن‌ها به پرسش‌ها دربردارنده اهداف اولیه پژوهش نبود، از فهرست نهایی حذف شدند. در این پژوهش تلاش شد، دانشجویان از رشته‌های گوناگون و از دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد، و دکترا انتخاب شوند تا تنوع دیدگاه‌های آنان پوشش داده شود. همچنین، سعی شد با استادان جوان و سابقه‌داری که سابقه تدریس در کلاس‌های یادشده را داشته‌اند، مصاحبه‌هایی انجام شود تا از این طریق، داده‌های به‌دست‌آمده، از اعتبار بیشتری برخوردار باشند؛ به بیان روشن‌تر، ملاک انتخاب استادان به‌عنوان نمونه پژوهش این بود که تاحداً امکان از استادان در رده‌های سنی متنوع بهره گرفته شود. به‌طورکلی، پژوهشگران پس از انجام مصاحبه با ۹ استاد و ۲۲ دانشجوی دانشگاه کردستان به اشباع نظری دست پیدا کرده‌اند. درواقع، علت عدم توازن و تعادل در نمونه‌های پژوهش



بین دانشجویان و استادان دانشگاه کردستان، این بود که به دلیل عدم همکاری و دسترسی دشوارتر به استادان دانشگاه، پژوهشگر نتوانسته است مصاحبه‌های بیشتری را با آنان انجام دهد. افزون‌براین، مسائل مربوط به رعایت پروتکل‌های بهداشتی در دوران کرونا — که سبب تعطیلی دانشگاه‌ها شد — موجب شد که پژوهشگران نتوانند با حضور در دانشگاه به آسانی به استادان و اعضای هیئت علمی دسترسی داشته باشند. عدم تناسب در انتخاب استادان (به عنوان نمونه پژوهش) از رشته‌های گوناگون — که موجب تنوع نمونه‌ها می‌شد — نیز به دلیل عدم همکاری استادان و همچنین، دشواری دسترسی پژوهشگران به استادان دیگر در دوران کرونا بود. سرانجام، در این پژوهش برای تحلیل داده‌ها از رویکرد تحلیل تماتیک استفاده شده است. در جدول شماره (۱) مشخصات مصاحبه‌شوندگان ارائه شده است.

جدول ۱. مشخصات مصاحبه‌شوندگان

ردیف	مشخصات مصاحبه‌شونده (نام مستعار)	وضعیت	رشته تحصیلی	سن
۱	قادر	استاد	جامعه‌شناسی	۴۳
۲	شهرام	استاد	کشاورزی	۳۹
۳	حبیب‌الله	استاد	شیلات	۳۶
۴	ارسلان	استاد	معماری	۴۵
۵	سعید	استاد	جمعیت‌شناسی	۴۰
۶	فرزاد	استاد	اقتصاد	۵۱
۷	بشیر	مدرس	علوم تربیتی	۴۱
۸	فراست	مدرس	فقه و حقوق اسلامی	۴۹
۹	محمد	مدرس	روان‌شناسی	۳۷
۱۰	رسول	دانشجوی مقطع کارشناسی	فقه و حقوق شافعی	۲۱
۱۱	چیاکو	دانشجوی مقطع کارشناسی	حقوق	۱۹
۱۲	احسان	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	جامعه‌شناسی	۲۸
۱۳	فرزین	دانشجوی مقطع کارشناسی	علوم کامپیوتر	۲۰
۱۴	سوما	دانشجوی مقطع کارشناسی	آموزش ابتدایی	۲۱
۱۵	کریمی	دانشجوی مقطع دکتری	ریاضی	۳۵
۱۶	چنور	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	جغرافیا	۲۴
۱۷	سمیه	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	شهرسازی	۲۸





ردیف	مشخصات مصاحبه‌شونده (نام مستعار)	وضعیت	رشته تحصیلی	سن
۱۸	کیوان	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	روانشناسی	۲۶
۱۹	محمد	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	کشاورزی	۲۴
۲۰	شادمان	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	مهندسی برق	۲۹
۲۱	میترا	دانشجوی مقطع کارشناسی	مدیریت دولتی	۲۳
۲۲	اسرا	دانشجوی مقطع کارشناسی	بهداشت محیط	۲۰
۲۳	مهدی	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	کشاورزی (زراعت)	۲۴
۲۴	نوید	دانشجوی مقطع کارشناسی	کشاورزی (دام و طیور)	۲۴
۲۵	مهرداد	دانشجوی مقطع کارشناسی	حقوق	۲۰
۲۶	وریا	مدرس، دانشجوی دکتری	علوم سیاسی	۳۵
۲۷	مبین	دانشجوی مقطع کارشناسی	مدیریت بازرگانی	۱۹
۲۸	مهیار	دانشجوی مقطع کارشناسی	مهندسی عمران	۲۱
۲۹	فریبا	دانشجوی مقطع کارشناسی	گیاه پزشکی	۲۰
۳۰	پریا	دانشجوی مقطع کارشناسی	جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری	۲۰
۳۱	شیلان	دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد	کشاورزی	۲۳

۳. یافته‌های پژوهش

۳-۱. تعامل زدودگی

به نظر بیشتر مصاحبه‌شوندگان، «حضور فیزیکی استادان و دانشجو در کلاس درس و تعاملات انسانی‌ای که فضای آموزش را با تنوع و چندگونگی همراه می‌کند، با کلاس‌های مجازی قیاس‌ناپذیر است؛ به گونه‌ای که در این نوع کلاس‌ها، با محروم شدن دانشجو از فضای فیزیکی، تعاملات و گفت‌وگوهای رخ داده بین طرفین به گونه‌ای غم‌انگیز از بین خواهد رفت و جای خود را به نوعی فرایند مکانیکی و بانکی انتقال مطالب و مواد آموزشی از یک منبع فرستنده به پیام‌گیرنده خواهد داد؛ وضعیتی که پیامدهای پرشماری خواهد داشت»؛ از جمله اینکه بر «نحوه یادگیری، خلاقیت، فعالیت، و توانمندی دانشجو، تأثیر جبران‌ناپذیری خواهد داشت، و رفته‌رفته دانشجو منفعل شده و فاقد توش و توان کافی و هر نوع امیدی، دست‌کم برای بازیابی تعاملات و گفت‌وگوهای درون و برون‌کلاسی، خواهد بود». بیشتر مصاحبه‌شوندگان، این پیامدهای ناخواسته را با عنوان «زوال تعاملات



فیزیکی» جمع بسته‌اند که پژوهشگران پس از بازخوانی دقیق دیدگاه‌ها، این مقوله را با عنوان «تعامل زدودگی» مطرح کرده‌اند. به نظر مصاحبه‌شوندگان، استادان و دانشجویان در این فضای جدید، ارتباط زیادی با یکدیگر ندارند و به دلیل محدودیت‌هایی که بر ارتباط مجازی حاکم است، میزان تعاملات آن‌ها به گونه‌ای معنادار کاهش خواهد یافت. در زیر دو نمونه از گفته‌های مصاحبه‌شوندگان آورده شده است:

اگرچه تشکیل کلاس [مجازی] در اوایل یه کم جذابیت داشت واسه ما، ولی کم‌کم متوجه شدم که اون چیزی رو که در کلاس واقعی وجود داشت، اینجا اصلاً وجود نداره. قبل و بعد کلاس با بچه‌ها کلی بگو مگو داشتیم. کلاس که تموم می‌شد، با استاد رابطه دوستانه بیشتری داشتیم. حالا نمی‌گم کلاس مجازی بد، ولی خوب خیلی بی‌روحه، درسته وقت آزادمون بیشتر شده، ولی همین‌که چهار نفر دوست و هم‌کلاس می‌دیدیم، کلی خوب بود. حالا قدر اون روزا رو واقعاً می‌دونم (چیاکو، دانشجوی کارشناسی حقوق، ۱۹ ساله).

کلاس‌های مجازی، کلاس‌های پرملاطی نیستند. برای دروسی که من تدریس می‌کنم، نیاز جدی به ارتباط چهره‌به‌چهره وجود دارد و این امکان برای ارتقای دانشجویان به هیچ‌وجه مناسب نیست و باعث پاس کردن دروسی می‌شود که فرد به‌درستی یاد نگرفته است (قادر، استاد جامعه‌شناسی، ۴۳ ساله).

۲-۳. فضای غیر منعطف

کلاس درس در مقام یک سازه اجتماعی، در شکل سنتی خود، تنها محل انتقال اطلاعات و مواد آموزشی نبود، بلکه در چنین کلاسی، زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی کنشگران (مدرس/ دانشجو) نقش زیادی در برقراری گفت‌وگو و ارتباط‌های کلامی داشت و هریک از آن‌ها، نه تنها با زبان، بلکه همچنین با بدنشان، نقش مهمی در حفظ و نگهداری گفت‌وگوها، روابط صمیمانه، و فهم یکدیگر داشتند. در شکل سنتی کلاس‌های درس، بسیاری از مواقع، روابط کلاسی به راحتی به روابط برون کلاسی تبدیل می‌شد که این امر نه تنها کلیت دانشگاه را به پاتوقی برای برقراری روابط صمیمانه تبدیل می‌کرد، بلکه همچنین سبب خلق نوعی معرفت جمعی و گاهی انتقادی می‌شد و کلاس‌های درس، محلی برای تنش بین دانشجو/ دانشجو و استاد بر سر بحث‌های علمی بود.

کلاس، فضایی را فراهم می‌کرد تا دانشجویان و استادان بر سر یک مسئله یا رویداد، دست‌کم به لحاظ نظری، بحث کنند، اما با گذر از این شکل از کلاس‌ها به محفل‌های درسی مجازی، بسیاری از مسائل پیشین وانهاده شد و مسئله، بسیار عمیق‌تر از پیش شد.



به نظر مصاحبه‌شوندگان، اکنون با پدیده‌ای به نام «غیرمنعطف بودن کلاس درس» روبه‌رو هستیم که دربردارنده پیامدهای پرشماری است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این پدیده، گذرابودگی مسائل ساده‌ای مانند آموزش و انتقال مواد درسی است. دانشجویان و استادان، اکنون به دلیل ویژگی غیرجدی و گذرابودگی فضای درسی، تمایل چندانی به ردوبدل کردن مواد آموزشی ندارند؛ به بیان روشن‌تر، نه دانشجویان میل به یادگیری عمیق دارند و نه آموزش‌دهندگان، دغدغه جدی‌ای برای انتقال مواد آموزشی دارند. افزون‌براین، با درگیر شدن دانشجویان با متون الکترونیکی، «یادگیری و آموزش پاورپوینتی شده» به نقطه مرجع همه این کلاس‌ها تبدیل می‌شود. به نظر برخی از دانشجویان، «این نوع یادگیری، سبب غلبه سطح بر عمق و ظواهر بر ذات کلاس می‌شود؛ امری که سرانجام، سبب بروز مشکلاتی مانند دزدگی دانشجویان از معرفت، منفعل بودن آن‌ها، و لمپن‌شدگی مدرس و زوال هاله قدسی او می‌شود». به نظر آن‌ها «غیرمنعطف بودن فضای کلاس‌های مجازی، همچنین سبب نوعی بی‌تفاوتی ناخواسته استادان نسبت به دانشجویان و برعکس و همچنین، فاصله‌گیری و گاهی ناآشنا ماندن دانشجویان با یکدیگر می‌شود».

برخلاف شکل سنتی کلاس‌های حضوری، استادان به میزان زیادی دیگر نخواهند فهمید که دیدگاه و واکنش دانشجویان به مواد درسی و شکل کلاس مجازی چیست و دانشجویان نیز به تدریج با دلزده شدن از کلاس درس، احساساتشان در مورد استاد در چنبره نوعی بی‌تفاوتی عمیق می‌افتد و نوعی حس دلزدگی در مورد او پیدا می‌کنند؛ در فرایند این بده‌بستان، نوعی بیگانگی همه‌جانبه بر ساحت مواد درسی چیره می‌شود و هردوی این کنشگران، منتظر پایان کلاس (همگام با پایان زمان کلاسی) هستند تا بار دیگر از شر این فضای غیررضایت‌بخش رهایی یابند. همچنین، ناآشنا ماندگی و فاصله‌گیری دانشجویان از یکدیگر، به دلیل وضعیت غیرمنعطف این کلاس‌ها، بر شدت نارضایتی احساسات افزوده و در آن‌ها نوعی سرخوردگی عمیق به وجود می‌آورد. این کلاس‌ها که هیچ ارتباطی با تجربه زیسته و زندگی روزمره دانشجویان ندارند، سرانجام، به جای محلی برای کسب تجربه، به فرایندی برای گرفتن نمره و حضور و غیاب تبدیل می‌شوند. در زیر دو نمونه از سخنان مصاحبه‌شوندگان در این باره ارائه شده است:



تو کلاس‌های مجازی، بعد از مدت برای دانشجو خیلی یکنواخت می‌شه، یعنی به فرم مشخصی داره. متنوع نیست مثل کلاس حضوری. حالا نه اینکه کلاس مجازی کلاً مفید نباشه، نیست، ولی خوب دسترسی به کتابخانه و آموزش و اینترنت برای دانشجویانی که وضعشون زیاد خوب نیست، تو این وضع به مشکلائی پیش میاد (احسان، دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، ۲۸ ساله).

من خودم تجربه‌ای که داشتم، یکی از اساتید خودمان که کلاسارو درواقع، تو واتساپ برگزار کرد، خیلی بهتر بود، چون درواقع، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کلاس درس، تعامل لحظه‌ایه. ما باید لحظه‌ای با استاد تعامل داشته باشیم. حالا تو کلاس‌های حضوری این تعامل به‌صورت چشمیه، به‌صورت حسیه، اما تو کلاس‌های آنلاین درواقع، به بخشی از این تعامل از بین می‌ره، حذف می‌شه (کرمی، دانشجوی دکتری ریاضی محض، ۳۵ ساله).

۳-۳. تجربه حضور اجبارآمیز در کلاس مجازی

برپایه گفته‌های برخی از دانشجویان، «حضور در کلاس‌های مجازی برای تعداد قابل توجهی از دانشجویان، نوعی رفع تکلیف به‌شمار می‌آید، زیرا هدف آن‌ها، به‌جای کسب تجربه و زندگی کردن با این محافل مجازی، دریافت نمره، پاس کردن درس‌ها، و پرهیز از هر نوع توبیخی از سوی مدرس با حضور صوری در این کلاس‌ها است». دانشجو در کلاس به‌صورت مجازی حضور دارد و تصاویر و صداها را به‌خوبی دریافت می‌کند، اما چنین حضوری، نشان‌دهنده نوعی انفعال درونی است که در یک بده‌بستان بر سر نمره، ذهن و احساسات خویش را به‌پای مطالب انتزاعی، به‌هم‌فشرده‌شده یا پاورپوینتیزه شده قربانی می‌کند. در چنین فضایی، از آنجاکه حضور دانشجو با نوعی اجبار همراه است، انگیزه، خلاقیت، و هیجان‌های دانشجو به‌طور کامل روبه‌زوال خواهد نهاد و جای خود را به قوه بصری‌ای می‌دهد که یکسره برای جمع‌آوری نمره، چاره‌ای جز حضور در کلاس و از بر کردن مطالب درسی فلان استاد ندارد. افزون‌براین، چنین حضور اجباری سبب ایجاد نوعی فضای تک‌گویانه می‌شود که مهم‌تر از هر چیزی، قوه خلاقانه دانشجویان و رانه خودبنیادی آن‌ها را به‌گونه‌ای بی‌سابقه سرکوب می‌کند. با شدت یافتن و چیرگی این فضا بر روح دانشجو، او در مقام یک شخصیت منفعل، تنها برای کسب نمره در کلاس حضور می‌یابد.

۱. پاورپوینتیزه شدن، اصطلاح ابداعی نویسندگان است. معنای پاورپوینتیزه شدن، نوعی آموزش مبتنی بر ارائه سرفصل‌ها به‌گونه‌ای اختصاری است که تدریس در آن به فهم کامل نمی‌انجامد. در این معنا از نظریه‌ها، جمله‌ها، و مفهوم‌هایی که می‌توانند معناهای عمیقی داشته باشند، تنها عنوان یا توضیحی اختصاری بیان می‌شود.



یکی دیگر از پیامدهای این حضور اجبارآمیز، عدم یادگیری درس‌های عملی است؛ به‌گونه‌ای که دانشجو با فراهم نبودن شرایط یادگیری این درس‌ها، به‌ناچار به موارد انتزاعی‌ای گوش می‌سپارد که برایش خسته‌کننده است. برخی از دانشجویان در این باره، از تجربه مرخصی تحصیلی عده‌ای از همکلاسی‌های خود به‌دلیل فراهم نبودن بسترهای لازم برای تدریس درس‌های عملی در اوضاع کرونایی سخن گفته‌اند.

برپایه سخنان مصاحبه‌شوندگان، برای دانشجویان (با وجود حضور اجبارآمیز) مهم است که در کلاس‌های مجازی، تصویر فردی منضبط و کوشا از خود در ذهن استادشان به‌جای بگذارند تا بعدها همگام با ارزیابی پایان ترم تحصیلی، نتیجه این فعالیت خود را ببرند. چنین مسائلی سبب می‌شود که آنچه «تداوم آموزش واقعی» خوانده می‌شود، در کلاس مجازی دچار وقفه شود که براینکه آن، افت سطح معرفت دانشجویان است. نمونه‌ای از سخنان مصاحبه‌شوندگان در زیر ارائه شده است:

ببینید، تنها دغدغه استاد این‌ه که واقعاً دانشجو مطالب رو به‌خوبی کلاس حضوری یاد بگیره، درگیرشون کنه، اونارو به‌چالش بندازه، از دانشجو انتظار داره که بازخورد خوبی داشته باشه، واقعاً ما تو این اوضاع، خیلی بیشتر کار می‌کنیم، بعضی از دانشجوها، واقعاً درگیرن و همکاریشون خیلی خوبه، یه عده هم همیشه یه بهونه دارن (حبیب‌الله، استادیار گروه شیلات، ۳۶ساله).

۳-۴. نهادینه نشدن ارتباطات مشارکتی

کارایی و نتیجه‌بخش بودن برگزاری کلاس درس، و رای حضوری یا مجازی بودن آن، نیازمند مشارکت فعال دانشجویان است و این امر، بدون تمرکز ذهنی و عملی بر مفاد آموزشی به‌گونه‌ای مطلوب امکان‌پذیر نخواهد شد. ویژگی متفاوت برگزاری کلاس به‌صورت مجازی و جنبه جدید بودن آن برای دانشجویان و نگرش به آن به‌عنوان یک ابزار موقتی تا زمان برون‌رفت از وضعیت بحرانی موجود، سبب شده است که بیشتر دانشجویان، هیچ میل و رغبتی به درگیری فعالانه با آن نداشته باشند.

برپایه سخنان مصاحبه‌شوندگان، بیشتر آنان نظر مطلوبی در مورد این کلاس‌ها ندارند. شرکت‌کنندگان در مصاحبه، هنگام بیان تجربه خود از کلاس‌های مجازی، این کلاس‌ها را با شکل سنتی کلاس‌ها مقایسه می‌کنند. به‌نظر آن‌ها، دانشجویان و استادان در کلاس‌های



مجازی، در فضایی غیرانگیزشی و کاملاً اجباری به سر می‌برند؛ به گونه‌ای که در یک سوی این فضا، استادان در مقام منابع اطلاعاتی با علم به بحران کرونا، به کلاس‌های مجازی همچون پدیده‌ای ناخواسته و گذرا می‌نگرند که با به راه انداختن بحث‌های کلاسی کاذب، پرسش و پاسخ‌های بی‌برنامه، و حضور و غیاب، تنها خواهان به پایان رسیدن زمان کلاس هستند. در سوی دیگر این ماجرا نیز دانشجویان، به حکم اجبار، تنها نظاره‌گران رویدادهای کلاسی هستند تا سرانجام با گرفتن نمره لازم، چنین درسی را پاس کنند. این صورت‌بندی روابط بین کنشگران کلاس مجازی، سبب شکل‌گیری اجتماع‌های علمی نمی‌شود، زیرا با نبود روابط صمیمانه بین استاد/ دانشجو و دانشجو/ دانشجو، نه دانشجو به یک شخصیت دانشگاهی تبدیل می‌شود و نه استادان حاضرند وقت زیادی را صرف درک و معرفت دانشجویان کنند. در چنین حالتی، به جای شکل‌گیری شخصیت دانشجو و استادان دانشجومحور، با دو عنصر جداافتاده بی‌روح روبه‌رو هستیم که ارزیابی هریک از طرف دیگر و خود، نه مبتنی بر میدان علمی، که مبتنی بر نوعی میدان ساختگی نمره است، که در آن، استادان سعی می‌کنند با دادن خوارها نمره به دانشجویان، نظر دانشجویان را به خود جلب کنند و دانشجویان نیز در این بده‌بستان با حضور صوری در این کلاس‌ها، شایستگی خود را به استادان خویش برای نمره‌های کسب‌شده نشان می‌دهند. در این بده‌بستان بر سر نمره، هیچ نوع مشارکتی در تولید یک معرفت اجتماعی نهفته نیست و بحث اجتماع علمی، جایگاهی ندارد. پژوهشگران، با توجه به پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان، مقوله «نهادینه نشدن ارتباطات مشارکتی» را ابداع کرده‌اند تا به مبحث عدم تولید معرفت جمعی و همچنین، ویژگی گذرابودگی پیام‌های ردوبدل‌شده بین کنشگران و عدم فهم طرفین از یکدیگر اشاره کنند. افزون‌براین، مقوله یادشده، ناظر به عدم تشکیل اجتماع علمی در کلاس‌های مجازی است که در ادامه، دو نمونه از سخنان مصاحبه‌شوندگان در این باره ارائه شده است:

این کلاس‌ها برای ما عادت شده بیشتر، نمی‌گم چیزی یاد نمی‌گیریم، اما بچه‌ها همش منتظرن استاد کارش تموم بشه و بره. ما هم بریم به کارمون برسیم. خیلی وقتاً من خودم اصلاً متوجه هیچی نمی‌شم. اصلاً نمی‌شه همیشه حواست کاملاً جمع باشه (مبین، دانشجوی کارشناسی مدیریت بازرگانی، ۱۹ ساله).

به هیچ عنوان، کلاس های مجازی قابل قیاس با کلاس های حضوری نیست و نخواهد بود. استادی که پیام دانشجو را تا هفته بعد سین نمی زند تا دانشجویی که انگار فقط حضور در کلاس آنلاین برایش مهم است، کارهای عملی اصلاً ارائه نمی شود و این بزرگ ترین ضربه را به دانشجو می زند، عدم امکانات کافی برای همه نسبت به خرید وسایل الکترونیکی (سمیه، دانشجوی کارشناسی ارشد شهرسازی، ۲۸ ساله).

۵-۳. حضور معطوف به نمره

برخی از دانشجویان، دریافت نمره را هدف اصلی خود برای حضور در کلاس های مجازی عنوان کرده اند. برپایه سخنان این دسته از دانشجویان، اصلی ترین هدفشان برای شرکت در کلاس های مجازی، «کسب نمره قبولی و پاس کردن درس ها» برای رفتن به مقاطع تحصیلی بالاتر بوده است؛ بنابراین، هدف از حضور در چنین کلاس هایی، به جای فهم مسائل و کسب معرفت، تن دادن به سازوکارهای دریافت نمره قبولی است. نمره در جهان زیست دانشجویان، همچون مزد در جهان زیست کارگران به شمار می آید؛ به گونه ای که آن ها با نوعی رنج، در پایان، انتظار دریافت نمره/ دستمزدی را برپایه معیارهای بازار شایستگی در نظام آموزش عالی دارند. در این میدان، شایستگی دانشجو با نمره سنجیده می شود و کسب هر نوع مزایایی در آینده (به ویژه به دست آوردن شغل یا رفتن به مقاطع تحصیلی بالاتر) منوط به دریافت آن است؛ در این بازار، استاد نیز در مقام یک کارفرما، حق گرفتن و ستاندن نمره از دانشجویان را دارد. اما در عرصه کلاس های مجازی در ایران، جدال بر سر نمره، لایه های معنایی پیچیده تری دارد؛ به گونه ای که نه حتی رنج دانشجو بر سر خواندن مطالب امتحانی معیار نهایی به شمار می آید و شاید نه حتی مشارکت و حضور و غیاب در کلاس ها و انجام کار کلاسی. برپایه سخنان دانشجویان، تبعیض در دادن نمره عملی، امری بدیهی است؛ به گونه ای که در برخی شرایط، معیار دادن نمره توسط استاد، امری نامشخص به شمار می آید. اگر در کلاس های حضوری می توانستیم از تبعیض مثبت در مورد شخصی خاص با توجه به گرانش خاص فلان استاد بگوییم، در چنین دنیایی، معیار نمره، ممکن است همچون نوعی سکه شانس، نصیب خوشبخت ترین دانشجو ها شود. در ادامه، دو نمونه از سخنان مصاحبه شوندگان ارائه شده است:



همه واسه این، شرکت می‌کنن که نمره بگیرن و معدلشون نیاد پایین و اگه دانشگاهو کلاً تعطیل می‌کردن، به‌نظرم بهتر بود، چون دانشجو هرکاری رو انجام می‌ده، فقط واسه اینکه نمره بگیره. سرآخر چیزیم یاد بگیره یا نگیره فرقی نمی‌کنه. می‌گن زودتر مدرک بگیرم؛ همین. تو کلاس حضوری نمی‌شه گفت دانشجو واسه نمره سرکلاس نمیداد، ولی دغدغه یادگیری هم داره (محمد، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی کشاورزی، ۲۴ ساله).

از تجربه خودم اگه بگم، واقعاً از کلاسای مجازی چیزی نفهمیدم. مزایاش اینه که رفت‌وآمدا کمتر شده، ولی از اونور، هزینه اینترنتم واقعاً کم نیست. حضور تو کلاس همش برای اینه که درسو پاس کنی که تو کلاس واقعی اینجوری نبود که خیلی خشک باشه. هم درسو بهتر یاد می‌گرفتی، هم گپ‌وگفتی با این و اون داشتی. آدم بیشتر سرش گرم بود، ولی الان به‌هیچ‌وجه (کیوان، دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی، ۲۶ ساله).

۳-۶. تغییر نقش استادان در کلاس‌های مجازی

در مورد این مقوله، با همه‌گیر شدن کلاس‌های مجازی در پی بروز بحران کرونا، تعاملات بین استادان و دانشجویان تغییر چشمگیری کرد و الگوهای نقش جدیدی، جای پای خود را در محافل مجازی کلاس‌های درس باز کرد. یکی از این تغییرات، به تغییر نقش استادان در این نوع کلاس‌ها مربوط می‌شود. در کلاس‌های یادشده، استادان از مخزن‌داران و بانک‌داران اطلاعات، به برانگیزندگان و پشتیبانان دانشجویان تبدیل شده‌اند؛ به بیان روشن‌تر، در چنین کلاس‌هایی، الگوی کمک همیارانه به دانشجو، جایگزین خروارها اطلاعات سرازیرشده توسط استاد به‌سوی دانشجو شد. استادان در الگوی جدید تعاملی، به حاشیه رانده شده و در حد یک کمک‌یار برای دانشجویان در نظر گرفته شده‌اند. بیشتر مصاحبه‌شوندگان در این باره بر این نظر بودند که با اینکه عرصه کلاس مجازی، ارتباط استاد-دانشجو را آسان‌تر کرده است، اما نتوانسته است به‌گونه‌ای اثربخش، دانشجو را در «محضر استاد» قرار دهد و به آن عینیتی هم‌سنگ کلاس‌های حضوری ببخشد که این امر خود، یکی از کاستی‌های کلاس‌های مجازی است. یکی از مدرسان دانشگاه در این باره این گونه می‌گوید:

اون حضور اصطلاحاً استاد در کلاس می‌توانست زمینه‌ای برای یادگیری فراهم کنه. ما زمان‌های قدیم، اینو داشتیم که اصطلاحاً می‌گن محضر فلان استاد، و سنگینی این واژه را درک می‌کردیم. می‌خوام بگم تو آموزش مجازی، این اتفاق شاید خیلی نیفته. خیلی از مسائل هستن که تو آموزش مجازی، واقعاً شاید آموزش سخت باشه (محمد، مدرس دانشگاه، ۳۷ ساله).





افزون براین، به نظر برخی از دانشجویان، حضور استاد، تأثیر خاصی بر جدی بودن کلاس‌های درس داشت و دانشجویان را وادار می‌کرد که فرایند یادگیری را جدی بگیرند، اما با گذار به دوران کرونا و به وجود آمدن کلاس‌های مجازی، یک باره استاد از عرصه کلاس‌های درس حذف شد و جای خود را به صداها، متن‌ها، و نوشتارهایی داد که روی هم رفته، قادر به بازسازی هویت یکپارچه استاد نبودند. همچنین، دیگر برخلاف گذشته، این استاد مجازی (که اکنون در مقام صداها، متن‌ها، و نوشتارهایی بر بستر مجازی فعالیت می‌کرد) قادر به کنترل و نظارت بر دانشجویان نبود، بلکه خود این شبکه‌های ایجادشده برای کلاس‌های مجازی بودند که به گونه‌ای خودکار، فرایند کنترل و نظارت بر دانشجویان را انجام می‌دادند. یکی از دانشجویان در این باره بر این نظر است که:

تو کلاس مجازی، حضور استاد محسوسه، ولی چون دانشجوها از کلاس اول ابتدایی تا قبل از کرونا، تو کلاس حضوری درس خوندن، نمی‌تونن خیلی خوب ظاهر بشن و درس یاد بگیرن. استاد که سر کلاس باشه، همه چی فرق می‌کنه. شما همه چی رو خوب متوجه می‌شی. اصلاً مثل این می‌مونه که شما با کسی چت کنی بهتره یا اینکه از نزدیک باهاش حرف بزنی؟ درس گرفتن از استاد به صورت حضوری هم، همین شکلیه. واقعاً خیلی فرق می‌کنه با کلاس مجازی و اینترنت و اینا. اصلاً بعضی وقتا آدم احساس می‌کنه اونیه که حرف می‌زنه، استاد نیست، یکی دیگه‌س؛ برای من اینجوری بوده (مهرداد، دانشجوی کارشناسی حقوق، ۲۰ ساله).

۷-۳. ناکارآمدی کلاس‌های مجازی

یکی از مهم‌ترین اهداف برگزاری کلاس‌های مجازی، جلوگیری از تعطیل شدن دانشگاه‌ها و استمرار آموزش بوده است و به عنوان یک اقدام سودمند در بسیاری از نقاط جهان، به منظور کاهش آسیب‌های ناشی از گسترش بیماری کرونا، به کار رفته است و نه تنها دانشگاه‌ها، بلکه مدارس و مراکز آموزشی و پرورشی دیگر نیز چنین سیاستی را به عنوان اقدامی منطقی و موجه درپیش گرفته‌اند. موفقیت این اقدام، تابع متغیرهای زمینه‌ای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی، تخصص و مهارت استادان و دانشجویان، و محتوای آموزش داده‌شده بوده است. این متغیرها در شرایط کنونی کشور، با استناد به تجربه دانشجویان و استادان در برگزاری کلاس‌های مجازی، نقش برجسته‌ای در راستای رسیدن به اهداف موردنظر نداشته‌اند و کاستی‌های رویه‌ای و محتوایی، مانع دستیابی به



نتایج موردنظر شده است. تجربه این کلاس‌ها برای افراد گوناگون، یکسان نبوده است و از رشته تحصیلی، نحوه دسترسی به کلاس‌های مجازی، جغرافیای محل زندگی، و تجربه‌های افراد، تأثیر می‌پذیرد. موضوعی که در این مورد در میان بیشتر دانشجویان مطرح است و آن را در چارچوب یک تجربه در نظر داشته‌اند، عدم رضایت و ناخشنودی آنان از برگزاری کلاس‌های مجازی است و هریک به‌گونه‌ای بسته‌وگریخته، مواردی را مطرح کرده‌اند که دال بر کافی نبودن کلاس‌های مجازی و ناکارایی آن‌ها بوده است. براین‌اساس، اگرچه به‌ظاهر، آموزش استمرار یافته است، در باطن به‌صورت کلی، چنین اتفاقی نیفتاده است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، به‌گونه‌ای ناقص، تحقق پیدا کرده است. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این باره بر این نظر است که:

در کلاس‌های حضوری سنتی، منظور استاد، راحت منتقل می‌شد. واحدهای عملی رو به‌راحتی انجام می‌دادیم؛ مثلاً من رستم که باغبانی، تو کلاس‌های حضوری من یاد می‌گرفتم چجوری قلمه بزنم، پیوند بزنم... اما الان تو کلاس‌های مجازی، این امر غیرممکنه. خیلی از هم‌کلاسیام ترم قبل، به‌خاطر مشکلات یادگیری انصراف دادن و حذف ترم کردن... (پریا، دانشجوی کارشناسی علوم باغبانی، ۲۰ ساله).

بحث و نتیجه‌گیری

موضوع پژوهش حاضر، ثبت و تحلیل تجربه‌های زیسته استادان و دانشجویان در کلاس‌های مجازی در دوره کرونا بود و برای بررسی این موضوع، از رویکرد کیفی پدیدارشناسی بهره بردیم. یافته‌های این پژوهش نشان داد که کلاس‌های مجازی، در مقایسه با شکل پیشین کلاس‌ها، سبب زوال و از دست رفتن موقعیت‌ها، کارکردها، و نقش‌های پرشماری در عرصه نهاد دانشگاه شده‌اند. به‌نظر بسیاری از دانشجویان، با محروم شدن دانشجو از فضای فیزیکی، تعاملات و گفت‌وگوهای رخ داده بین طرفین (دانشجو/ دانشجو، دانشجو/ استاد و استاد/ استاد) به‌گونه‌ای غم‌انگیز از بین خواهد رفت و جای خود را به نوعی فرایند مکانیکی و بانکی انتقال مطالب و مواد آموزشی از یک منبع فرستنده به پیام‌گیرنده خواهد داد؛ وضعیتی که سرانجام، آثار منفی‌ای بر نحوه یادگیری، خلاقیت، فعالیت، و توانمندی دانشجویان دارد. به‌نظر استادان نیز شکل‌گیری و همه‌گیر



شدن این کلاس‌ها در ایران، سبب تغییر نقش استادان در کلاس‌های مجازی می‌شود و آن‌ها از مخزن‌داران اطلاعات در حالت خوش‌بینانه به پشتیبانان دانش تبدیل می‌شوند. به‌نظر بسیاری از استادان، یکی دیگر از آسیب‌های ناخواسته این نوع کلاس‌ها، از بین رفتن تعاملات و گفت‌وگوها بین اعضای جامعه علمی (کشگران علمی) دانشگاه است. یافته‌های این بخش از پژوهش با یافته‌های اعظمی و عطاران (۱۳۹۰) همسویی دارد که نشان داده‌اند یکی از چالش‌های کلاس‌های مجازی، تعامل ضعیف دانشجویان با استادان است. با از بین رفتن گفت‌وگو و تعاملات بین اعضای جامعه علمی، فرایند یاددهی/یادگیری در آموزش تغییر چشمگیری خواهد کرد و الگوی بانکی آموزش، جای پای خود را در محافل آموزش مجازی باز خواهد کرد؛ شرایطی که پیامدهای پرشماری دارد؛ از جمله اینکه بر نحوه یادگیری، خلاقیت، فعالیت، و توانمندی دانشجو تأثیر جبران‌ناپذیری خواهد داشت و رفته‌رفته دانشجو، منفعل شده و توش‌وتوان و امید خود را، دست‌کم برای بازیابی تعاملات و مکالمات درون و برون کلاسی، از دست خواهد داد.

همچنین، دانشجویان و استادان، درباره آموزش مجازی، دیدگاه‌های متناقضی داشتند. برخی از استادان بر لزوم شرکت دانشجویان در این کلاس‌ها تأکید داشته‌اند، برخی دیگر، لزوم انجام کارهای پژوهشی را مطرح کرده‌اند، برخی به از بین رفتن هاله قدسی استاد اشاره کرده‌اند، و برخی دیگر، حضور مجازی دانشجویان را با تبلی هرچه بیشتر آن‌ها توصیف کرده‌اند. این درحالی بود که برخی از دانشجویان بر این نظر بودند که استادان، متکلم و حده کلاس‌های مجازی شده‌اند، گاهی سخت‌گیری‌شان، آن‌ها را اذیت می‌کند، کلاس‌های مجازی در نظرشان بی‌روح و خشک است، و.... در این تقابل دیدگاه‌ها، استاد در جایگاه صاحب‌قدرت و دارای سرمایه که در عرصه کلاس‌های واقعی دارای هاله قدسی نیز بود و نقش مهمی در بازتولید روابط قدرت داشت، کم‌کم از جایگاه خود فاصله می‌گیرد و به تدریج از اهمیت نقش او در جایگاه یک هستی صاحب‌قدرت در محافل کلاس‌های مجازی کاسته می‌شود. ضعف‌ها و کاستی‌های آموزش مجازی در این کلاس‌ها، سبب محرومیت مدرس/استاد از ابزارهای کنترلش بر دانشجویان (مانند نظارت بر امتحان‌ها، نظارت بر انجام پژوهش‌ها، و دیدرسی کامل محیط کلاس) می‌شود؛ امری



که سرانجام، موجب ایجاد درز و شکاف‌هایی بر پیکره قدسی مدرس/استاد می‌شود. هرچند در این نظام آموزشی نیز کماکان استاد از الگوی نظام آموزش بانکی استفاده می‌کند و از این رو، جایگاه خود را تا حد زیادی حفظ می‌کند. این درحالی بود که دانشجویان به کلاس‌های مجازی و فضای حاکم بر آن‌ها نیز اعتراض داشتند. براین اساس، دانشجویان که در کلاس‌های واقعی می‌توانستند نظراتشان را بهتر و راحت‌تر بیان کنند و به اصطلاح، کلاس‌ها خشک و بی‌روح نبود، می‌توانستند در کنار سلطه استاد بر مباحث کلاس، نظراتشان را بیان کنند و به این ترتیب، در راستای یادگیری بهتر و بهبود شرایط تحصیلی گام‌هایی بردارند؛ وضعیتی که به سبب ضعف‌های ساختاری کلاس‌های مجازی، نتوانسته است آن‌چنان‌که شایسته است، شکل بگیرد.

بخش دیگری از یافته‌های این پژوهش درباره کیفیت آموزش در فرایند یادگیری و یاددهی در کلاس‌های مجازی در مقایسه با شکل سنتی کلاس‌های درس (کلاس‌های حضوری) بود. دانشجویان و استادان بر این نظر بودند که نه استاد و نه دانشجو، هیچ‌کدام، کلاس‌های مجازی را جدی نمی‌گیرند؛ برپایه این بخش از یافته‌ها، دانشجویان و استادان، اکنون (برخلاف شکل‌های سنتی کلاس‌های درس) به دلیل ویژگی غیرجدی و گذرابودگی فضای درسی، تمایل زیادی به ردوبدل کردن مواد آموزشی ندارند؛ به بیان روشن‌تر، نه دانشجویان میل به یادگیری عمیق دارند و نه استادان، دغدغه جدی برای انتقال مواد آموزشی دارند. با درگیر شدن دانشجویان با متون الکترونیکی، «یادگیری و آموزش پاورپوینتی شده» به نقطه مرجع تمام این کلاس‌ها تبدیل می‌شود. این وضعیت، سرانجام سبب بروز مشکلاتی مانند دلزدگی دانشجویان از معرفت و منفعل بودن آن‌ها خواهد شد. یافته‌های این بخش از پژوهش با یافته‌های القحطانی (۲۰۲۰) در تضاد است که با رویکردی مثبت نشان داده است که استادان و دانشجویان، در مجموع بر این نظرند که کلاس‌های مجازی، سبب بهبود مهارت‌های ارتباطی می‌شوند. یافته‌های ما با یافته‌های وینا شنوی و همکاران (۲۰۲۰) نیز در تضاد است که نشان داده‌اند، دانشجویان یکی از دانشگاه‌های هند بر این نظر بوده‌اند که کلاس‌های مجازی در دوره کرونا، سبب یادگیری بهتر و عمیق‌تر دانشجویان شده است. افزون‌براین، یافته‌های پژوهش حاضر با یافته‌های



یون هونگ و همکاران (۲۰۲۰) نیز در تضاد است که از اثربخشی یادگیری آنلاین در دوران کرونا سخن می‌گویند. به‌طور کلی، دلیل ناهمسویی یافته‌های پژوهش حاضر با یافته‌های پژوهش‌های القحطانی، شنوی و همکاران، و یونگ و همکاران (۲۰۲۰) این است که به‌نظر پاسخ‌گویان (هم استادان و هم دانشجویان)، به دلایلی مانند غلبه‌ی یادگیری و آموزش مکانیکی (پاورپوینتی شده)، ویژگی گذرابودگی، و وجود ضعف‌های ساختاری در کلاس‌های مجازی، کنشگران اصلی این محافل مجازی، تجربه‌ی خوشایندی نداشته‌اند. به‌نظر بسیاری از دانشجویان، در کلاس‌هایی که استادان در آن متکلم وحده هستند و گفت‌وگو محور نیست، ویژگی تولید مکانیکی دانش (بر پایه متن‌ها و صداها) پاره‌پاره و فاقد انسجام) امکان یادگیری عمیق‌تر و بهتر (در مقایسه با شکل‌های سنتی کلاس درس) را از دانشجویان دریغ می‌کند. همچنین، به‌نظر بیشتر استادان نیز به‌دلیل مسائلی مانند غلبه‌ی فضا و گفتمان کرونایی بر شرایط آموزشی کلاس‌های مجازی (که سبب منفعل شدن دانشجویان شده است) و وجود ضعف‌های ساختاری در ساحت آموزشی (که ناشی از عدم آمادگی متولیان آموزش برای ارائه‌ی یک آموزش مجازی بهینه است)، اثربخشی یادگیری آنلاین از کنشگران اصلی کلاس‌های مجازی دریغ می‌شود.

سرانجام اینکه یافته‌های پژوهش ما با یافته‌های لیزا امیر و همکاران (۲۰۲۰) همسویی داشت که نشان داده‌اند، دانشجویان کارشناسی دندانپزشکی با اعلام سرخوردگی از آموزش مجازی، نوع سنتی آموزش حضوری را ترجیح داده‌اند، زیرا به‌نظر آن‌ها، یادگیری از راه دور، سبب دشوارتر شدن برقراری ارتباط می‌شود. برپایه یافته‌های به‌دست آمده می‌توان گفت که مشارکت در کلاس‌های مجازی، با توجه به ضعف‌های ساختاری نظام آموزشی کشور و همچنین، نبود ارتباط واقعی و تجربه‌ی ملموس از شرکت در کلاس، سبب شکل‌گیری نوعی روابط و الگوی رفتاری و ذهنی مکانیکی بین استاد و دانشجو شده، و این وضعیت، دلزُدگی دانشجویان از تدریس و از بین رفتن هاله‌ی قدسی استادان را در پی داشته است. به‌گونه‌ای که استادان که در دوران پیش از کرونا در کلاس درس حضور می‌یافتند و با دانشجویان تماس نزدیک داشتند، از نوعی نظام ارتباطی نزدیک بهره می‌بردند که نسبت به حضور در کلاس‌های مجازی مبتنی بر فناوری، شکل انسانی‌تری دارد؛ از این‌رو، به‌نظر

می‌رسد که به‌کارگیری فناوری در آموزش، سبب انسانیت‌زدایی از امر تدریس می‌شود و این امر، هاله‌ی قدسی استادان را دچار خدشه کرده است؛ هاله‌ای که در کلاس‌های واقعی، مبتنی بر احترام متقابل و توضیح و تفسیر بهتر مسائل علمی یا اعتقادی بود.

برپایه یافته‌های این پژوهش، دانشجویان بر این نظرند که کلاس‌های مجازی، نه مکان یادگیری، بلکه محفلی برای کسب نمره به‌ازای حضور اجباری آن‌ها در کلاس‌های درس است؛ به بیان روشن‌تر، آن‌ها سعی می‌کنند با شرکت در کلاس‌ها، نمره‌های لازم را برای پاس کردن درس‌های خود به‌دست آورند.

درواقع، یافته‌های این پژوهش، تأییدکننده این نکته بود که فرایند یادگیری/یاددهی در کلاس‌های مجازی، توان تحقق اهداف آموزش عالی مبنی بر تولید و ترویج دانش و معرفت و رفع نیازهای اجتماعی را ندارد. با توجه به ویژگی غیرمشارکتی کلاس‌های مجازی و همچنین، پایین بودن سرعت اینترنت، دسترسی محدود برخی از دانشجویان به سامانه‌های ارتباط مجازی، و همچنین، بالا بودن هزینه برای برخی از دانشجویان دارای پایگاه اقتصادی پایین، امکان مشارکت پویای آن‌ها در کلاس‌های مجازی به میزان زیادی از بین رفته است. در چنین بستری (در فرایند یاددهی/یادگیری) استاد به نوعی متکلم وحده تبدیل می‌شود و دانشجویان در مقام فرودستان دانش، تن به سازوکارهای سرکوب‌گرانه‌ای می‌دهند که در آن، بر سر نمره در این میدان، مبارزه می‌کنند.

افزون‌براین، برخلاف ادعاهای نئولیبرال‌گرایانه درباره گرایش خودبه‌خودی فرایند یاددهی-یادگیری به‌سوی خودمختاری و خودراهبری دانشجویان و توانمندسازی آنان، یافته‌های این پژوهش نشان داد که استادان و دانشجویان، به دلیل ناآشنایی با فعالیت در این فضا، همواره با محدودیت‌ها و موانعی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که در شکل سنتی کلاس‌ها با آن روبه‌رو نبوده‌اند. نحوه جذب مشارکت حداکثری دانشجویان در بحث‌های کلاسی، کمک به یادگیری خلاقانه دانشجویان، برقراری گفت‌وگو، ارزیابی دانشجویان، تداخل زمان کاری و درسی، یک‌سویه بودن ارتباطات، و ضعف زیرساخت‌های ارتباطی، ازجمله مشکلات مهم کنشگران این فضا بود.



منابع

- اعظمی، بهارک و عطاران، محمد (۱۳۹۰). کاوشی پدیدارشناسانه در تجربه تعامل یادگیرندگان در دانشگاه مجازی. مجله دانشگاهی یادگیری الکترونیکی، ۲(۲)، ۱۰-۲.
- چهکندی، فاطمه (۱۳۹۹). همه‌گیری آنلاین: بررسی چالش‌های اساتید زبان انگلیسی دانشگاه بیرجند در طراحی و اجرای تدریس مجازی در زمان همه‌گیری کوید ۱۹. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۱۰(۴)، ۷۰۶-۷۲۱. doi: 10.22059/jflr.2021.313652.774
- حاجی، جمال؛ و محمدی آذر، حدیقه (۱۴۰۰). بازنمایی مشکلات آموزش در فضای مجازی با استفاده از برنامه شاد در دوره پاندمی کرونا: یک مطالعه پدیدارشناسی. فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در علوم تربیتی، ۴۳، ۱۷۴-۱۵۳.
- رنجبر، نگار؛ اناری‌نژاد، عباس؛ خلیلی، علی‌محمد؛ و حرمتی، منصوره (۱۴۰۰). دیدگاه دانش‌آموزان دوره ابتدایی از آموزش مجازی در دوران کرونا: مطالعه موردی استان فارس. مطالعات روانشناختی و علوم تربیتی، ۶۲، ۱۶۲-۱۵۵.
- سلیمی، سمانه؛ و فردین، محمدعلی (۱۳۹۹). نقش ویروس کرونا در آموزش مجازی، با تأکید بر فرصت‌ها و چالش‌ها. پژوهش در یادگیری آموزشی و مجازی، ۲(۳۰)، ۶۰-۴۹. doi: 10.30473/etl.2020.53489.3249
- صبوری، سارا؛ طهرانی‌زاده، مریم؛ حدادیان، فاطمه؛ و فتحی و اجارگاه، کورش (۱۳۹۵). مشکلات آموزش مجازی دانشگاه‌های شهر تهران از نظر اساتید آموزش مجازی. مطالعات روان‌شناسی و علوم تربیتی، ۲(۲)، ۳۲-۲۳.
- عباسی پارسا، الهه (۱۳۹۱). امکان‌سنجی پیاده‌سازی آموزش مجازی در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی و ارائه راهکارهای مناسب (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
- عباسی، فهیمه؛ حجازی، الهه؛ و حکیم‌زاده، رضوان (۱۳۹۹). تجربه زیسته معلمان دوره ابتدایی از فرصت‌ها و چالش‌های تدریس در شبکه آموزشی دانش‌آموزان (شاد): یک مطالعه پدیدارشناسی. فصلنامه علمی تدریس پژوهی، ۸(۳)، ۱-۲۴.
- غفوری‌فرد، منصور (۱۳۹۹). رونق آموزش مجازی در ایران: توان بالقوه‌ای که با ویروس کرونا شکوفا شد. آموزش در علوم پزشکی، ۲۰، ۳۴-۳۳.
- فارسی، زهرا؛ علیاری، شهبلا؛ احمدی، یزدان؛ آفاقی، عفت؛ و شجادی، سیده اعظم (۱۴۰۰). بررسی رضایتمندی از کیفیت دوره تحصیلی و آموزش مجازی طی پاندمی کووید-۱۹ در دانشجویان پرستاری دانشگاه علوم پزشکی آجا در نیمسال دوم ۱۳۹۸-۹۹. مجله طب نظامی، ۲۳(۲)، ۱۷۴-۱۸۵. doi: 10.30491/JMM.23.2.174



قاسمی، غلامعلی؛ و عاکفی قاضیانی، محمد (۱۳۹۹). چالش‌های حقوقی حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی در پرتو تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در کنترل بیماری‌های واگیر؛ مطالعه موردی کووید-۱۹. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۲)، ۶۱-۳۱. doi: 10.22035/isih.2021.366

قربانخانی، مهدی؛ و صالحی، کیوان (۱۳۹۵). بازنمایی چالش‌های آموزش مجازی در نظام آموزش عالی ایران: مطالعه‌ای با روش پدیدارشناسی. فصلنامه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در علوم تربیتی، ۷(۲)، ۱۴۸-۱۲۳.

کاظمی، عباس (۱۳۹۶). روایتی از کلاس‌های درس دانشگاهی: تجربه زیسته استادان دانشگاه. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

Al-Qahtani, M.H. (2020). Teachers and students perceptions of virtual classes and Effectiveness of virtual classes in Enhancing Communication Skills. *Classes in Enhancing Communication Skills. Arab World English Journal (AWEJ) Special Issue: The Dynamics of EFL in Saudi Arabia*. doi: 10.2139/ssrn.3512530

Amir, L. R., Tanti, I., Maharani., D. A., Wimardhani, Y. S., Julia, V., Sulijaya, B., Puspitawati, R. (2020). Student perspective of classroom and distance learning during COVID-19 pandemic in the undergraduate dental study program Universitas Indonesia. *BMC Medical Education*, 20(1), 2-8. doi: 10.21203/rs.3.rs-42334/v2

Cakiroglu, U. (2014). Evaluating students' perspectives about virtual classrooms with regard to Seven Principles of Good Practice. *South African Journal of Education*, 34(2), 1-19. doi: 10.15700/201412071201

Collins, M., & Berge, Z. (1996). Introduction to Volume Two. *Computer Mediated Communication and the On-Line Classroom*, 2(3), 1-10. doi: 10.3138/9781442681415-004

Conrad, D. (2004). University instructor's reflections on their first online teaching experiences. *Journal Asynchronous Learning Networks*, 8 (2), 31-44. doi:10.24059/olj.v8i2.1826

Haughey, M., & William, M. (2004). *Managing virtual school: The Canadian experience*. C. Cavanaugh (Ed.), USA: Development and management of virtual school: Issue and trends Idea group publishing.

Hong, Y., Li, X., Lin, Y., Xie, J., Yan, X., & Lin, Z. (2020). A comparative study of online education and traditional offline education during COVID-19. *Frontiers in Computer Science*, 1-19. doi:10.21203/rs.3.rs-61593/v1

Kazemi, A. V., & Dehnavi, A. D. (2017). The new academic proletariat in Iran. *Critique*. 45(1-2), 141-158. doi: 10.1080/03017605.2016.1268455

Kearsley, G. (2000). *Online education: Learning and teaching in cyberspace*. University. New York: Routledge.

Palloff, R.M. & Pratt, K. (2001). *Lessons from the cyberspace classroom: the realities of online teaching*. San Francisco: Jossey-Bass.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۴۸

دوره ۱۴، شماره ۳

پاییز ۱۴۰۰

پیاپی ۵۵

- Salbego, N., & Tumolo, C. (2015). Skype classes: Teachers and students' perceptions on synchronous online classes in relation to face-to-face teaching and learning. *International Journal of Language and Applied Linguistics*, 1(3), 36-45.
- Shenoy, V., & Mahendher, S., & Vijay, N. (2020). COVID-19 lockdown technology adaption, teaching, learning, student's engagement and faculty experience. *Mukt Shabd Journal*, 16(2), 698-702.
- Zayapragassarazan, Z. (2020). COVID-19: Strategies for online engagement of remote learners. *Education and Research*, 1(5), 1-11. doi: 10.7490/fl000research.1117835.1





ریشه‌ها و پیامدهای پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی: مطالعه موردی شهروندان استان ایلام

علی فیض‌اللهی^۱، خلیل کمریگی^۲

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۷

چکیده

بی‌تفاوتی، کنشی منفعلانه است که در آن، افراد از مشارکت فعال و انجام کنش‌های دگرخواهانه اجتناب کرده و در مورد مسائل جامعه، بی‌اعتنا می‌شوند. هدف از انجام این پژوهش، واکاوی پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی در استان ایلام و یافتن زمینه‌ها و پیامدهای آن است. این مقاله به روش کیفی، مبتنی بر رهیافت نظریه زمینه‌ای، و با بهره‌مندی از راهبردهای نمونه‌گیری هدفمند (نمونه‌گیری نظری) انجام شده است. داده‌های موردنیاز، از طریق مصاحبه با ۲۸ نفر از صاحب‌نظران و متخصصان استان ایلام به‌دست آمده و با استفاده از روش کدگذاری استراوس و کوربین، در سه مرحله کدگذاری باز، محوری، و انتخابی، تجزیه و تحلیل شده است. برپایه یافته‌های پژوهش، غفلت از نقش شهروندان، نوع ساختار سیاسی، توقع‌های فزاینده، فردگرایی خودخواهانه، زوال وفاداری جمعی، بده‌بستان اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی، و انباشتگی فقر و فلاکت، به‌عنوان شرایط علی، تبلی اجتماعی، ضعف در ابراز وجود، اقتصادزدگی فرهنگ، شکاف قانونی، نارسایی نظام تربیتی، آشفستگی سنت، خویشاوندگرایی، کم‌کارایی تشکلهای مدنی، و انزواگرایی، به‌عنوان شرایط زمینه‌ای، و سرانجام، ناکارآمدی دولت، هیستری اجتماعی، و کژکارکردی رسانه‌ها، به‌عنوان شرایط مداخله‌گر مشخص شده‌اند. برپایه یافته‌های پژوهش، «بی‌سازمانی اجتماعی»، به‌عنوان هسته اصلی پژوهش به‌دست آمد که حاصل شرایط علی، زمینه‌ای، و مداخله‌گر است.

کلیدواژه‌ها: بی‌تفاوتی، بی‌تفاوتی اجتماعی، نظریه زمینه‌ای، بی‌سازمانی اجتماعی

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران (نویسنده مسئول)

a.feizolah@ilam.ac.ir ✉

۲. پژوهشگر اجتماعی و فرهنگی، کارشناس راهبری سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی ایلام، ایلام، ایران

تعالی و پیشرفت هر جامعه‌ای، نیازمند بهره‌مندی از روش‌ها و ابزارهایی است که از پستوانه خرد و دانش روزآمد برخوردار باشد. هر جامعه‌ای در مسیر تعالی و توسعه، با موانع و آسیب‌هایی روبه‌رو می‌شود که برطرف کردن آن‌ها، نیازمند بهره‌مندی از شیوه‌های علمی است؛ براین اساس، برای توسعه و پیشرفت هر جامعه‌ای، لازم است که افراد آن جامعه با تعهد و مسئولیت به تکالیف و وظایف رسمی و غیررسمی خود عمل کنند تا مسیر توسعه و تعالی آن جامعه سریع‌تر هموار شود. رویارویی با مسائل و آسیب‌های گوناگون در مسیر توسعه، امری بدیهی است. جامعه‌ای که مراحل گذار خود را می‌پیماید، به‌طور طبیعی با موانع و مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی روبه‌رو می‌شود؛ بنابراین، شیوه رویارویی ما، مسیر حرکت جامعه را تعیین خواهد کرد. برداشتن و کاهش موانع و آسیب‌ها، نیازمند شناسایی و تحلیل علمی آن‌ها است و چنانچه مسائل و آسیب‌های جامعه به‌درستی شناخته شوند، با به‌کارگیری روش‌های علمی می‌توان آن‌ها را کاهش داد.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که جوامع در مسیر رشد و توسعه با آن روبه‌رو می‌شوند، پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی است. بی‌تفاوتی را حالتی دانسته‌اند که «فرد در آن، آگاهانه نسبت به مسائل محیطی، انسانی، و هیجانی حیات اجتماعی خود، دچار بی‌علاقگی و بی‌اعتنایی می‌شود» (صداقتی فرد، ۱۳۹۲، ۱۵). در وضعیت بی‌تفاوتی در جامعه، توده مردم، در فراگردهای اجتماعی، خود را در موضعی انفعالی قرار داده و علاقه چندانی به تأثیرگذاری بر رویدادها و تصمیم‌گیری‌ها نشان نمی‌دهند؛ بنابراین، در قالب واحدهای منفعل اجتماعی، فاقد اعتمادبه‌نفس و جهت‌گیری کلی جمع‌ی هستند (شهاب‌سامانی، ۱۳۹۵، ۲۴۸-۲۴۷).

نتایج پژوهش‌های فراوانی، بیانگر این است که جامعه ایران، با پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی روبه‌رو است (صفاریان، ادهمی و مرادی، ۱۳۹۹؛ طالب‌پور و ایازی، ۱۳۹۸؛ صفایی و الانی، ۱۳۹۸؛ مرادی و صفاریان، ۱۳۹۸؛ علمدار، جوادی‌یگانه، و رحمانی، ۱۳۹۷؛ علیان‌سب شریانی و محسنی تبریزی، ۱۳۹۵؛ عنبری و غلامیان، ۱۳۹۵؛ قائمی، بلالی، و قدسی، ۱۳۹۴؛ فولادیان، ۱۳۹۴؛ نبوی، نواح، و امیرشیرزاد، ۱۳۹۳؛ مجیدی،



۱۳۹۱؛ بریزی، ۱۳۹۳؛ محسنی تبریزی و صدąقتی فرد، ۱۳۹۰، و...). افزون بر نتایج پژوهش های انجام شده، وقوع رویدادهای پرشمار در زمان های گوناگون، نشان دهنده وجود این پدیده به عنوان مسئله ای اجتماعی در جامعه است.

نتایج برخی پیمایش های ملی و استانی نیز بیانگر وجود بی تفاوتی اجتماعی در استان ایلام است. برپایه نتایج پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی، و اخلاقی جامعه ایران، تنها کمتر از یک سوم ساکنان استان ایلام به آینده خوش بین هستند و بر این نظرند که وضع بهتر خواهد شد. ۱۸ درصد از پاسخ گویان، بر این نظر بوده اند که برای مراقبت از فرزندانشان می توانند تا اندازه زیادی به کمک همسایگان امیدوار باشند. بیش از دوسوم پاسخ گویان گفته اند که در ماه گذشته، هیچ کمک مالی ای به هیچ سازمان یا مؤسسه خیریه ای نداشته اند. بیش از نیمی از پاسخ گویان گفته اند که در ماه گذشته، هیچ گونه کمک مالی ای به هیچ فرد غیرآشنایی نداشته اند. ۶۵ درصد، احساس مسئولیت کمی در برابر غیرهمشهریان خود داشته اند. ۷۸ درصد، به آن ها بی اعتماد بوده، ۸۲ درصد رفت و آمد کمی با غیرهمشهریان خود داشته، و ۶۲ درصد به غیرهمشهریان خود کمک یا یاری کمی کرده اند. ۹۲ درصد، عضو هیچ انجمن زیست محیطی و ۸۱ درصد عضو هیچ مؤسسه خیریه ای نبوده اند؛ ۹۰ درصد در هیچ انجمن علمی، هنری، و فرهنگی ای عضویت نداشته اند، ۹۲ درصد عضو هیچ اتحادیه و انجمن صنفی، و ۹۴ درصد، عضو هیچ سازمان مردم نهادی نبوده اند (غفاری و جواد یگانه، ۱۳۹۶، ۷۸-۳۸). همچنین، در پژوهش فیض الهی و کمریگی (۱۳۹۸)، بی تفاوتی اجتماعی، یکی از مهم ترین آسیب های اجتماعی استان معرفی شده است.

بنابراین و از آنجاکه «احساس تعلق فرد به کلیت جامعه و تعهد به سرنوشت جمعی، عامل مهمی در حفظ انسجام ملی و توسعه یک کشور است» (معصومی، ۱۳۹۵، ۱۰۰)، وجود بی تفاوتی اجتماعی و تداوم آن در کنش های سیاسی و افزایش تدریجی این احساس های منفعلانه، از یک سو می تواند بستر مناسبی را برای تمرکز بیشتر قدرت در عده ای خاص فراهم کند، و از سوی دیگر، این عده مورد نقد اجتماعی و سیاسی قرار نگرفته و این صاحبان قدرت، بیش از پیش منافع عام و مصالح مردمی را نادیده می گیرند (بشیری، ۱۳۷۲، ۴۲). همچنین، وجود بی تفاوتی در دستگاه های اجرایی و سازمان های گوناگون، دستیابی به اهداف سازمانی



را با مشکل روبه‌رو می‌کند و کارایی و اثربخشی آن را کاهش می‌دهد. «روح بی‌تفاوتی در رفتار کارکنان، انگیزه کار و تلاش را از آنان می‌گیرد و با وجود کارکنان بی‌تفاوت، سازمان بی‌تفاوت شکل می‌گیرد (کفه، ۲۰۰۳؛ به نقل از: دانایی‌فرد و اسلامی، ۱۳۹۰).

بنابراین، هدف اصلی این مقاله، واکاوی پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی در استان ایلام و یافتن زمینه‌ها و پیامدهای آن است. برای دستیابی به این هدف، نویسندگان در پی بررسی ادراک و تفسیر مشارکت‌کنندگان از بی‌تفاوتی اجتماعی بوده و می‌خواهند، عوامل علی، زمینه‌ها، و عوامل زمینه‌ساز گرایش به بی‌تفاوتی اجتماعی و همچنین، راهبردها و پیامدهای این مسئله را به روایت مشارکت‌کنندگان، بررسی و تحلیل کنند.

۱. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش‌های دانشگاهی درباره بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران، به سال‌های آغازین دهه ۱۳۸۰ می‌رسد. از آن زمان تاکنون، پژوهش‌های پرشماری در این باره انجام و نتایج آن‌ها منتشر شده است. در مقاله حاضر، تنها به سوابق و نتایج برخی از این پژوهش‌ها که در دهه ۱۳۹۰ انجام شده و همچنین، پژوهش‌های خارجی انجام‌شده دو دهه اخیر اشاره شده است. مرور پژوهش‌های پیشین، بیانگر این است که پژوهش حاضر از چند نظر با آن‌ها متفاوت است:

۱. پژوهش حاضر از نوع تحقیقات کیفی است که برپایه نظریه زمینه‌ای انجام شده است. این درحالی است که همه پژوهش‌هایی که چکیده برخی از آن‌ها در ادامه ارائه شده است، از سنت کمی‌گرایی پیروی کرده‌اند. همچنین، پژوهش حاضر - برخلاف پژوهش‌های پیشین که نوعی نظرسنجی نیز بوده‌اند- مسئله را برپایه نظر صاحب‌نظران و مشارکت‌کنندگان مرتبط بررسی، و زوایای مسئله را از نظر آن‌ها با دیدگاهی عمیق تحلیل کرده است. براین اساس، برخی از یافته‌های موضوع این مقاله - که در قالب عوامل و شرایط علی، زمینه‌ای، و مداخله‌گر و همچنین، پیامدهای راهبردها و تعاملات بی‌تفاوتی آمده است- در هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین داخلی و خارجی دیده نمی‌شود؛ برای نمونه در ادامه به برخی از این پژوهش‌ها اشاره شده است:





دادخواه تهرانی (۱۳۹۸) در مطالعه‌ای با عنوان «عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر بی‌تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد تهران» به این نتایج دست یافته است که بین بیگانگی اجتماعی، اثربخشی، تحلیل هزینه-پاداش، احساس محرومیت نسبی، و میزان ادراک عدالت اجتماعی، با بی‌تفاوتی اجتماعی دانشجویان دانشگاه‌های آزاد شهر تهران، رابطه معناداری وجود دارد.

مرادی و صفاریان (۱۳۹۸) در پژوهش خود با عنوان «بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با بی‌تفاوتی: مورد مطالعه شهر کرمانشاه»، نتیجه گرفته‌اند که بین گرایش‌های دینی، فردگرایی، سلامت اجتماعی، نشاط اجتماعی، امید به آینده، وضعیت سنی، و میزان تحصیلات با بی‌تفاوتی اجتماعی شهروندان، رابطه معناداری وجود دارد.

علمدار، جوادی یگانه، و جبار رحمانی (۱۳۹۷) نیز در «فرایند خلق بی‌تفاوتی اجتماعی در بافت تعاملی ایرانیان» آورده‌اند که در نسبت با دو حوزه تقابل نمادین اصلی «برابری-نابرابری» و «صمیمیت-غریبی» که در فرایند تعاملی ایرانیان وجود دارد، شش نوع موقعیت اجتماعی برای خلق بی‌تفاوتی اجتماعی قابل شناسایی هستند.

علیانسب شریانی و محسنی تبریزی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «بی‌تفاوتی اجتماعی»، این موضوع را در بین فرهنگیان آذربایجان شرقی بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته‌اند که بین بیگانگی اجتماعی، اعتماد اجتماعی، اثربخشی اجتماعی، و رضایت اجتماعی، با بی‌تفاوتی اجتماعی رابطه معناداری وجود دارد.

همچنین، عنبری و غلامیان (۱۳۹۵)، در «تبیین جامعه‌شناختی عوامل مرتبط با بی‌تفاوتی اجتماعی»، نتیجه گرفته‌اند که میزان اعتماد عمومی، رضایت اجتماعی، حس بی‌هنجاری در جامعه، تقدیرگرایی، و احساس بی‌عدالتی، از عوامل مرتبط با این موضوع هستند.

فولادیان (۱۳۹۴) نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی رابطه بین میزان بیگانگی اجتماعی و بی‌تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد»، به این نتیجه رسیده است که بین بیگانگی اجتماعی و ابعاد آن، مانند احساس بی‌قدرتی، احساس بی‌هنجاری، احساس بی‌معنایی، انزوای اجتماعی، تنفر از خود، و تنفر فرهنگی، با بی‌تفاوتی اجتماعی، رابطه معناداری وجود دارد.



قاضی‌زاده و کیان‌پور (۱۳۹۴) در پژوهش «میزان بی‌تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه اصفهان» آورده‌اند که بین مسئولیت‌پذیری اجتماعی با بی‌تفاوتی اجتماعی و نیز سرمایه اجتماعی با بی‌تفاوتی اجتماعی، روابط معنادار و معکوسی برقرار است. بین متغیر هزینه‌پاداش و بی‌تفاوتی اجتماعی نیز ارتباط معنادار و مثبتی مشاهده شد.

ظهیری‌نیا، گلابی، و هدایت ابوریق (۱۳۹۴) «عوامل مؤثر بر بی‌تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه محقق اردبیلی» را بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته‌اند که متغیرهای سن، گروه تحصیلی، پایگاه اجتماعی-اقتصادی، بیگانگی اجتماعی، اثربخشی اجتماعی، محرومیت نسبی، تحلیل هزینه-پاداش، و ادراک عدالت، با بی‌تفاوتی اجتماعی، رابطه آماری معناداری دارند.

نبوی، نواح، و امیرشیرزاد (۱۳۹۳) نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر بی‌تفاوتی اجتماعی؛ مورد مطالعه شهروندان ۱۸ سال به بالای شهر دزفول»، که به روش کمی انجام شده است، به این نتیجه رسیده‌اند که متغیرهای پایگاه اجتماعی-اقتصادی، احساس از خودبیگانگی، احساس همدلی، احساس ناامنی، و سرمایه اجتماعی، با بی‌تفاوتی، همبستگی معناداری داشته‌اند.

یکی از پژوهش‌های مورد استناد درباره بی‌تفاوتی اجتماعی — که بر پایه سنت کمی‌گرایی انجام شده است — پژوهش محسنی تبریزی و صداقتی‌فرد (۱۳۹۰) است که در بین شهروندان تهرانی انجام شده و نتیجه گرفته‌اند که بی‌تفاوتی اجتماعی بر حسب متغیرهای قومیت، شغل، و تحصیلات متفاوت است. همچنین بین همه متغیرهای مستقل اصلی، یعنی بی‌هنجاری (آنومی)، اعتماد اجتماعی، اثربخشی اجتماعی، رضایت اجتماعی، محرومیت نسبی، فردگرایی، تحلیل هزینه-پاداش، و التزام مدنی، با بی‌تفاوتی اجتماعی، رابطه معناداری به دست آمده است.

احمد (۲۰۱۵) نیز در پژوهشی با عنوان «نقش پایگاه اقتصادی-اجتماعی و مشارکت سیاسی در ایجاد بی‌تفاوتی در بین جوانان» به این نتیجه دست یافته است که بین جنس، سن، تحصیلات، تحصیلات والدین، و مشارکت سیاسی با بی‌تفاوتی، رابطه معناداری وجود دارد.



مانینگ^۱ (۲۰۱۴) نیز با بررسی بی‌تفاوتی جوانان و عدم مشارکت آن‌ها در سیاست، آورده است که عوامل زمینه‌ساز بروز بی‌تفاوتی سیاسی عبارت‌اند از: گرایش متعصبانه به یک حزب سیاسی، نقش مهم دوستان و خانواده در پرورش و حفظ تعهدات سیاسی، و همچنین احساس ذهنی از خودبیگانگی، بی‌توجهی، بدبینی، و اثربخشی سیاسی کم.

آنتونیو و یانگ^۲ (۲۰۱۱) با بررسی تأثیر دورهٔ تصدی بر بی‌تفاوتی کارکنان، به این نتیجه رسیده‌اند که کارکنان دارای سابقهٔ کار ۱۶ سال یا بیشتر، بی‌تفاوتی کمتری داشته‌اند و یافته‌های حاصل از تجزیه و تحلیل چندمتغیره در این پژوهش، نشان داده است که ویژگی‌های پاسخ‌دهنده، از جمله دوره تصدی و رستهٔ شغلی (کارکنان تعمیر و نگهداری، افسران، و...) پیش‌بینی‌کننده قوی‌تری از بی‌تفاوتی کارکنان نسبت به عوامل محیطی (استرس در محل کار، پشتیبانی سرپرست و...) مرتبط با زندان بودند (زارعی‌وند، ۱۳۹۶).

بوون^۳ (۲۰۰۷) پس از بررسی رابطهٔ بین سرمایهٔ ساختاری و بی‌تفاوتی، به این نتیجه رسیده است که افزایش سرمایهٔ ارتباطی، یعنی افزایش اعتماد بین‌گروهی و ایجاد هویت مشترک در بین کارکنان سبب می‌شود که آن‌ها در کسب اهداف سازمانی موفق‌تر عمل کرده و به سازمان خود، وفادار و متعهد باشند (سقزچی و همکاران، ۱۳۹۶).

ولکاک و نارایان^۴ (۲۰۰۰) نیز با واکاوی ارتباط بین ابعاد سرمایه اجتماعی و بی‌تفاوتی، نتیجه گرفته‌اند که سرمایهٔ اجتماعی ضعیف در ابعاد ساختاری، رابطه‌ای، و شناختی می‌تواند بی‌تفاوتی یا دودلی را به وجود آورد (زارعی‌وند، ۱۳۹۶).

۲. چارچوب نظری پژوهش

از اندیشه‌ها و نظریه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک، نمی‌توان اصطلاح «بی‌تفاوتی اجتماعی» را استخراج کرد و تنها شاید از طریق مفهوم «بیگانگی» بتوانیم به بی‌تفاوتی برسیم. اما نظریه‌پردازان معاصر در قالب نظریه‌هایی کم‌وبیش تجربی‌تر (نسبت به نظریه‌های

1. Manning, N

2. Antonio&Yang

3. Boan

4. Woolcock& Narayan

کلاسیک) سعی کرده‌اند بی‌تفاوتی در جامعه را سنجیده و عوامل مؤثر در بروز آن را شناسایی کنند (صداقتی فرد، ۱۳۹۲، ۳۷).

امیل دورکیم^۱ فرانسوی، یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین جامعه‌شناسانی است که دلایل بروز رفتار بی‌تفاوتی را بررسی کرده است. به نظر دورکیم، ویژگی‌های زندگی مدرن همچون تراکم جمعیت، تقسیم کار، از بین رفتن هویت‌های محلی، و همچنین تضادهای فرهنگی، می‌تواند سبب ایجاد وضعیتی شود که در آن، جامعه مدرن شده به‌سوی فردگرایی شدید و درگیری با پیامدهایی چون بی‌تفاوتی، افسردگی، خودکشی، و... حرکت کند (دورکیم، بروکفیلد، و ترنر، ۱۹۸۳، ۲۲). الگوی نظری دورکیم را می‌توان به‌شکل زیر ترسیم کرد:

صنعتی شدن شتابان ← پدیدآیی وضعیت آنومیک ← بی‌تفاوتی یکی از نشانه‌های وضعیت آنومیک

شکل ۱. الگوی نظری دورکیم

زیمل^۲، بر این نظر است که زندگی در شهرهای بزرگ (مادرشهرها)، موجب فردگرایی، تقسیم کار، تخصص و غلبه روح عینی بر روح ذهنی می‌شود و انسان را به‌سوی ازخودبیگانگی سوق می‌دهد. به نظر او، ازخودبیگانگی، عامل اصلی سرگردانی انسان در جوامع جدید است (ستوده، ۱۳۹۲، ۲۴۳).

همچنین، فردیناند تونیس^۳ در بررسی‌های اجتماعی خود، از دو اصطلاح «گماین شافت^۴» و «گزلشافت^۵» استفاده کرده است. به نظر تونیس، در گماین شافت، روابط، برپایه پیوندهای عاطفی و خونی شکل گرفته و اصل بنیادین آن، گرایش افراد به درگیری، به‌معنای تعاون اجتماعی بدون محاسبه هزینه و فایده است، اما در گزلشافت، روابط برپایه منطق، عقل محاسبه‌گر، و تحلیل هزینه-فایده محور بنا شده است. همچنان‌که گفته شد، ویژگی جوامع نو، کنش عقلایی، معطوف به هدف و نیز بهینه‌جو است که مانع درگیری‌های بی‌فایده شهروندان می‌شود؛ ازاین‌رو، افراد در جامعه نوین، به‌گونه‌ای خودکار بی‌تفاوت بار می‌آیند.



1. Émile Durkheim
2. Georg Simmel
3. Ferdinand Tonnies
4. Gemeinschaft
5. Gesellschaft



افزون بر جست‌وجوی ردپای مسئله بی‌تفاوتی اجتماعی در بین اندیشه‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک، می‌توان عوامل و شرایط مرتبط با بی‌تفاوتی از نظر اندیشمندان معاصر را نیز واکاوی کرد. یکی از این مفاهیم مرتبط با بی‌تفاوتی، احساس محرومیت نسبی است. یافته‌های پژوهش‌های انجام‌شده در این باره نشان می‌دهد، در حالی که احساس محرومیت در سطح فردی، سبب گسترش اضطراب، آشفتگی، بیگانگی، و انزوای فرد در اجتماع می‌شود، این احساس محرومیت در سطح گروهی، موجب کاهش مشارکت بهنجار و گسترش خشونت سیاسی در قالب آشوب، کشمکش داخلی، و... می‌شود (تریپاسی و شریواستوا، ۱۹۸۱، ۳۱۸-۳۱۳، به نقل از: امیرشیرزاد، ۱۳۹۳، ۵۶).

سیمن^۱ نیز بی‌تفاوتی اجتماعی را در قالب احساس طردشدگی یا رد شدن از طرف اجتماع تعریف می‌کند. «احساس بی‌تفاوتی و انزوای اجتماعی، واقعیتی فکری است که در آن، فرد عدم تعلق و وابستگی و انفصال تام خود را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت، فرد همچنین، دارای اعتقاد و باور نازلی درباره سازوکار ارزش‌گذاری و نظام پاداش اجتماعی است و خود را با آنچه از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است، هم‌عقیده و هم‌سو نمی‌بیند» (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱، ۱۴۶-۱۴۵). به نظر می‌رسد، انسانی که این احساس‌ها را در خود داشته باشد، تمایلی به مشارکت اجتماعی، پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی، و فعالیت‌های دگرخواهانه نخواهد داشت.

ساثول^۲ (۲۰۰۳) بر این نظر است که هراندازه افراد جامعه، سطح بالاتری از احساس عدم اثربخشی در فرایندهای اجتماعی-سیاسی را تجربه کنند، احتمال بیشتری وجود دارد که دچار بی‌تفاوتی اجتماعی و بیگانگی شوند (صدراقتی فرد، ۱۳۹۲، ۷۷). در نوشته‌های لیپست^۳ (۱۹۶۳) نیز به این‌گونه نارضایتی سیاسی که موجب بی‌تفاوتی می‌شود، اشاره شده است. او می‌گوید: «هرگاه بخش گسترده‌ای از مردم، دچار نارضایتی ناشی از ناکامی سیاسی در رفع مسائل اجتماعی شوند، جامعه با مسائلی مانند بی‌تفاوتی، بی‌علاقگی، و ناآگاهی روبه‌رو خواهد شد (لیپست، ۱۹۶۳، ۲۲۶). یکی دیگر از مفاهیم مرتبط با بی‌تفاوتی در آرای

1. Melvin Seeman

2. Priscilla Lewis Southwell

3. Seymour Martin Lipset

اندیشمندان علوم اجتماعی، «فردگرایی»^۱ است. فردگرایی انسان معاصر، سبب شده است که ذهن محاسبه‌گر او، هزینه‌فایده‌ورود به احزاب و تشکل‌های سیاسی و مدنی را ارزیابی کرده و از ورود به این تشکل‌ها، پرهیز کند؛ بنابراین، بی‌تفاوتی اجتماعی را می‌توان با توسل به نظریه‌های دورکیم، مرتن، وبر، بلاو، هابرماس، میلز، آرنست، و گیدنز^۲، از پیامدهای فردگرایی منفی در جوامع در حال‌گذار و جوامع مدرن دانست.

۳. روش پژوهش

روش به‌کاررفته در پژوهش حاضر، کیفی و از نوع نظریه‌مبنایی^۳ است. به‌لحاظ پارادایمی، تحقیق کیفی مبتنی بر پارادایم تفسیرگرایی-برساخت‌گرایی اجتماعی است. به‌طور معمول، پژوهش کیفی به هر نوع پژوهشی گفته می‌شود که یافته‌های آن، از طریق فرایندهای آماری و با مقاصد مربوط به کمی‌سازی به‌دست نیامده باشد (استراوس و کوربین^۴، ۱۹۹۸، به‌نقل از: محمدپور، ۱۳۹۰، ۹۳). پژوهشگران کیفی، پژوهش را در شرایط طبیعی انجام می‌دهند. آن‌ها چیزی را دست‌کاری نمی‌کنند و هیچ‌گونه دخالتی در شرایط ایجاد نمی‌نمایند (دلاور، ۱۳۸۹، ۳۱۰). افزون‌براین، پژوهشگران کیفی بر تفسیر کلی تأکید می‌کنند. از دید آن‌ها، حقایق و ارزش‌ها، به‌گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر درهم آمیخته‌اند (دلاور، ۱۳۸۹، ۳۱۵).

در پژوهش حاضر، از شیوه نمونه‌گیری هدفمند^۵ و از نوع نمونه‌گیری نظری استفاده شده است. مهم‌ترین ابزار گردآوری داده‌ها در این پژوهش - از نوع نظریه‌زمینه‌ای - روش مصاحبه است. روش مصاحبه، دارای انواع گوناگونی از جمله مصاحبه شفاهی یا حضوری، مصاحبه غیرحضوری (به شکل‌های گوناگون مکاتبه‌ای، تلفنی، و...) و اخیراً نیز، مصاحبه الکترونیکی است. با توجه به گسترش کروناویروس و محدودیت‌های ناشی از گفت‌وگوی رودررو، گروه پژوهش، تصمیم به انجام مصاحبه‌ها به‌صورت الکترونیکی گرفت. این مصاحبه به دو شکل هم‌زمان و غیرهم‌زمان انجام شد. در روش هم‌زمان، پژوهشگر از تلفن



1. individualism
2. Jürgen Habermas, Charles Wright Mills, Hannah Arendt and Anthony Giddens
3. Grounded Theory
4. Strauss & Corbin
5. purposive sampling



یا چت در شبکه‌های اجتماعی مجازی استفاده کرد و نظرات مشارکت‌کنندگان را دریافت، و پس از پیاده‌سازی و در راستای اعتبارپذیری داده‌ها، برای مصاحبه‌شوندگان ارسال کرد تا در صورت تأیید آن‌ها، تجزیه و تحلیل شود.

افزون بر روش هم‌زمان، پژوهشگران برای دریافت نظرهای مشارکت‌کنندگان درباره بی‌تفاوتی اجتماعی، از روش غیرهم‌زمان نیز استفاده کرده‌اند. در این روش، پرسش‌نامه‌های نیمه‌ساختاریافته‌ای در زمان‌های مختلف از طریق ایمیل یا شبکه‌های اجتماعی مجازی برای مشارکت‌کنندگان فرستاده شد تا مصاحبه‌شوندگان بتوانند در زمان تعیین‌شده به پرسش‌ها پاسخ دهند. پژوهشگران، پس از دریافت پاسخ‌ها، آن‌ها را مطالعه و پس از برطرف کردن ابهام‌هایشان، پرسش‌های جدیدی را دوباره برای مشارکت‌کنندگان می‌فرستادند و سرانجام، پاسخ‌های نهایی را به مشارکت‌کننده بازمی‌گرداندند تا در صورت تأیید نهایی، تحلیل و کدگذاری شوند.

در روش زمینه‌ای، نتیجه تحلیل داده‌ها — که با کدگذاری باز آغاز می‌شود — ایجاد طبقاتی از مفاهیم است که پس از این مرحله، اساس کدگذاری محوری قرار می‌گیرد. در مرحله کدگذاری محوری، پژوهشگر به داده‌ها برمی‌گردد و طبقاتی را حول پدیده محوری ایجاد می‌کند. استراوس و کوربین از مرحله سوم، یعنی کدگذاری گزینشی، به عنوان گام نهایی نام برده‌اند. در این مرحله، پژوهشگر برپایه الگوی پارادایمی شکل گرفته در مرحله پیشین، گزاره‌ها یا فرضیه‌هایی را ارائه می‌دهد که سرانجام، طبقات الگو را به یکدیگر مرتبط می‌کنند (کرسول^۱، ۱۳۹۲، ۸۸-۸۷).

بنابراین، با در نظر گرفتن چنین فرایندی، همه مصاحبه‌های پیاده‌شده در دو مرحله، کدبندی شده‌اند. این کدبندی موجب کاهش تعداد مفاهیم شد و سرانجام، به مقوله‌هایی رسیدند و به کمک مقوله‌ها، مقوله هسته‌ای به دست آمد. در پایان کار نیز یک الگوی مفهومی ارائه شد و دلایل و پیامدهای بی‌تفاوتی اجتماعی به کمک این الگو، مشخص و تحلیل شدند.



برخلاف روش‌های کمی که ملاک ارزیابی در آن‌ها، بررسی اعتبار^۱ و پایایی^۲ است، در روش کیفی از ملاک‌های اعتمادپذیری^۳، باورپذیری^۴، اطمینان‌پذیری^۵، انتقال‌پذیری^۶، و تصدیق‌پذیری^۷ استفاده می‌شود (فلیک^۸، ۱۳۸۳، ۴۲۰).

در این مقاله سعی شده است، پیش‌زمینه‌های پژوهشگر از میدان، از داده‌ها دور شود و واقعیت به مثابه واقعیت میدان در نظر گرفته شود. همچنین، برای رسیدن به درستی تأیید داده‌ها سعی شد ابتدا با کسب رضایت مشارکت‌کنندگان در مصاحبه، دیدگاه‌های واقعی و تفسیری آنان از موضوع گرفته و بازسازی شود، و سپس، مراحل کدبندی و اطلاق کد به مفاهیم با وسواس بیشتری و با مشورت استادان و صاحب‌نظران این حوزه، انجام شد.

بنابر بر معیارهای موردنظر گوبا و لینکن^۹، در این پژوهش، تعامل نزدیک و گسترده با افراد مختلف، مدنظر بوده است. مشارکت‌کنندگان، گروه پژوهشگران را از پیش شناخته و در برخی از پژوهش‌های پیشین، از نظرات آن‌ها بهره‌مند شده بودند و همین امر سبب شد که مشارکت‌کنندگان با آرامش و اعتماد بیشتری با آن‌ها همکاری کنند. با توجه به این امر و برپایه معیار باورپذیری، دقت در اجرای فنون کار میدانی که در اینجا مصاحبه‌های عمیق بود، سبب شد که مصاحبه‌شوندگان با مصاحبه‌کنندگان احساس راحتی نسبی داشته باشند. همچنین، با توجه به شیوع ویروس کرونا، پژوهشگران، برخی از مصاحبه‌ها را که به صورت نیمه‌ساختاریافته انجام داده بودند و متن مکتوب آن‌ها را در اختیار داشتند، بازنگرداندند؛ تنها در مواردی که متن، ابهام داشت، با مشارکت‌کننده تماس گرفته می‌شد تا ابهام موجود برطرف شود. البته در راستای «تکنیک ممیزی»، که برای اعتمادپذیری پژوهش‌های کیفی از آن استفاده می‌شود، در طول پژوهش از دیدگاه‌های متخصصان، صاحب‌نظران، و پژوهشگرانی که سابقه انجام پژوهش با روش زمینه‌ای داشتند، برای

1. validity
2. reliability
3. trustworthiness
4. credibility
5. dependability
6. transferability
7. conformability
8. Uwe Flick
9. Guba & Lincoln

مقوله‌بندی مفاهیم استفاده شد. افزون‌براین، در چارچوب تکنیک «زاویه‌بندی نظری دنزین»^۱، از نظریه‌ها و رویکردهای نظری مرتبط با موضوع در زمان تنظیم نظام مقوله‌ها و نیز تحلیل و تفسیر نتایج استفاده شد.

در روش کیفی، نمونه‌گیری، به معنای رایج آن در روش کمی، وجود ندارد، بلکه پژوهشگر، از مورد و مواردی که بتواند به تکمیل پرسش و نظریه‌اش کمک کنند، استفاده می‌کند. در این روش، از نمونه‌گیری هدفمند و راهبرد نمونه‌گیری نظری استفاده شد. از نمونه‌گیری هدفمند، برای گزینش افراد مورد‌مصاحبه و از نمونه‌گیری نظری، برای تشخیص تعداد افراد، تعیین محل داده‌های موردنیاز، و یافتن مسیر پژوهش استفاده شد. در نمونه‌گیری کیفی، تعداد افراد نمونه را با معیار اشباع نظری تعیین می‌کنند.

در این پژوهش، با توجه به مسئله موردپژوهش (بی‌تفاوتی اجتماعی)، فهرستی از افراد، از بین صاحب‌نظران اجتماعی، روزنامه‌نگاران و اهالی رسانه، مدیران خیریه‌ها و مؤسسه‌های غیردولتی، روحانیون و طلاب حوزه علمیه، افراد فعال عضو احزاب و انجمن‌های سیاسی، کارشناسان مشارکت و اجتماعی شاغل در دستگاه‌های اجرایی، معتمدان محلی، و... تهیه شد و پژوهشگران، کار گردآوری داده‌ها را به صورت الکترونیکی آغاز کردند و پس از ۲۸ مصاحبه، به اشباع نظری دست یافتند و فرایند کدگذاری به پایان رسید.

جدول ۱. سنخ‌شناسی چارچوب نمونه اطلاع‌رسانان و مشارکت‌کنندگان^۲

کد اختصاری	گروه مشارکت‌کننده
IN-P	صاحب‌نظران دانشگاهی
IN-C	روحانیون و طلاب حوزه علمیه
IN-J	روزنامه‌نگاران و اهالی رسانه
IN-MC	مدیران خیریه‌ها و مؤسسه‌های غیردولتی
IN-PP	فعالان احزاب و انجمن‌های سیاسی
IN-E	کارشناسان مشارکت و اجتماعی شاغل در دستگاه‌های اجرایی
IN-LR	متنفذان و معتمدان محلی

1. Denzin Theoretical Triangulation

۲. الگوی این سنخ‌شناسی از کتاب مقصود فراستخواه (۱۳۹۵). روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی با تأکید بر نظریه برپایه: گراندد تئوری GTM (چاپ دوم). تهران: نشر آگاه برگرفته شده است.



جدول ۲. مشخصات کلی مشارکت‌کنندگان در پژوهش

کد مشارکت‌کننده	مشخصات مشارکت‌کننده
IN-P- 01	صاحب‌نظر دانشگاهی، مرد، دکترای جامعه‌شناسی، مدرس رسمی
IN-P- 02	صاحب‌نظر دانشگاهی، مرد، دکترای تاریخ، مدرس رسمی
IN-J- 03	روزنامه‌نگار، زن، کارشناسی ارتباطات، شاغل در خبرگزاری
IN-E- 04	کارشناس مشارکت، مرد، دانشجوی دکترای روانشناسی، شاغل در دستگاه‌های اجرایی
IN-J- 05	روزنامه‌نگار، مرد، کارشناس ارشد حقوق، مدیر سایت و کارشناس روابط عمومی
IN-P- 06	صاحب‌نظر تخصصی، زن، کارشناس ارشد فلسفه، دبیر آموزش و پرورش
IN-C- 07	روحانی، مرد، سطح سه حوزوی و دکترای فقه و مبانی، مدرس حوزه علمیه
IN-PP- 08	فعال سیاسی، مرد، دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی، بازنشسته
IN-PP- 09	فعال سیاسی، مرد، دکترای علوم سیاسی، عضو هیئت علمی
IN-MC- 010	مدیر ثمن، مرد، کارشناس ارشد علوم تربیتی، مشاور
IN-C- 011	روحانی، مرد، سطح سه فقه و اصول، مدرس حوزه علمیه
IN-E- 012	کارشناس مشارکت، مرد، دانشجوی دکترای ادبیات، شاغل در دستگاه اجرایی
IN-MC- 013	مدیر ثمن، مرد، لیسانس علوم اجتماعی، معتمد محلی و شاغل در شورای حل اختلاف
IN-P- 014	صاحب‌نظر دانشگاهی، مرد، دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیئت علمی
IN-P- 015	صاحب‌نظر تخصصی، مرد، دانشجوی دکترای علوم تربیتی، مشاور و دبیر آموزش و پرورش
IN-J- 016	روزنامه‌نگار، مرد، دیپلم علوم انسانی، سردبیر نشریه
IN-MC 017	مدیر ثمن، زن، کارشناسی مددکاری اجتماعی، مدیر مؤسسه امور خیریه، بازنشسته
IN- C-018	روحانی، مرد، دکترای فقه و اصول تطبیقی، مدرس حوزه و دانشگاه، مدیر سازمانی
IN-P- 019	صاحب‌نظر تخصصی، مرد، کارشناس ارشد ادبیات عرب، مدرس دانشگاه
IN- E- 020	کارشناس اجتماعی، مرد، کارشناس ارشد علوم تربیتی، شاغل در دستگاه اجرایی
IN- LR-021	معتمد محلی، مرد، کارشناس علوم اجتماعی، بازنشسته
IN- J- 022	معتمد محلی، مرد، کارشناس ارشد علوم تربیتی، شاغل در بخش دولتی و مدیر امور خیریه
IN- MC- 023	روزنامه‌نگار و کارشناس اجتماعی، مرد، کارشناس ارشد، روزنامه‌نگار، و شاغل در بخش دولتی
IN- LR- 024	معتمد محلی، مرد، لیسانس ادبیات، شاغل در بخش غیردولتی
IN- E- 025	کارشناس اجتماعی، زن، کارشناس ارشد، شاغل در بخش دولتی
IN- P- 026	صاحب‌نظر دانشگاهی، مرد، دکترای روانشناسی، عضو هیئت علمی
IN- P- 027	صاحب‌نظر دانشگاهی، مرد، دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی، مدرس دانشگاه و بازنشسته
IN- C- 028	روحانی، مرد، سطح دو فقه و اصول، مدرس حوزه و روحانی جهادی



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۶۴

دوره ۱۴، شماره ۳

پاییز ۱۴۰۰

پیاپی ۵۵

۴. یافته‌های پژوهش

در ادامه پژوهش، پس از استخراج متون مصاحبه با ۲۸ نفر از مشارکت‌کنندگان و تجربه‌ها و تأملات شخصی پژوهشگران، تعداد ۲۳۶ گزاره استخراج، و براساس فرایند کدگذاری باز، از بطن این گزاره‌ها، ۲۰۹ مفهوم استخراج شد. آن‌گاه، براساس کدگذاری محوری، مفاهیمی که موضوعیت یکسان و مشابهی داشتند، با عنوان مقوله فرعی به‌گونه‌ای جداگانه تقسیم‌بندی شدند. در این مرحله، تعداد ۷۳ مقوله فرعی استخراج شد. سپس، مضمون‌های مشابه در مقوله‌های فرعی، در چندین مقوله اصلی که نسبت به مقوله‌های فرعی، سطح انتزاع بالاتری داشتند، ادغام شد. در این مرحله نیز تعداد ۳۲ مقوله اصلی به‌دست آمد. سرانجام، در مرحله کدگذاری انتخابی، همه مقوله‌های اصلی در قالب مقوله هسته - که همچون چتری، تمام مفاهیم و تعبیرهای مقوله‌های اصلی و مقوله‌های دیگر را پوشش می‌داد- در یک اصطلاح کاملاً انتزاعی و با زبان علمی بیان شد.

گفتنی است، پس از مرحله کدگذاری انتخابی، برای پیوند مفاهیم و مقوله‌ها از یک الگوی پارادایمی استفاده شد که دربردارنده شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها، و پیامدها است. در جدول شماره (۳)، تعداد مفاهیم و مقوله‌های فرعی و اصلی، برپایه نوع مقوله‌ها، ارائه شده است.

جدول ۳. جدول تعداد مفاهیم، مقوله‌های فرعی و اصلی

نوع مقوله	مفهوم	مقوله فرعی	مقوله اصلی
شرایط علی	۴۷	۱۸	۸
شرایط زمینه‌ای	۶۲	۲۱	۱۰
شرایط مداخله‌گر	۲۴	۷	۳
راهبرد	۱۸	۹	۴
پیامد	۵۸	۱۸	۷
جمع	۲۰۹	۷۳	۳۲

در مرحله کدگذاری محوری و در راستای شناسایی شرایط علی، تعداد ۸ مقوله اصلی به‌عنوان شرایط علی یا سبب‌ساز شناسایی شده‌اند. این شرایط عبارت‌اند از: غفلت از نقش شهروندان، نوع ساختار سیاسی، توقع‌های فزاینده، فردگرایی خودخواهانه، زوال وفاداری جمعی، اختلال رابطه‌ای، نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی و انباشتگی فقر و فلاکت.





یکی از عوامل سبب‌ساز بی‌تفاوتی اجتماعی، غفلت از نقش مؤثر شهروندان در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، و مشارکت در فرایندهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی است. نادیده انگاشتن و عدم بازیگری مؤثر طبقه پایین جامعه در حکمروایی، سبب بی‌خیالی، مسئولیت‌گریزی، و سطح پایین آگاهی و دانش آن‌ها خواهد شد. مشارکت‌کنندگان بر این نظرند که نادیده انگاشتن و به‌حساب نیاوردن مردم، سبب بی‌تفاوتی افراد می‌شود.

«زمانی که دولت‌ها، نقش سازنده ملت را نادیده می‌گیرند، مردم نیز راه بی‌تفاوتی را در پیش می‌گیرند» (IN-P-01-02).

«دولت، در تمام سال‌ها، در قبال مردم و مشکلات آن‌ها بی‌تفاوت بوده است. هر روز آسیب‌های اجتماعی و روانی افزایش می‌یابد، اما آن‌ها را نمی‌بینند. احساس می‌کنم، دولت‌ها در ایران کار خود را می‌کنند و کاری به مردم و مشکلات آن‌ها ندارند» (IN-MC-017-06). بنابراین، زمانی که نقش سازنده مردم نادیده گرفته شود و طبقات پایین جامعه، همچنان نتوانند در فرایندهای مختلف جامعه نقش مفیدی ایفا کنند، بی‌تفاوتی اجتماعی به‌وجود خواهد آمد.

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل سبب‌ساز بی‌تفاوتی اجتماعی — که مورد تأکید بسیاری از مشارکت‌کنندگان در پژوهش حاضر بود — به نوع ساختار سیاسی حاکم بر هر کشور مربوط می‌شود. مشارکت‌کنندگان بر این نظر بودند که بی‌تفاوتی اجتماعی و سیاسی، به‌عنوان یک مسئله، یکی از مؤلفه‌های نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک است. بی‌تفاوتی اجتماعی، در کشورهایی که پیشینه طولانی خودکامگی را با خود دارند، بیشتر دیده می‌شود. «سابقه تاریخی ساختار استبدادی سیاسی خودکامگی، به‌ویژه وقتی نیروهای سیاسی به قانون احترام نگذارند، باعث قانون‌گریزی و هنجارشکنی سایر افراد و طبقات می‌شود» (IN-P-02-07).

همچنین، در جوامعی که خرده‌نظام سیاست بر همه شئون و خرده‌نظام‌های دیگر تسلط پیدا کرده و از سیاست‌زدگی یا آنومی سیاسی رنج می‌برد، بی‌تفاوتی سیاسی و اجتماعی بیشتر پدیدار می‌شود.



«در جوامعی که سیاست و سیاستمداران بر تمامی شئون زندگی طبقات متوسط و پایین‌تر سیطره پیدا کرده‌اند، سیاستمداران دوست ندارند شهروندان مطالبه‌گر باشند، آن‌ها بیشتر به دنبال پیرو هستند؛ بنابراین، تنها در زمان و در برابر وقایعی احساس مسئولیت می‌کنند که سیاستمداران بخواهند و در سایر مواقع و در برابر سایر رویدادها، بی‌تفاوت می‌باشند» (IN-P- 06-03).

«وجود مسئولان، مدیران، و در کل، دولتمردان بی‌تفاوت در ساختار سیاسی، منجر به بی‌تفاوتی می‌شود. بی‌توجهی مسئولان به نیازهای مردم، بی‌مهری مسئولان با شهروندان از شاخصه‌های دولتمرد بی‌تفاوت است؛ به عنوان مثال، وقتی حکومت، وظایف خود را در خصوص کروناویروس انجام نمی‌دهد و مردم می‌شنوند که در کشورهای دیگر، دولت‌ها امکانات و... در اختیار مردم قرار می‌دهند، اما در اینجا این کارها را انجام نمی‌دهند، آن‌ها هم بی‌تفاوت می‌شوند» (IN-J- 03-02).

«امروز بیشتر مسئولین خبر ندارند، کی داره، کی نداره، کی سیره، کی گرسنه؟» (IN-C- 011-02). بنابراین، ساختارهای سیاسی غیردموکراتیک با ویژگی‌هایی چون خودکامگی، بی‌اعتمادی نهادی، و دولتمردان بی‌تفاوت، آفریننده بی‌تفاوتی خواهند بود.

برپایه نظریه گار، هرچه فاصله بین انتظارات ارزشی (توقعات) و توانایی‌های ارزشی (امکانات) بیشتر باشد، احساس محرومیت و بی‌عدالتی نسبی بیشتر می‌شود (گار، ۱۳۸۸). «یکی از دلایلی که افرادی نمی‌خواهند در مؤسسات خیریه و امثال آن شرکت کنند، انتظارات و توقعات زیاد برخی شهروندان از آن‌ها است. عده‌ای از شهروندان تصور می‌کنند که وظیفه قانونی این افراد، رفع تمام مشکلات آن‌ها است. همین داشتن انتظار و توقعات زیاد از این افراد، سبب عدم مشارکت آن‌ها می‌شود» (IN-MC- 013-10). این توقعات فزاینده، در نظام سیاسی و مدیریتی نیز بی‌تفاوتی ایجاد خواهد کرد. «وقتی فردی مدیر می‌شود و می‌خواهد خدمتی کند، اقوام و فامیل و تمام شهروندان انتظار دارند این فرد، تمام مشکلات جامعه را حل کند. در این حالت، فرد، مدیریت و مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرد تا از عواقب آن هم در امان باشد» (IN-MC- 013-11).



مشارکت‌کنندگان، از فردگرایی خودخواهانه به عنوان یکی از عوامل زمینه‌ساز بی‌تفاوتی اجتماعی یاد کرده‌اند. این خودمحوری هم به شکل ترجیح دادن منافع فردی و هم در قالب افراطی منفعت‌گرایی شخصی نمایان می‌شود.

«هر مسئله‌ای که رخ می‌دهد، افراد، تنها زمانی احساس مسئولیت می‌کنند که منافع فردی، شخصی، و بعضاً خانوادگی یا قبیله‌ای آن‌ها تأمین می‌شود و اگر پای منفعت شخصی در میان نباشد، در آن مسئله مشارکت نمی‌کنند» (IN- LR- 024-01).

این منفعت‌گرایی، گاهی به شکل افراطی بروز می‌کند. به این معنا که تصور یا تفکر خودخواهانه، منفعت‌طلبانه، و مال‌اندیشانه با هدف به حداکثرسانی سود شخصی است.

«در حوزه اقتصادی، بیشتر افراد به جیب خود فکر می‌کنند، تا جیب خود و مردم. گاهی حتی می‌دانند که این فعالیت به اقتصاد مملکت ضربه می‌زند، اما چون منفعت شخصی دارد، آن را انجام می‌دهند. در سوداگری معاملات ملکی، خودرو، و...» (IN- P- 026-01).

بنابراین، هرچند فردگرایی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه مدرن و برآمده از تغییرات ارزشی و فرهنگی دنیای مدرن است، اما شکل افراطی و منفی آن که پدیدآورنده بی‌تفاوتی است — به تعبیر دورکیم — محصول گسیختگی پیوند فرد و اجتماع است.

وفاداری به ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، یکی از مهم‌ترین بایسته‌های یک جامعه سالم است. آلموند و وربا^۱، در بررسی تطبیق فرهنگ و ساختار سیاسی جامعه، وفاداری را حالتی می‌دانستند که فرد، از سطح بالایی از آگاهی، احساس مثبت، و تعهد به ساختار سیاسی جامعه برخوردار است (آلموند و وربا، ۱۹۶۳). به این معنا که فرد، آگاهی درست و لازم را از ساختار سیاسی جامعه خود دارد، به این ساختار و اهداف آن احساس تعلق و تعهد می‌کند، و ارزیابی مثبتی از آن دارد.

«وقتی در جامعه‌ای زندگی می‌کنید که افراد، احساس مسئولیت اجتماعی ندارند، افراد دیگر تمایلی به زندگی در آن منطقه نداشته و به مهاجرت از آن منطقه روی می‌آورند» (PSE-30).

افزون بر تعلق و دلبستگی‌های محیطی، احساس تعهد افراد نیز بر وفاداری جمعی تأثیرگذار است و فقدان و نزول آن، موجب زوال وفاداری جمعی خواهد شد. «وقتی بی تفاوتی بر سازمان یا نهادی سایه می‌افکند، کارکنان، وفاداری لازم به اهداف سازمانی ندارند» (PSE-32).

گسترش شهرگرایی و تجلی جامعه جدید، سبب گسترش اخلاق بازار در روابط اجتماعی و شکل‌گیری نوعی دادوستد در تعاملات اجتماعی شده است که می‌توان آن را (به تعبیر چلبی) «اختلال رابطه‌ای^۱» نامید. هنگامی که روابط اجتماعی (به تعبیر چلبی)، از روابط گرم، به سوی روابط سرد گرایش می‌یابد، آن‌گاه، تعاملات اجتماعی شکل کالا به خود می‌گیرد و افراد، روابط اجتماعی را به شکل معامله‌ای می‌نگرند که هدف آن، دستیابی به سود است.

مشارکت‌کنندگان نیز از بده‌بستان اجتماعی، به عنوان یکی از عوامل زمینه‌ساز بی تفاوتی اجتماعی نام می‌برند. به نظر آن‌ها، اشاعه اخلاق بازار و کالایی شدن روابط اجتماعی، و در مجموع، حاکمیت روابط بده‌بستانی، سبب ایجاد بی تفاوتی اجتماعی می‌شود.

«رواج روحیه کاسب‌کارانه در تعاملات اجتماعی که نمونه این روحیه را می‌توان پولی شدن خدماتی دانست که قبلاً پولی بابت آن‌ها دریافت نمی‌شد» (IN-C-07-02). «اگر می‌بینید مردم، فعالانه در مراسم سوگواری یا شادی افرادی شرکت می‌کنند، به خاطر بده‌بستان‌ها است نه به خاطر روحیه مشارکت‌جویی آن‌ها» (PSE-05).

بسیاری از جامعه‌شناسان، سرچشمه نارضایتی و بی تفاوتی را در مسئله نابرابری‌های اجتماعی، به ویژه از نوع عمیق آن، می‌دانند. این نابرابری، هم نابرابری در توزیع مزایا یا درآمدها و هم نابرابری در توزیع فرصت‌ها را در بر می‌گیرد.

«برخورد غلط با مسئله یارانه‌ها، خصوصاً در مورد یارانه معیشتی و نابرابری و تبعیض در توزیع آن، سبب گسترش بدبینی، بی‌اعتمادی و بی تفاوتی در جامعه شد» (IN-LR-021-07).





«متأسفانه، وقتی درآمدها براساس عدالت توزیع نشود و برخی که استحقاق کمتری

دارند از مزایای بیشتری برخوردار شوند، منجر به بی تفاوتی می شود» (IN-PP- 08-09).

بنابراین، به وجود آمدن شرایط نابرابر در جامعه، بهره‌مندی عده‌ای از مزایا و فرصت‌ها، و عدم برخورداری عده‌ای دیگر که خود را شایسته دریافت امکانات و امتیازهای توزیع شده در جامعه می‌دانند، سبب پدید آمدن احساس نابرابری و سرانجام، بی تفاوتی می‌شود. آنچه این بی تفاوتی را افزایش می‌دهد، نابرابری نیست، زیرا میزانی از نابرابری در جامعه، طبیعی است، اما وجود نابرابری‌های عمیق، سبب بی تفاوتی خواهد شد.

فقر و کمبودهای اقتصادی، یکی از عوامل مؤثر بر میزان مشارکت افراد جامعه شناخته شده است (لویس، ۱۳۵۳، به نقل از: صدقاتی فرد، ۱۳۹۲، ۷۵).

«با توجه به هرم نیازهای مازلو، وقتی نیازهای اولیه افراد برطرف نمی‌شود، به سراغ نیازهای بالاتر نمی‌روند؛ احساس مسئولیت اجتماعی، نیاز بالاتری است» (IN-P- 015-04).

مصاحبه‌شوندگان بر این نظر بودند که هنگامی که افراد، درگیر رفع مشکلات روزمره خود می‌شوند و وقت و تلاش خود را صرف رفع آن‌ها می‌کنند، فرصتی برای فکر کردن به مشکلات دیگران نمی‌ماند.

«با توجه به مشکلات و مشغله زندگی افراد، خصوصاً مسائل اقتصادی، وقت اغلب مردم، صرف رفع مشکلات روزمره خود و تلاش برای حل آن‌ها می‌شود و وقتی برای فکر کردن به دیگران برای آن‌ها نمی‌ماند» (IN-E- 04-02).

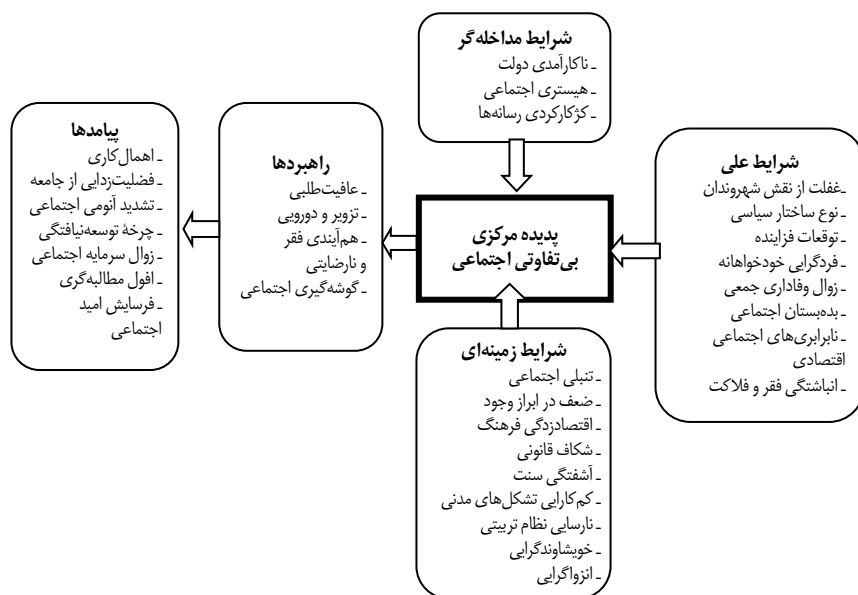
بنابراین، می‌توان گفت، در جامعه‌ای با یک نظام اقتصادی ورشکسته و فقیرپرور که اغلب افراد در آن، عضو لشکر نیازمندان هستند و در مشکلات روزمره غرق شده و در قاعده هرم نیازها توقف کرده‌اند و با انباشتگی فلاکت روبه‌رو شده‌اند، فرصتی برای فکر کردن به مشکلات دیگران و مشارکت در مسائل گوناگون جامعه وجود نخواهد داشت. سرنوشت جامعه‌ای با چنین وضعیتی، انزوای طلبی، عدم مشارکت، و بی تفاوتی در برابر رویدادهای گوناگون خواهد بود.

افزون بر شرایط علی، شرایط زمینه‌ای نیز بسترساز بی تفاوتی اجتماعی می‌شوند. این‌ها، شرایط ویژه‌ای هستند که راهبردها را تحت تأثیر قرار می‌دهند (بازرگان، ۱۳۹۱، ۱۰۰) و

بیانگر آن دسته از شرایط، موقعیت‌ها، و زمینه‌هایی هستند که به ظهور پدیده مورد مطالعه منتهی شده‌اند (محمدپور، ۱۳۹۰، ۳۲۹). در پژوهش حاضر، تعداد ۱۰ مقوله اصلی به عنوان شرایط زمینه‌ای یا بسترساز شناسایی شده‌اند که عبارت‌اند از:

تبلی اجتماعی، ضعف در ابراز وجود، اقتصاددگی در حوزه فرهنگ، شکاف قانونی، آشفتگی سنت، کارایی پایین تشکلهای مردم‌نهاد، نارسایی نظام تربیتی، خویشاوندگرایی، تله بی اعتمادی، انزوای اجتماعی

همچنین، افزون بر شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر نیز سبب افزایش یا کاهش میزان بی تفاوتی می‌شوند. در این پژوهش، تعداد ۳ مقوله اصلی به عنوان شرایط مداخله‌گر شناسایی شده‌اند که عبارت‌اند از: ناکارآمدی دولت، هیستری اجتماعی، و کژکارکردی رسانه‌ها. براین اساس، می‌توان پدیده بی تفاوتی اجتماعی را ناشی از شرایطی دانست که سبب تعاملاتی شده و پیامدهایی را به دنبال دارد. در شکل شماره (۱) شرایط علی، زمینه‌ساز، و مداخله‌گر، به همراه راهبردها و پیامدها ارائه شده است.



شکل ۱. الگوی پارادایمی بی تفاوتی اجتماعی



۵. نتیجه گیری

بی تفاوتی به عنوان یکی از پدیده های اجتماعی موجود در فرهنگ بسیاری از کشورهای دنیا در قالب یک مسئله اجتماعی شناخته شده است. برخی از پژوهشگران بر این نظرند که ایران و بسیاری از جوامع جهان سومی، در شرایط آنومیک به صورت حاد یا مزمن به سر می برند؛ یعنی نوعی وضعیت آنومیک که اغلب در فرایند گذار شتابان از جامعه پیش مدرن به مدرن و در نتیجه جریان های نوسازی پدید می آید و وضعیت پیچیده ای است که با بی هنجاری همراه است. اساس هر نظم اجتماعی را عاطفه و تفاوت هایی تشکیل می دهد که ریشه در وابستگی به جمع دارد (چلبی، ۱۳۷۵، ۱۵۷).

این مفهوم، به جامعه خاصی اختصاص نداشته و همه جوامع، بر اثر عوامل و شرایط مشابه و گاهی متفاوت، با آن روبه رو شده اند. گاهی این بی تفاوتی (در برخی جوامع) چنان آشکار می شود که به مسئله ای حاد تبدیل شده و سامان اجتماعی را به مخاطره می اندازد و در زمانی دیگر، شاید از فقدان مشکلات و مسائل در حوزه های اقتصادی و سیاسی ناشی شود. هریک از جوامع، بسته به ساختار فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی، به این مسئله نگرسته و برای مقابله با آن، سیاست گذاری و برنامه ریزی می کنند.

استان ایلام، استانی است دارای پیشینه تاریخی طولانی و تمدنی که ریشه در عهد باستان دارد. با وجود تاریخ طولانی این سرزمین، شهرنشینی در آن سابقه زیادی نداشته است. هنوز یک سده از تأسیس استانی به نام ایلام نگذشته و پیشینه شهرنشینی در آن نیز، به حدود نیم قرن می رسد. به لحاظ بافت قومی، ایلی، و طایفه ای، دارای تنوع خاصی است و با ورود فرهنگ و فناوری جدید، هنوز با ساختار قومی و ایلپاتی وداع نکرده است. تفاوت های فرهنگی ساکنان در نمایش هم آیندی سنت و مدرنیسم و تعارض بین آن ها، موجب پدید آمدن فرهنگ روستا-شهر یا زیست ایلپاتی و شهرنشینی شده است.

ورود فرهنگ مدرنیسم، سبب به هم ریختگی سازمان سنتی در این حوزه جغرافیایی شده، اما نتوانسته است سنت آن را به طور کامل محو کند. آمیختگی مؤلفه های نظام سنتی و تداوم ساختارهای وابسته به آن، با فرهنگ و فناوری مدرن، سبب به هم ریختگی نظم سنتی و عدم شکل گیری نظم نوین شده و آسیب ها و مسائل زیادی را در پی داشته است.



واقعیت این است که مفاهیم علوم اجتماعی، پیچیدگی‌های خاصی دارند؛ ازاین‌رو، نمی‌توان با قطعیت گفت که این به‌هم‌ریختگی، سبب شده است که با جامعه‌ای کاملاً بی‌تفاوت در برابر مسائل گوناگون روبه‌رو باشیم. جامعه‌ای که در دوره جنگ هشت‌ساله، کارنامه موفق‌تری را به‌لحاظ انجام کنش‌های ایثارگرانه از خود به‌جای گذاشته و پس‌ازآن، با شرکت در انتخابات دوره‌های مختلف، یکی از بالاترین سطوح مشارکت را به خود اختصاص داده است، یا در سال ۱۳۹۴، در مهار آتش جنگل‌های شلم ایلام، عزم و اراده‌ای کم‌سابقه را از خود نشان داده است، را نمی‌توان جامعه‌ای کاملاً بی‌اعتنا به مسائل مختلف و بی‌تفاوت نامید.

اما در سه دهه اخیر، مواردی چون پایین بودن رعایت فرهنگ شهروندی، گرایش بسیار پایین به عضویت در احزاب و تشکل‌ها، عدم واکنش به مفاسد اداری، رشوه‌خواری، اختلاس و رانت، گرانی‌فروشی، حاکمیت ایلپاتی‌گری و طایفه‌گرایی و گسترش نابرابری و تضییع حقوق دیگران، افزایش بی‌رویه آسیب‌هایی چون خودکشی، نزاع، تخلف‌های پرشمار رانندگی، و حتی عدم واکنش لازم شهروندان به آتش‌سوزی در جنگل‌ها و مراتع دیگر استان، بیانگر این است که این استان با مسئله بی‌تفاوتی اجتماعی روبه‌رو است؛ بنابراین، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «چه عوامل و شرایطی در پدید آمدن این پدیده مؤثر بوده‌اند؟» «یا زمینه را برای به‌وجود آمدن آن فراهم کرده‌اند؟» «در چه شرایطی، آن روح جمعی و آن کنش‌های ایثارگرانه کاهش یافت و شرکت بیش از ۸۰ درصدی در انتخابات، جای خود را به مشارکت حدود ۴۰ درصدی در انتخابات اخیر (۱۳۹۸) داد؟»

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که عواملی چون غفلت از نقش شهروندان، نوع ساختار سیاسی، توقعات فزاینده، فردگرایی خودخواهانه، زوال وفاداری جمعی، بده‌بستان اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی، و انباشتگی فقر و فلاکت پدیدآورنده بی‌تفاوتی اجتماعی بوده‌اند. افزون‌بر این عوامل، شرایط و عواملی چون تنبلی اجتماعی، ضعف در ابراز وجود، اقتصادزدگی فرهنگ، شکاف قانونی، نارسایی نظام تربیتی، آشفتگی سنت، خویشاوندگرایی، کم‌کارایی تشکل‌های مدنی، انزواگرایی، ناکارآمدی دولت، هیستری اجتماعی، و کژکارکردی رسانه‌ها را می‌توان به‌عنوان عوامل زمینه‌ای و مداخله‌گری





معرفی کرد که به ظهور و بروز پدیده بی تفاوتی اجتماعی و راهبردهای آن کمک کرده‌اند. در مجموع، انتزاع انجام‌شده از تمام مقوله‌های پژوهش حاضر، مفهوم «بی‌سازمانی اجتماعی» را به عنوان مقوله مرکزی و هسته اصلی آن، متبلور کرد. بی‌سازمانی اجتماعی، بازنمای نتایج همه مصاحبه‌ها و تحلیل همه مقوله‌های پژوهش است.

رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی^۱، پس از جنگ جهانی اول و در پاسخ به مجموعه خاصی از شرایط در جامعه و در حوزه جامعه‌شناسی به عرصه آمد (رابینگتن و واینبرگ، ۱۳۹۲، ۴۵). پس از جنگ جهانی اول، سه عامل مهاجرت، شهرنشینی، و صنعتی شدن، زمینه گسترده اجتماعی و فرهنگی‌ای را برای شرایط نامطلوب ایجاد کرد. محصولات این شرایط —از جمله جرم، بیماری روانی، الکلیسم، اعتیاد به مواد مخدر، و بزهکاری جوانان— سبب شد که کارایی رویکرد آسیب‌شناسی اجتماعی در تحلیل این مسائل کمتر شود. جامعه‌شناسان برای رویارویی با این مسائل —هم در جامعه و هم در جامعه‌شناسی— رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی را مطرح کردند (رابینگتن و واینبرگ، ۱۳۹۲، ۴۵).

به طور کلی، بی‌سازمانی اجتماعی را به معنای وضعیت عدم توفیق مقررات تعریف کرده و سه نوع عمده آن را بی‌هنجاری، ستیز فرهنگی، و اختلال بر شمرده‌اند. علت ریشه‌ای بی‌سازمانی اجتماعی را به طور کلی، تغییرات اجتماعی دانسته‌اند. هر شرایطی که تعادل نظام اجتماعی را به هم بریزد، موجب بروز بی‌سازمانی اجتماعی خواهد شد. این شرایط ممکن است تغییرات فناورانه، جمعیت‌شناختی، یا فرهنگی باشد. رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی، پیش‌بینی‌کننده پیامدهای تغییر برای نظام و برای افراد داخل نظام است. بی‌سازمانی اجتماعی برای افراد، فشار روانی ایجاد می‌کند که خود، موجب بی‌سازمانی شخصیتی می‌شود. این رویکرد، می‌تواند برای نظام نیز پیامدهای سه‌گانه‌ای داشته باشد. نخست، ممکن است تغییر در نظام روی دهد؛ دوم، نظام می‌تواند در وضعیتی پایدار به کار خود ادامه دهد (یعنی، بی‌سازمانی وجود دارد، ولی نظام کماکان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد)؛ سوم، نظام ممکن است مختل شود (یعنی، بی‌سازمانی، چنان ویرانگر است که نظام را متلاشی می‌کند) (رابینگتن و واینبرگ، ۱۳۹۲، ۵۲-۵۱).



از این رو، با توجه به تأثیر عوامل و شرایط پدیدآورنده، بستر ساز، و مداخله‌گر در بی‌تفاوتی اجتماعی، می‌توان این پدیده را نتیجه رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی دانست.

با توجه به وضعیت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی ایلام، مسائلی چون مهاجرت افسارگسیخته به مراکز شهری — به‌ویژه به مرکز استان — در دو دهه اخیر، گسترش بی‌نظمی‌ها و آسیب‌های اجتماعی — که نرخ برخی از آن‌ها چون خودکشی، افسردگی، نزاع، و... بسیار بالاتر از میانگین کشوری است — ناکارآمدی نهادهای اولیه و ثانویه — که برپایه پژوهش‌های انجام‌شده، دچار نابسامانی شده‌اند — عقب‌ماندگی تاریخی استان و گرفتار شدن در چرخه توسعه‌نیافتگی، ناکارآمد بودن رسانه‌های محلی در ترویج فرهنگ شهروندی، و جابه‌جایی‌های زیاد جمعیتی — که سبب عدم شکل‌گیری جمعیتی باثبات در مناطق و محله‌های مختلف شده است — و سیطره فرهنگ روستایی و تداوم ساختارهای قومی و طایفه‌ای (ملک‌شاهی و کمریگی، ۱۳۹۶، ۱۲۵-۱۲۴)، همچنین، عوامل و شرایط دیگر مرتبط با مسئله بی‌تفاوتی اجتماعی همانند افول تاب‌آوری ساکنان، مسئولیت‌گریزی ساکنان، کاهش اعتماد، مشارکت و پیوندهای اجتماعی، فرسایش امید اجتماعی، کالایی‌شدن روابط اجتماعی، نابرابری در توزیع فرصت و درآمد، فردگرایی افراطی و رواج پدیده تضاد طبقاتی و گسترش بیش‌ازپیش شرایط آنومیک را می‌توان نام برد که این استان را با بی‌سازمانی اجتماعی روبه‌رو کرده‌اند. براین اساس، می‌توان گفت، این شرایط، بیانگر تسلط و چیرگی رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی در استان ایلام است.

تحلیل مصاحبه‌های انجام‌شده با مشارکت‌کنندگان و بررسی مقوله‌های شرایطی و تعاملی، بیانگر این است که جامعه ایلام با مسئله‌ای به نام بی‌سازمانی اجتماعی روبه‌رو شده است و این عوامل و شرایط، بازتاب بی‌سازمانی اجتماعی حاکم بر استان ایلام است.

امیرشیرزاد، نرگس (۱۳۹۳). بررسی عوامل موثر بر بی تفاوتی اجتماعی: مورد مطالعه شهروندان ۱۸ سال به بالای شهر دزفول (پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی). دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، ایران.

بازرگان، علی (۱۳۹۱). مقدمه ای بر روش تحقیق کیفی و آمیخته (چاپ سوم). تهران: نشر دیدار.

بریزی، عقیل (۱۳۹۳). تبیین جامعه شناختی بی تفاوتی اجتماعی شهروندان زرین دشت فارس (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه شناسی). دانشگاه تربیت معلم، دانشکده علوم انسانی، ایران.

بشیری، حسین (۱۳۷۲). بی تفاوتی اجتماعی. ماهنامه ایران فردا، ۱۱(۲)، ۴۵-۴۱.

چلی، مسعود (۱۳۷۵). جامعه شناسی نظم (چاپ اول). تهران: نشر نی.

دادخواه تهرانی، لیلا (۱۳۹۸). مطالعه جامعه شناختی عوامل مؤثر بر بی تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان: مورد مطالعه دانشجویان دانشگاه آزاد شهر تهران (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه شناسی). دانشگاه پیام نور تهران، واحد پرند.

دانایی فرد، حسن؛ و اسلامی، آذر (۱۳۹۰). کاربرد استراتژی پژوهشی نظریه داده بنیاد در عمل؛ ساخت نظریه بی تفاوتی سازمانی (چاپ اول). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

دلاور، علی (۱۳۸۹). روش شناسی کیفی. فصلنامه راهبرد، ۱۱(۱)، ۳۲۹-۳۰۷.

راینگتن، ارل؛ و واینبرگ، مارتین (۱۳۹۲). رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی (مترجم: رحمت الله صدیق سروستانی؛ چاپ هفتم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

زارعی وند، لیلا (۱۳۹۶). بررسی میزان بی تفاوتی اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه حکیم سبزواری (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهش علوم اجتماعی). دانشگاه حکیم سبزواری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

زیمیل، گئورگ (۱۳۷۲). کلانشهر و حیات ذهنی (مترجم: یوسف ابادری). نشریه نامه علوم اجتماعی، ۳ (۶)، ۵۳-۶۶.

ستوده، هدایت الله (۱۳۹۲). آسیب شناسی اجتماعی؛ جامعه شناسی انحرافات (چاپ بیست و دوم). تهران: انتشارات آوای نور.

شهاب سامانی، محسن (۱۳۹۵). مطالعه تطبیقی بی تفاوتی اجتماعی در میان دانشجویان دانشگاه های اصفهان و یزد با تأکید بر سرمایه اجتماعی (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهشگری اجتماعی). دانشگاه یزد، پردیس علوم انسانی و اجتماعی.



صدافقی فرد، مجتبی (۱۳۹۲). بی تفاوتی اجتماعی: معناکاوی، بنیان نظری و سبب شناسی (چاپ دوم). اصفهان: بهتا پژوهش.

صفاریان، محسن؛ ادهمی، عبدالرضا؛ و مرادی، علی (۱۳۹۹). شناخت رابطه بین فردگرایی و محرومیت نسبی با بی تفاوتی اجتماعی: مورد مطالعه: جوانان شهر کرمانشاه. فصلنامه مطالعات فرهنگ - ارتباطات، ۸۱، ۲۸۷-۲۵۵. doi: 10.22083/JCCS.2019.187991.2810

صفایی، صفی اله؛ و الانی، طاهره (۱۳۹۸). بررسی بی تفاوتی اجتماعی در کمک به دیگران: مورد مطالعه: شهر همدان، چهارمین کنفرانس بین المللی پژوهش های نوین در حوزه علوم تربیتی و روانشناسی و مطالعات اجتماعی ایران.

طالب پور، اکبر؛ و یازی، سیدعلی نقی (۱۳۹۸). تأثیر زیارت مشهدالرضا (علیه السلام) بر کاهش بی تفاوتی اجتماعی دانشجویان: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی. فصلنامه فرهنگ رضوی، ۶ (۲۳)، ۷۲-۴۳.

ظهیری نیا، مصطفی؛ گلابی، فاطمه؛ و هدایت ابوریق، رحیم (۱۳۹۴). شناسایی عوامل موثر بی تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه محقق اردبیلی. فصلنامه تغییرات اجتماعی - فرهنگی، ۱۲ (۴۵)، ۸۶-۱۲۱.

علمدار، فاطمه السادات؛ جوادی یگانه، محمدرضا؛ و رحمانی، جبار (۱۳۹۷). فرایند خلق بی تفاوتی اجتماعی در بافت تعاملی ایرانیان. فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۹ (۱)، ۱۹۰-۱۶۵. doi: 10.22059/IJSP.2018.65905

علیانسب شریانی، سیدابراهیم؛ و محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۹۵). پژوهشی درباره بی تفاوتی اجتماعی در ایران: مورد پژوهش، فرهنگیان منطقه ۱۸۲۱ استان آذربایجان شرقی. سومین کنفرانس جهانی روانشناسی و علوم تربیتی، حقوق و علوم اجتماعی در آغاز هزاره سوم، با همکاری مشترک موسسه آموزش عالی علامه خویی، دانشگاه زرقان-واحد پژوهش دانش پژوهان، تاریخ همایش، شیراز، ایران.

علیانسب شریانی، سیدابراهیم (۱۳۹۶). بی تفاوتی اجتماعی (چاپ اول). تبریز: انتشارات انس. عنبری، موسی؛ و غلامیان، سارا (۱۳۹۵). تبیین جامعه شناختی عوامل مرتبط با بی تفاوتی اجتماعی. فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۷ (۲)، ۱۵۹-۱۳۳.

غفاری، غلامرضا؛ و جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۹۶). پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه ایران؛ گزارش استان ایلام، شورای اجتماعی کشور. تهران: دفتر طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۵). روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی با تأکید بر نظریه برپایه: گراند تئوری GTM (چاپ دوم). تهران: نشر آگاه.





فلیک، یو (۱۳۸۳). درآمدی بر پژوهش‌های کیفی در علوم انسانی (مترجمان: عبدالرسول جمشیدیان، سیدعلی سیادت و رضاعلی نوروزی؛ چاپ اول) قم: سماء قلم.

فولادیان، احمد (۱۳۹۴). بررسی رابطه بین میزان بیگانگی اجتماعی و بی تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد. فصلنامه جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، ۵ (۱۷)، ۱۴۴-۱۲۵.

فیض‌اللهی، علی؛ و کمربیگی، خلیل (۱۳۹۸). بررسی و تحلیل جامعه‌شناختی آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی در استان ایلام (طرح مطالعاتی). دانشگاه ایلام.

قاضی‌زاده، هورامان؛ و کیان‌پور، مسعود (۱۳۹۴). بررسی میزان بی تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان: مورد مطالعه، دانشگاه اصفهان. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، ۴ (۱)، ۷۸-۵۹.

قائم‌ی، فاطمه؛ بلالی، اسماعیل؛ و قدسی، علی محمد (۱۳۹۴). ارتباط دینداری و بی تفاوتی اجتماعی در شهر همدان. فصلنامه علمی تخصصی دانش انتظامی همدان، ۲ (۳)، ۱۱۶-۹۹.

کرسول، جان دبلیو (۱۳۹۲). روش‌های تحقیق کمی، کیفی و آمیخته (مترجم: یاسان‌الله پوراشرف، زینب طولابی و زیبا نوری؛ چاپ اول). ایلام: انتشارات دانشگاه ایلام.

گار، تد رابرت (۱۳۸۸). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟ (مترجم: علی مرشدی‌زاده؛ چاپ سوم). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مجیدی، امیر (۱۳۹۱). بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با بی تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه کردستان و دانشگاه پیام نور مرکز سنندج در سال ۱۳۹۰ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی). دانشگاه پیام نور تهران، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی.

محسنی تیریزی، علیرضا (۱۳۸۱). آسیب‌شناسی اجتماعی جوانان: بررسی انزوای ارزشی (بیگانگی فرهنگی) و مشارکت فرهنگی در محیط‌های دانشجویی کشور. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

محسنی تیریزی، علیرضا؛ و صداقتی فرد، مجتبی (۱۳۹۰). پژوهشی درباره بی تفاوتی اجتماعی در ایران (مورد پژوهش: شهروندان تهرانی)، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۲ (۴۳)، ۲۲-۱.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹). فراروش (چاپ اول). تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.

محمدپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی ضد روش ۱ و ۲ (چاپ اول). تهران: جامعه‌شناسان.

مرادی، علی؛ و صفاریان، محسن (۱۳۹۸). بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با بی تفاوتی: مورد مطالعه شهر کرمانشاه. فصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، ۸ (۱)، ۱۸۹-۱۵۸.

مرتن، رابرت (۱۳۷۶). مشکلات اجتماعی و نظریه‌های جامعه‌شناسی (مترجم: نوین پولایی؛ چاپ اول). تهران: انتشارات امیرکبیر.



- معصومی، حسن (۱۳۹۵). بی‌تفاوتی و انواع آن در ایران (چاپ اول). بجنورد: آذرین مهر.
- ملکشاهی، ماه‌منیر؛ و کمریگی، خلیل (۱۳۹۶). بررسی علل و ابعاد شکل‌گیری نزاع و درگیری‌های بین فردی در ایلام و تاثیر آن بر امنیت عمومی (طرح مطالعاتی). ایلام، دانشگاه ایلام.
- میرزاپوری، جابر (۱۳۹۵). بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران (چاپ اول). قم: زمزم هدایت.
- نبوی، عبدالحسین؛ نواح، عبدالرضا؛ و امیرشیرزاد، نرگس (۱۳۹۳). بررسی عوامل مؤثر بر بی‌تفاوتی اجتماعی: مورد مطالعه شهروندان ۱۸ سال به بالای شهر دزفول. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۵(۳)، ۱۶۱-۱۳۲.
- Ahmad, S. (2015). Role of socioeconomic status and political participation in construction of apathy among youth. *Journal of Human Behavior in the Social Environment*, 25(8), 801-809.
- Almond, G., & Verba, S. (1963). *The civic culture: political attitudes and democracy in five countries*. Princeton: Princeton University.
- Boon, S., Johnson, B., & Webber, S. (2007). A phenomenographic study of English faculty's conceptions of information literacy. *Journal of Documentation*, 63(2), 204-208.
- Cooper, A. D. (2009). *The geography of genocide*. US: University Press of America.
- Durkheim, E., Brookfield, C., & Turner, B.S. (1983). *Professional ethics and civic morals* (1st ed.). Prager Publishers Inc.
- Haas, M. (1992). *Polity and society: Philosophical underpinnings of social science paradigms*. Greenwood Publishing Group.
- Keefe, L. (2003). How to overcome organizational indifference. *Women in Bus.*, 55 (22), 27-29.
- Lipset, S. M. (1963). *Political Man the Social Bases of Politics*. NY: Anchor Books.
- Manning, N. (2014). *The relational self and the political engagements of young adults*. *Journal of Sociology*, 50(4), 486-500.
- Marsh, D., & O'Toole, T., & Jonen, S. (2007). *Young people and politics in the UK: Apathy or Alienation?* (1st ed.). London: Palgrave Macmillan.

- Zahirinia, M., Golābi, F., & Hedāyat Aburiq, R. (2015). *Šenāsāi-ye Avāmel-e Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar beyn-e Dānešjuyān-e Dānešgāh-e Mohaqeq-e Ardabili* [Identifying the factors affecting social apathy in students of Mohaqeq-e Ardabili University]. *Quarterly of Social-cultural Changes*, 12(45), 86-121.
- Zāre'ivand, L. (2017). *Barresi-ye Mizān-e Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i va Avāmel-e Moasser bar Ān, Motale-e-ye Mowredi: Dānešjuyan-e Dānešgāh-e Hakim Sabzevāri* [Studying the degree of social apathy and the influential factors, case study: students of Hakim Sabzevari University] (Unpublished MA Thesis in Social Sciences Research). Hakim Sabzevari University, Faculty of Literature and Humanities.





- Nabavi, A. H., Novah, A. R., & Amirshirzad, N. (2014). *Barresi-ye Avāmel-e Moasser bar Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i (Mowred-e Motāle-e: Šahrvandān-e 18 Sāl be Bālā-ye Šahr-e Dezful* [Studying the factors affecting social apathy (case study: +18 citizens in the city of Dezful)]. *Journal of Sociology of Iran*, 15(3), 132-161.
- Olyanasab Sharbiyani, E. (2017). *Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i* [Social apathy] (1st ed.). Tabriz, Irān: Ons.
- Olyanasab Sharbiyani, S. E., & Mohseni Tabrizi, A. R. (2016). Pažuješi darbāre-ye Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Irān (Mowred-e Pažuheš: Farhangiyān-e Mantaqe-ye 1821 Ostān-e Āzarbāyjān-e Šarqi) [A study of social apathy in Iran (case study: teachers working in schools located in district 1821 in the province of East Azerbaijan)]. *3rd International Conference of Psychology and Educational Sciences, Law, and Social Sciences at the beginning of the 3rd Millennium*, with cooperation of the higher education institute of Allame Khuei, Širāz, Irān, Dānešgāh-e Zargān- Vāhed-e Pažuheš-e Dāneš Pažuhān, Hamāyeš Āfarin.
- Rabington, E., & Weinberg, M. (2013). *Ruykardhā-ye Nazari-ye Haftgāne dar Barresi-ye Masāel-e Ejtemā-i* [The study of social problems: seven perspectives] (R. Sediq-e Sarvestāni, Trans., 7th ed.). Tehrān, Irān: Tehran University Press.
- Safaei, S., & Alani, T. (2019). *Barresi-ye Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Komak be Digarān (Mowred-e Motāle-e: Šahr-e Hamedān)* [Studying social apathy in helping others (case study: the city of Hamedan)]. *4th International Conference of New Research in Iranian Educational Sciences and Psychology and Social Sciences*, Permanent Secretariat of Conference.
- Safarian, M., Adhami, A., & Moradi, A. (2020). Recognition of the Relationship between Individualism and Relative Deprivation with Apathy (Case Study of Kermanshah Youth). *Culture-Communication Studies*, 81, 255-287. doi: 10.22083/JCCS.2019.187991.2810
- Sedāqatifard, M. (2013). *Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i: Ma'nā kāvi, Bonyān-e Nazari va Sabab Šenāsi* [Social apathy: Semanalysis, theoretical foundation, and etiology] (2nd ed.). Isfāhān, Irān: Behtā Pažuheš.
- Shahb Samani, M. (2016). *Motāle-e-ye Tatbiqi-ye Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Miyān-e Dānešjuyan-e Dānešgāhā-ye Esfahān-o Yazd bā Ta'kid bar Sarmāye-ye Ejtemā-i* [The comprartive study of social apathy in university students of Isfahan and Yazd with emphasis on social capital] (Unpublished MA thesis in Social Research). Yazd, Irān: Yazd University, Social and Humanities Campus.
- Simmel, G. (1993). *Kalānšahr va Hayāt-e Zehni* [Metropolises and Mental Life] (Y. Abāzari, Trans.). *Našriye name-ye Olum-e Ejtemā-i/Social Sciences Journal*, 3(6), 53-66.
- Sotude, H. (2013). *Āsib Šenāsi-ye Ejtemā-i (Jāme-e Šenāsi-ye Enherāfāt)* [Social pathology (sociology of deviance)]. Tehrān, Irān: Āvā-ye Noor.
- Talebpur, A., & Ayazi, S. A. N. (2019). *Ta'sir-e ziyārat-e Mašhad-o Rezā (Alayh-e Salām) bar Kāheš-e Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i-ye Dānešjuyān (Motāle-e-ye Mowredi: Dānešjuyān-e Dānešgāh-e Āyat-o lla Al-ozmā Borujerdi)* [Effect of visiting Mashhad-o-Reza on reducing social apathy in students (case study: students of Ayatullah Borujerdi University)]. *Razavi Culture*, 6(23), 43-72.

- Keefe, L. (2003). How to overcome organizational indifference. *Women in Bus.*, 55 (22), 27-29.
- Lipset, S. M. (1963). *Political Man the Social Bases of Politics*. NY: Anchor Books.
- Majidi, A. (2012). *Barresi-ye Avāmel-e Ejtemā-i-yo Farhangi-ye Mortabet bā Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar beyn-e Dānešjuyān-e Dānešgāh-e Kordestān va Dānešgāh-e Payām-e Nur-e Markaz-e Sanandaj dar Sāl-e 1390* [Studying the social and cultural factors of social apathy in students of Sanandaj University and Sanandaj Payam-e Nur University in 2011] (Unpublished MA thesis in Sociology). Tehran Payām-e Noor University, Faculty of Social and Economic Sciences.
- Malekshahi, M., & Kamarbeigi, K. (2017). *Barresi-ye Elal va Ab'ād-e šeklgiri-ye Nezā' va Dargirihā-ye beyn-e Fardī dar Ilām va Ta'sir-e ān bar Amniyyat-e Omumi (Tarh-e Motāle'ati)* [Studying the reasons and dimensions of interpersonal conflicts in Ilam and their effects on public security (a research project)]. Ilām, Irān: Ilām University.
- Manning, N. (2014). *The relational self and the political engagements of young adults*. *Journal of Sociology*, 50(4), 486-500.
- Marsh, D., & O'Toole, T., & Jonen, S. (2007). *Young people and politics in the UK: Apathy or Alienation?* (1st ed.). London: Palgrave Macmillan.
- Masoomi, H. (2016). *Bi Tafāvoti-yo Anvā-e Ān dar Irān* [Apathy and its types in Iran] (1st ed.). Bojnord, Irān: Āzinmehr.
- Merton, R. (1997). *Moškelāt-e Ejtemā-i-yo nazariyehā-ye Jāme-e Šenāsi* [Contemporary Social Problems] (N. Poolayi, Trans.) (1st ed.). Tehrān, Irān: Amir Kabir.
- Mirzapoori, J. (2016). *Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Irān* [Social apathy in Iran] (1st ed.). Qom, Irān: Zamzam-e Hedāyat.
- Mohammadpoor, A. (2010). *Farāraveš* [Meta-method] (1st ed.). Tehrān, Irān: Jāme'e Šenāsān.
- Mohammadpour, A. (2011). *Raveš Tahqiq-e Keyfi zedde Raveš-e yek-o do* [Qualitative research method against methods 1 and 2] (1st ed.). Tehrān, Irān: Jāme-e Šenāsān.
- Mohseni Tabrizi, A. R. (2001). *Āsib Šenāsi-ye Ejtemā-i-ye Javānān: Barresi-ye Enzevāye Arzeshi (Bigānegi-ye Farhangi) va Mošārekat-e Farhangi dar Mohithā-ye Dānešjuyi-ye Kešvar* [Social pathology of the youth: studying value isolation (cultural alienation) and cultural participation in student environments of the country] (1st ed.). Tehrān, Irān: Institute for Higher Education Research and Planning.
- Mohseni Tabrizi, A. R., & Sedāqatifard, M. (2011). *Pažuheši darbāre-ye Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Irān (mowred-e Pažuheš: Šahrvandān-e Tehrāni)* [A research about social apathy in Iran (case study: Tehran citizens)]. *Quarterly of Applied Sociology*, 22(43), 1-22.
- Moradi, A., & Saffariyan, M. (2019). *Barresi-ye Avāmel-e Ejtemā-i Mortabet bā Bi Tafāvoti: Mowred-e Motāle-e Šahr-e Kermānšāh* [Studying the social factors related to apathy, case study: the city of Kermanshah]. *Quarterly of Economic and Development Sociology*, 8(1), 158-189.





- Danaeifard, H., & Eslami, A. (2011). *Kārbord-e esterātegi-ye Pažuheši-ye Nazariye-ye Dāde Bonyād dar Amal; Sāxt-e Nazariye-ye Bi Tafāvoti-ye Sāzmāni* [The use of research strategy of grounded theory in practice; building the theory of organizational apathy] (1st ed.). Tehrān, Irān: Emām Sādeq University Press.
- Delāvar, A. (2010). *Raveš Šenāsi-ye Keyfi* [Qualitative methodology]. Scientific Journal of Strategy, 18(1), 329-307.
- Durkheim, E., Brookfield, C., & Turner, B.S. (1983). *Professional ethics and civic morals* (1st ed.). Prager Publishers Inc.
- Farasatkah, M. (2016). *Raveš Tahqiq-e Keyfi dar Olum-e Ejtemā-i bā Ta'kid bar Nazariye-ye Barpāye* [Qualitative research method in social sciences with emphasis on grounded theory] (2nd ed.). Tehrān: Irān: Āgah.
- Feyzollahi, A., & Kamarbeigi, K. (2019). *Barresi-yo Tahlil-e Jāme-e Šenāxti-ye Āsibhā-ye Ejtemā-i-yo Farhangī dar Ostān-e Ilām (Tarhe Motāleāti)* [Sociological study and analysis of social and cultural harms in the province of Ilam (Research work)]. University of Ilām.
- Fleyk, U. (2003). *Darāmadi bar Pažuhešhā-ye Keyfi dar Olum-e Ensāni* [An introduction to qualitative research in humanities] (A. R. Jamshidiyan, S. A. Siyadat, R. A. Nowruzi, Trans.) (1st ed.). Qom, Irān: Samā Qalam.
- Fooladian, A. (2015). *Barresi-ye Rābete-ye Beyn-e Mizān-e Bigānegi-ye Ejtemā-i va Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar beyn-e Dānešjuyān-e Dānešgāh-e Āzād-e Eslāmi-ye Vāhed-e Mašhad* [Studying the relationship between social alienation and social apathy in students of Mashhad Azad Islamic University]. *Quarterly Journal of Sociology of Youth Studies*, 5(17), 125-144.
- Gar, T. G. (2009). *Čerā Ensānhā šureš Mikonand?* [Why men rebel?] (A. Morshedizade, Trans.) (3rd ed.). Tehrān, Irān: Strategical Studies Research Center.
- Ghaemi, F., & Balali, E., & Ghodsi, A. M. (2015). *Ertebāt-e Dindāri-yo Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Šahr-e Hamedān* [The relationship between religiosity and social apathy in the city of Hamedan]. *Quarterly Journal of Police Cultural Studies*, 2(3), 99-116.
- Ghaffari, Gh., & Javadi Yegane, M. R. (2017). *Peymāyeš-e Melli Vazyiat-e Ejtemā-i, Farhangī, va Axlāqi-ye Jāme-e-ye Irān; Gozāreš-e Ostān-e Ilām* [The national survey of social, cultural, and ethical status in the Iranian society; report of Ilam province]. National Social Council with the cooperation of Tehran University. Tehrān, Irān: National Programs Office of Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Ghazi zade, H., & Kiyanpoor, M. (2015). *Barresi-ye Mizān-e Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar beyn-e Dānešjuyān (Mowred-e Motāle-e: Dānešgāh-e Esfahān)* [Studying social apathy in students (case study: the University of Isfahan)]. *Quarterly Journal of of Strategical Researches of Social Issues*, 4(1), 59-78.
- Haas, M. (1992). *Polity and society: Philosophical underpinnings of social science paradigms*. Greenwood Publishing Group.

BIBLIOGRAPHY

- Ahmad.S. (2015). *Role of socioeconomic status and political participation in construction of apathy among youth. Journal of Human Behavior in the Social Environment*, 25(8),801-809.
- Alamdard, F., Javadi Yegane, M. R., & Rahmani, J. (2018). *Farāyand-e Xalq-e Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i dar Bāft-e Ta'āmoli-ye Irāniyān* [The process of creating social apathy in interactive discourse of the Iranians]. *Iranian Journal of Social Problems*, 9(1), 165-190. doi: 10.22059/IJSP.2018.65905
- Almond, G., & Verba, S. (1963). *The civic culture: political attitudes and democracy in five countries*. Princeton: Princeton University.
- Amirshirzad, N. (1393). *Barresi-ye Avāmel-e Moasser bar Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i (Mowred-e Motāle-e: Šahrvandān-e 18 Sāl be Bālā-ye Šahr-e Dezful* [Studying the effective factors on social indifference: Case study: Over 18 citizens in Dezful] (MA thesis in Sociology) Shahid Chamran University of Ahvaz, faculty of Social Sciences and Economy of Iran.
- Anbari, M., & Gholamiyan, S. (2016). *Tabyin-e Jāme-e Šenāxti-ye Avāmel-e Mortabet bā Bi Tafāvoti-ye Ejtemā-i* [Sociological explanation of factors affecting social apathy]. *Iranian Journal of Social Problems*, 7(2), 133-159.
- Barizi, A. (2014). *Tabyin-e Jāme-e Šenāxti-ye Bi Tafāvoti-ye Ejtemāi-ye Šahrvandān-e Zarrin Dašt-e Fārs* [Sociological explanation of social apathy in citizens of Zarrin Dasht in Fars Province] (Unpublished MA thesis in Sociology). Tarbiyat Moallem University, Faculty of Humanities, Tehrān, Irān.
- Bashiriye, H. (1993). *Bi Tafāvoti-ye Ejtema-i* [Social apathy]. *Māhname-ye Irān-e Fardā/ Irān-e Fardā Monthly*, 2(11), 45-41.
- Bazargan, A. (1391). *Moghadame-i bar Raveš Tahqiq-e Keyfi va Āmixte* [An introduction into qualitative and mixed method research] (3rd ed.). Tehran, Iran: Didār.
- Boon, S., Johnson, B., & Webber, S. (2007). A phenomenographic study of English faculty's conceptions of information literacy. *Journal of Documentation*, 63(2), 204-208.
- Chalabi, M. (1996). *Jāme-e Šenāsi-ye Nazm* [Sociology of order] (1st ed.). Tehrān, Irān: Našr-e Ney.
- Cooper, A. D. (2009). *The geography of genocide*. US: University Press of America.
- Creswell, J. W. (2011). *Ravešhā-ye Tahqiq-e Kammi-yo Keyfi va Āmixte* [Research design: qualitative, quantitative, and mixed methods approach] (Y. Poor Ashraf, Z. Toolabi, & Z., & Noori, Trans.) (1st ed.). Ilām, Irān: Ilam University Press.
- Dādxāh Tehrāni, L. (2019). *Motāle-e-ye Jāme-e Šenāxti-ye Avāmel-e Mo'asser bar Bi Tafāvoti-ye Ejtema-i dar Beyn-e Dānešjuyān, Mowred-e Motāle-e: Dānešjuyān-e Dānešgah-e Āzād-e Šahr-e Tehrān* [Sociological study of factors affecting social apathy in students, case study: students of Tehran Islamic Azad University] (Unpublished MA thesis in Sociology). Tehrān Payām-e Nur, Parand Brach.



Iranian Cultural Research

37

Abstract

CONCLUSION

The results showed that factors such as neglecting the role of citizens, type of political structure, increasing expectations, and accumulation of poverty and misery have led to social apathy. Moreover, conditions and factors such as social loafing, inability to express self, economization of culture, legal gaps, the inefficiency of the educational system, tradition turmoil, kinship, low efficiency of non-governmental organizations, the inefficiency of government, social hysteria, and media dysfunction are the underlying and intervening factors that have caused and contributed to the phenomenon of social apathy and its strategies. In general, the abstraction from all categories of the present study manifested the concept of “social disorganization” as the central and core category. Social disorganization reflects the results of all interviews and analyses performed in all categories of the study.



were extracted based on the open coding process. Then, based on axial coding, the concepts with similar and the same themes were separately divided as sub-categories. In this stage, 73 sub-categories were extracted. Then, similar themes in sub-categories were integrated into some core categories that had a higher level of abstraction than the sub-categories. In this stage, 32 core categories were achieved. Finally, in the selective coding, all core categories were provided in an abstract and scientific term under the core category that covered all the concepts of the core categories and the previous categories.

It should be noted that after the selective coding, a paradigmatic model was used to link the concepts and categories including the causal conditions, underlying conditions, intervening conditions, strategies, and consequences.

The following table shows the concepts, sub-categories, and core categories based on the type of categories.

Table 1. Concepts, sub-categories, and core categories

Type of Category	Concept	Sub-category	Core category
Causal conditions	47	18	8
Underlying conditions	62	21	10
Intervening conditions	24	7	3
Strategy	18	9	4
Consequence	58	18	7
Total	209	73	32

In axial coding and to identify the causal conditions, 8 core categories were identified as the causal factors. They included neglecting the role of citizens, type of political structure, increasing expectations, selfish individualism, the decline of collective loyalty, relationship disorder, socio-economic inequalities, and the accumulation of poverty and misery.

In addition, 10 core categories were identified as underlying conditions. They included social loafing, inability to express self, economization in culture, legal gaps, tradition turmoil, low efficiency of non-governmental organizations, the inefficiency of the educational system, kinship, distrust trap, and social isolation.

In addition to underlying conditions, intervening conditions also led to increased or reduced apathy. The present study identified 3 core categories as the intervening factors. They included inefficient government, social hysteria, and media dysfunction.

In this regard, the phenomenon of social apathy can be considered as the result of conditions that cause interactions and lead to consequences.





INTRODUCTION

One of the most important issues with which developing societies face is the phenomenon of social apathy. It is a state “in which the person consciously becomes indifferent or suppressing to environmental, human, and emotional issues and his/her social life” (Sedaghatifard, 2013, 15). In such a state, the people in social processes act passively and show little interest in influencing events and decision-making; therefore, in the form of passive social units, they are deprived of self-confidence and a collective general orientation (Shahb Samani, 2016, 247-248). The results of national research and surveys have indicated that Iranian society is experiencing the phenomenon of social apathy. Social apathy and its persistence in political actions and imperceptible rise of passive emotions can, on the one hand, makes the ground for concentrating power on certain individuals and, on the other hand, these individuals are not criticized socially and politically, and increasingly ignore the public’s interests (Bashiriye, 1993, 42). In addition, apathy in executive institutions and various organizations jeopardizes the achievement of organizational goals, reducing efficiency and effectiveness. “The spirit of apathy in employees’ behavior demotivates them to work and try, which leads to an apathetic organization” (Kafe, 2003; cited in Danaei & Eslami, 2011).

PURPOSE

The main purpose of the present study was to investigate the phenomenon of social apathy in the province of Ilām and to find its causes and consequences. To this end, the authors sought to investigate the participants’ perception and interpretation of social apathy and analyze the causal factors, causes, and underlying factors of social apathy as well as the consequences of the issue from the participants’ points of view.

METHODOLOGY

The methodology used in this study was qualitative and of the “grounded theory” type. The sampling method was purposive and theoretical. The most important collecting data tool was the interview, and the researchers achieved theoretical saturation after 28 interviews. Regarding the outbreak of the COVID-19 pandemic and the limitations of face-to-face interviews, the research team decided to conduct the interviews electronically. The interviews were conducted in two synchronous and asynchronous forms. Then, all the transcribed interviews were coded in two stages. Coding reduced the number of concepts and led to categories by which the core category was achieved. Finally, a conceptual model was provided through which the causes and consequences of social apathy were determined and analyzed.

FINDINGS

Extracting the texts of interviews with 28 participants and the researcher's personal experiences and perception, 236 categories were extracted, of which 209 concepts



Causes and Consequences of Social Apathy: Case Study of Ilam Province Citizens

Ali Feizolahi^{1*}, Khalil Kamarbeigi²

Received: Jan. 30, 2021; Accepted: Aug. 18, 2021

ABSTRACT

Apathy is a passive activity in which individuals avoid active engagement and altruism while lacking interest in or concern about social problems. This paper aims to analyze social apathy in Ilam province and find its causes and consequences. The study was conducted by a qualitative method according to the grounded theory approach and using purposive sampling strategies (theoretical sampling). The required data were collected through interviews with 28 participants. Data were analyzed using the Strauss and Corbin coding paradigm in three stages of open, axial, and selective coding. As the results showed, ignorance of citizens' role, political structure, rising expectations, selfish individualism, the decline in collective loyalty, social trade-offs, socioeconomic inequalities, and the accumulation of poverty and misery were the causal factors. Besides, the contextual factors included social loafing, non-assertiveness, economization of culture, legal gap, failure of the training system, the chaos of tradition, nepotism, low-performance civil organizations, and isolationism. Finally, government inefficiency, collective hysteria, and media malfunction were intervening factors. As the findings of the study show, 'social disorganization' was the main core of the research, which results from causal, contextual, and intervening factors.

Keywords: Apathy, social apathy, grounded theory, social disorganization

1. Assistant Professor of Sociology, Faculty of Literature and Human Sciences, Ilam University, Ilam, Iran (Corresponding Author)

a.feizolahi@ilam.ac.ir

2. Cultural and Social Researcher. Strategic Expert in Management and Planning Organization of Ilam Province. Ilam, Iran



- Ghorbankhani, M., & Salehi, K. (2016). Representation challenges of virtual training in Iran's higher education system: A study of phenomenological approach. *Information and Communication Technology in Educational Sciences*, 7(2), 123-148.
- Haughey, M., & William, M. (2004). *Managing virtual school: The Canadian experience*. C. Cavanaugh (Ed.), USA: Development and management of virtual school: Issue and trends Idea group publishing.
- Hazji, J., Mohammadi Mehr, M., Muhammad Azar, H. (2021). Describing the problems of virtual education via Shad application in Corona Pandemic: This is a phenomenological study. *Information and Communication Technology in Educational Sciences*, 43, 153-174.
- Hong, Y., Li, X., Lin, Y., Xie, J., Yan, X., & Lin, Z. (2020). A comparative study of online education and traditional offline education during COVID-19. *Frontiers in Computer Science*, 1-19. doi:10.21203/rs.3.rs-61593/v1
- Kazemi, A. (2017). A narrative of university classrooms: The living experience of university teachers. Tehran: Iranian Institute for Social and Cultural Studies.
- Kazemi, A. V., & Dehnavi, A. D. (2017). The new academic proletariat in Iran. *Critique*. 45(1-2), 141-158. doi: 10.1080/03017605.2016.1268455
- Kearsley, G. (2000). *Online education: Learning and teaching in cyberspace*. University. New York: Routledge.
- Palloff, R.M. & Pratt, K. (2001). *Lessons from the cyberspace classroom: the realities of online teaching*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Ranjbar, N., Anarinejad, A., Khalili, A. M., & Hormati, M. (2021). Perspectives of elementary school students on virtual education in the era of COVID-19; Case study: Fars province. *Journal of Research in Psychology and Education*, 62, 155-162.
- Sabouri, S., Tehranizadeh, M., Hadadian, F., & Fathi Vajargah, k. (2016). Problems of e-learning in Tehran universities according to e-learning Teachers. *Studies of Psychology and Educational Sciences*, 2(2). 23-32.
- Salbego, N., & Tumolo, C. (2015). Skype classes: Teachers and students' perceptions on synchronous online classes in relation to face-to-face teaching and learning. *International Journal of Language and Applied Linguistics*, 1(3), 36-45.
- Salimi, S., & Fardin, M.A. (2020). The role of Corona Virus in virtual education with an emphasis on opportunities and challenges. *Journal of Research in School and Virtual Learning*, 2(30), 49-60.
- Shenoy, V., & Mahendher, S., & Vijay, N. (2020). COVID-19 lockdown technology adaption, teaching, learning, student's engagement and faculty experience. *Mukt Shabd Journal*, 16 (2), 698-702.
- Zayapragassarazan, Z. (2020). COVID-19: Strategies for online engagement of remote learners. *Education and Research*, 1(5), 1-11. doi: 10.7490/fl000research.1117835.1

BIBLIOGRAPHY

- Abasi Parsa, E. (2012). *Assessment of exercising virtual education on the faculty of psychology and educational science of Allame Tabatabai University and Provide appropriate solutions* (MA Thesis). of Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.
- Abbasi, F., Hejazi, E., & Hakimzade, R. (2020). Lived experience of elementary school teachers about the opportunities and challenges of teaching in the educational network of students (SHAD): A phenomenological study. *Journal of Research in Teaching*, 8(3), 1-24.
- Al-Qahtani, M.H. (2020). Teachers and students perceptions of virtual classes and Effectiveness of virtual classes in Enhancing Communication Skills. *Classes in Enhancing Communication Skills. Arab World English Journal (AWEJ) Special Issue: The Dynamics of EFL in Saudi Arabia*. doi: 10.2139/ssrn.3512530
- Amir, L. R., Tanti, I., Maharani, D. A., Wimardhani, Y. S., Julia, V., Sulijaya, B., Puspitawati, R. (2020). Student perspective of classroom and distance learning during COVID-19 pandemic in the undergraduate dental study program Universitas Indonesia. *BMC Medical Education*, 20(1), 2-8. doi: 10.21203/rs.3.rs-42334/v2
- Azami, B., & Attaran, M. (2011). The phenomenological exploration of the learners' interaction in virtual universities. *Interdisciplinary Journal of Virtual Learning in Medical Sciences* (IJVLMS), 2(2), 2-10.
- Cakiroglu, U. (2014). Evaluating students' perspectives about virtual classrooms with regard to Seven Principles of Good Practice. *South African Journal of Education*, 34(2), 1-19. doi: 10.15700/201412071201
- Chahkandi, F. (2020). Online pandemic: Challenges of EFL faculty in the design and implementation of online teaching amid the COVID-19 outbreak. *Journal of Foreign Language Research*, 4(10), 706-721.
- Collins, M., & Berge, Z. (1996). Introduction to Volume Two. *Computer Mediated Communication and the On-Line Classroom*, 2(3), 1-10. doi: 10.3138/9781442681415-004
- Conrad, D. (2004). University instructor's reflections on their first online teaching experiences. *Journal Asynchronous Learning Networks*, 8 (2), 31-44. doi:10.24059/olj.v8i2.1826
- Farsi Z., Aliyari, S., Ahmadi, Y., Afaghi, E., & Sajadi, S. A. (2021). Satisfaction of the quality of education and virtual education during the COVID-19 pandemic in nursing students of Aja University of Medical Sciences in 2020. *J Mil Med*, 23 (2), 174-185.
- Ghafourifard, M. (2020). The promotion of virtual education in Iran: The potential which turned into reality by Coronavirus. *Iranian Journal of Medical Education*, 20, 33-34.
- Ghasemi, G.A., & Akefi Ghaziani, M. (2021). Legal challenges to the protection of foreign investment in light of states' international commitment to control the outbreak of infectious diseases; A case study on Covid-19. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(2), 31-61. doi: 10.22035/ISIH.2021.366



NOVELTY

In Iran, in order to combat the human and financial consequences of COVID-19, universities were closed in line with global health policies, and virtual classes replaced the traditional form of education. In Iran, the formation of virtual classes led to some debates and criticisms from social / educational policy perspectives. The formation of these classes has been associated with special social consequences for the main actors of education (professors and students), so that recognizing these consequences can, to some extent, help education policy makers in removing educational barriers and facing to this crisis. Based on such a perspective, the present study can be the beginning of extensive research in this field.



traditional forms of schooling such as (supervising exams, monitoring research progress, and complete view of the physical class), a reality that eventually leads to the fall from their sacred role. Although even in this education system, a professor follows the banking model of education and, therefore, keeps his/her status to a great extent. Still, the students express their annoyance and anger toward online classes and the atmosphere they create. In conclusion, the students who could voice their opinions more easily, and keep traditional classrooms from becoming dull and lifeless, expressed their viewpoints alongside the professor's dominion over the class and advance toward the betterment of their education. However, limitation on the learning method is an issue that has probably failed to flourish virtual learning.

In addition, another part of the research findings was concerned with the quality of education, both learning and teaching, in online classes compared to traditional forms of classrooms (in-person classes). The students and instructors both were of the opinion that neither of the two took the material and the nature of the classes seriously. According to the findings, neither party showed any serious interest or intention in exchanging educational material in the classroom (compared to traditional forms of classrooms), the reason for such unwillingness is the perceived transitory and superficiality of the virtual learning environment. In other words, neither the students show any interest in the profound learning of the material nor the professors are serious enough to transfer their knowledge and understanding to the students. In addition, due to the students' widespread interaction with electronic texts, almost all classes are taking up a form of PowerPoint-based learning and teaching method, an issue which could eventually turn students indifferent to wisdom and active life.

Based on the findings, it can be concluded that participating in virtual learning, due to the country's educational system's structural defects as well as the lack of real communication and explicit experience of class participation, has given rise to the formation of a mechanical, behavioral, and mental model of communication between the student and professor. This has made the students fed up with learning and also abolished the graceful and respected status of the professor; in a way that the professors who used to be in close contact with the students in the pre-COVID-19 era, enjoyed a more physical form of communication with them that was more humane than what is being offered today in virtual learning environments. In general, the findings suggest that the use of technology in education defiles professors' holy and respected status. Most students believe that the online classes are not a suitable environment for learning but a place where one is obliged to attend for the sake of passing the mark; in other words, these students' sole desire for participating in these classes was to pass the requirements for moving to a higher level.





give in to grading mechanisms. Regarding the next category, "changing the role of the professor in online classrooms; from storing information to knowledge supporters, and inefficient and ineffective online classes," the findings revealed a considerable change in the student/professor interactions as a result of the globalization of online classes, making room for new role models. One such transformation is the concerned role of professors in such classrooms. In this new environment, the professors are now the supporters and stimulators of students than the source of information; in other words, their role has changed from transmitting masses and masses of information to providing cooperative support for their students. In this new model, the professors are no longer in the center of classrooms rather they are merely assistants to the students. In a nutshell, the findings revealed that most students and professors have an unpleasant online learning experience and believed that these sorts of classes were far from a desirable learning environment.

CONCLUSION

The findings show that online classrooms are at a great disadvantage compared to the traditional forms of teaching. As a result, with a change from physical to virtual, many opportunities, functions, and roles the university previously executed are now lost or are in decadence. According to most students, the move abolishes the physical interaction and dialogues between the parties (student/student, student/professor, professor/professor), replacing it with a mechanical process of transferring teaching materials from one end (the sender) to another (the receiver); an issue that will eventually lead to negative impacts on the students' learning process, creativity, activity, and empowerment. The professors and instructors, too, believe that the globalization of this form of teaching in Iran has changed its role in online classrooms, changing from information resources to knowledge supporters. In addition, another considerable negative impact of such classes has been the loss of interactions and discussions among academic community (scientific activists) of the university.

Students and professors also expressed contradictory viewpoints regarding virtual learning. Some emphasized the importance of attending such classes, while others put more weight on carrying out assigned research projects. Some believed that the new learning method had abolished the traditional holy and respectful aroma around professors, while others described online classrooms as perfectly favorable for lazy students. Students, too, expressed varying viewpoints. Some believed that the professors had taken the new learning environment too seriously and that their strict teaching had annoyed them; others described the online classroom environment as dull, lifeless, and such. In the light of these contradictory viewpoints, the professors, as superior and with great capital, who enjoyed considerable respect and a sacred status in the traditional teaching approach, are now faced with a fall from grace, their place and superiority declining in virtual classrooms. Such an environment limits the professors' accessibility to their instruments of control, which they could use in

METHODOLOGY

The study uses a phenomenological method to understand the problem of lived experiences of professors and students in virtual classes that were started in the aftermath of the Coronavirus outbreak.

FINDINGS

The analysis of the research findings categorized them under various topics such as "interaction eradication, inadaptable atmosphere, the experience of unpleasant and non-optional presence in online classes, the failure to internalize shared communications, showing up to classes for the sake of grades, changing the role of a professor in online classes; from storing information to knowledge supporters, and inefficient and ineffective online classrooms." Each category refers to a particular part of the research findings. The "interaction eradication" refers to the eradication of all physical interactions and dialogues among students as a result of moving them to an online environment. These are, instead, replaced with a kind of mechanic and banking transaction of teaching materials from one end (the sender) to another (the receiver). The second category refers to the unwillingness and lack of motivation among students for the exchange of educational materials due to the transitory nature of the virtual world; in other words, neither the students are eager to the profound learning of materials, nor are the professors serious enough to transfer their knowledge and understanding to the students.

In addition, due to the students' widespread interaction with electronic texts, almost all classes are taking up a form of PowerPoint-based learning and teaching methods. Based on the findings, the third category points to the experience of many students who show up to their online classes merely for the sake of getting an acceptable grades and passing the units, so they do not have to face penalties; their presence is merely superficial, not really interested in learning the material rather passing mandatory presence requirements. The fourth category points to the fact that the students and professors see the online learning space as an obligatory and unmotivated environment. On the one hand, the professors, who play the role of information resources, see these online classes as something unwanted and transitory, who often bring up unrelated discussions, unannounced question-answer sessions, and protracted roll calls for the sake of wasting away the class time, on the other hand, the students, too, are mere witnesses to the events of the class, aloof from any constructive participation, for the sake of passing their unit's requirements. Regarding the fifth category, some students express their intention to pass as their only desire for showing up to online classes.

According to testimonies of these students, their only intention in showing up to online classes is to "pass the mark and move on to higher levels of education." In such an environment, the goal is not to understand the material and wisdom offered but to





INTRODUCTION

In recent decades, Iranian universities, as a social community, have faced certain challenges leading to the frustration of those institutions in fulfilling their obligations as places of knowledge and wisdom. Apart from all fundamental and infrastructure problems, the social status of university in Iran, and indeed all academic communities, are facing with unprecedented and unforeseen obstacles due to the Coronavirus crisis. The epidemic has made the traditional teaching approach impossible, at least for the moment, with professors and students unable to have their physical presence in classrooms, at least until the COVID-19 crisis is under control. Instead, classrooms have now moved to the virtual world. At this particular period, due to the global crisis, a university is not only struggling with the advancement of knowledge but also fails to fulfill its other functions, including its role as a social hub for academic gatherings, close student/student and student/professor relationships, etc. In actuality, this crisis has spread and maimed all the opportunities that the university could offer in its traditional form, opportunities that were at least sacred for ideological and evaluative purposes, through which exemplary students could be identified and encouraged to move on to higher levels of knowledge, also for the generation of an academically competitive environment. It appears that the COVID-19 outbreak has caused the university to shed all its false skin, leaving it bear with a mechanical/virtual mechanism, in which, even the idea of the student as a self-subsisting individual in the role of an active learner on online platforms has been put aside, shadowed by the COVID-19 crisis.

It further appears that the country's current higher education system follows a model based on a superordinate-subordinate relationship between the student and the instructor. This superordinate-subordinate relationship between students and professors and their online behavior toward each other has given birth to various viewpoints on the matter. In this reciprocal system existing between a student and a professor, the latter is standing superior, in balance with his/her economic, social, symbolic, and cultural capital he/she supervises, administers, rules, lectures, orders, distributes, and scores; in other words the entire class revolves around the professor, while the student does not have much capital and is, therefore, given no other choice but to follow orders. It appears that this matter has created various viewpoints regarding the virtual learning, a method that is professor-oriented and gives rise to contradictory viewpoints between learners and teachers. Based on this prospect, the current research seeks to investigate the lived experiences of students and professors in the virtual learning environment during COVID-19.

PURPOSE

This research aims to investigate the lived experiences of professors and students in online classrooms during the COVID-19 crisis.



A Survey of the Living Experiences of Professors and Students in Virtual Classes during COVID-19: A Case Study of Kurdistan University

Farid Azizi^{*1}, Zobayr Mohammadi Bolbanabad², Hossein Bagheri³

Received: Jun. 30, 2021; Accepted: Sep. 04, 2021

ABSTRACT

Conducted as a phenomenological qualitative research, the present study aims to explore the lived experiences of university professors and students with online classes during the Covid-19 pandemic. The statistical population consists of all the professors and students of the University of Kurdistan who either had taught/taken online classes before the coronavirus outbreak or experienced them for the first time during the pandemic. The theoretical saturation was reached after interviewing 31 students and professors. The findings suggest that, as opposed to traditional education, online classes led to the decline and loss of various academic opportunities, functions, and roles. According to most of the students surveyed, in the absence of physical classes, interaction and dialog among and between both sides (student–student, student–professor, and professor–professor) diminished dramatically. And, they were rather replaced by a form of mechanical, one-dimensional transfer of knowledge from a “transmitter” to a “receiver,” negatively affecting the learning, creativity, productivity, and skills of students. According to the professors, the rise in online classes in Iran has changed their role from “keepers of information” to, at best, “protectors of knowledge.” Most of the professors also believed that another unwanted outcome of the spread of online education had been the loss of interaction and dialog among the university’s faculty members.

Keywords: COVID-19, lived experience, online classes, phenomenology, thematic analysis

1. Ph.D. Student of Communications, Department of Communication, Faculty of Communication Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

✉ f_azizy@atu.ac.ir

2. M.A. in Regional Development Planning, Department of Social Planning, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

3. Ph.D. Student of Communications Department of Communication, Faculty of Communication Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran



- OECD, P. S. E. (2016). Society at a Glance. *Organisation for Economic Co-operation and Development*. 5(12), 1-3.
- Peterson, R. L. (2005). The neuroscience of investing: fMRI of the reward system. *Brain Research Bulletin*, 67(5), 391-397.
- Pittman, K. Irby, M. & Ferber, T. (2001). Unfinished business: Further reflections on a decade of promoting youth development. *Trends in Youth Development* (pp. 3-50). Springer, Boston, MA.
- Plenty, S., & Mood, C. (2016). Money, peers and parents: social and economic aspects of inequality in youth wellbeing. *Journal of Youth and Adolescence*, 45(7), 1294-1308.
- Prechter, R. R. (1999). *The Wave Principle of Human Social Behavior and the New Science of Socionomics* (Vol. 1). New Classics Library.
- Reuter, C. H. (2011). A survey of 'culture and finance. *Finance*, 32(1), 75-152.
- Reyes, R. L. (2006). *The Psychological Meanings of Money* (Unpublished doctoral dissertation), International University, California School of Professional Psychology, San Diego.
- Saleh Nejad, Seyed. H., & Farahi, M. (2014). Study of Behavior Patterns of Investors in Tehran Stock Exchange. *Third Annual National Conference on Modern Management Sciences*.
- Shefrin, H. (2007). How the disposition effect and momentum impact investment professionals. *Journal of Investment Consulting*, 8(2), 68-79.
- Simmel, G. (2004). The philosophy of money (S. Mosamaparast, Trans.). London: Routledge.
- Taheri, A., Piroz, P., & Zare, S. (2017). Mental accounting and big mistakes about money, *Shabak Scientific Journal*, 6(1), 59-72.
- Tang, T. L. P. (2010). Money, the meaning of money, management, spirituality, and religion. *Journal of Management, Spirituality and Religion*, 7(2), 173-189.
- Thaler, R. H. (Ed). (2005). *Advances in Behavioral Finance* (Vol. 2). Princeton University Press.
- Tsai, J. L. Knutson, B. & Fung, H. H. (2006). Cultural variation in affect valuation. *Journal of Personality and Social Psychology*, 90(2), 288.
- Uchida, Y. Kitayama, S. Mesquita, B. Reyes, J. A. S. & Morling, B. (2008). Is perceived emotional support beneficial? Well-being and health in independent and interdependent cultures. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 34(6), 741-754.
- Weatherford, J. (2009). *The History of Money*. Currency.
- Zaleskiewicz, T., Gasiorowska, A., & Vohs, K. D. (2017). The psychological meaning of money. *Economic Psychology*, 12(8), 105-122.
- Zelizer, V. A. (2010). 5. The Social Meaning of Money. "Special Monies". In *Economic Lives* (pp. 93-127). Princeton University Press.

- Hanta, M., Askari, M., & Khataei, M. (2017). Investigating the neutral money phenomenon in the Iranian economy. *Financial Economics (Financial Economics and Development)*, 12(42), 47-74.
- Harrison, L. E. & Samuel, P. (2001). Huntington (comps). *Culture Matters: How Values Shape Human Progress*.
- Hatefi Majomard, M., Jalali, U., & Kafiri, A. (2019). Estimating Iran's Money Demand Function with Emphasis on Bank Deposit Thresholds: Mild Transitional Autoregressive Approach. *Iranian Economic Research*, 24(78), 163-193.
- Hemmings, A. (2002). Youth culture of hostility: Discourses of money, respect, and difference. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 15(3), 291-307.
- Hosseini, S. S., Shahbazi, H., & Jahangard, H. (2010). Predicting Money Demand in 1404 in Iran (Application of Time Series Patterns). *Economic Research Journal*, 10 (3), 67-86.
- Jahangiri-rad, M., & Marfou, M., & Salimi, M. (2014). Investigation of herding behavior in tehran stock exchange. *Journal of Management and Accountin School*, 11(42), 139-156.
- Johansson, A., & Götestam, K. G. (2003). Gambling and problematic gambling with money among Norwegian youth (12-18 years). *Nordic Journal of Psychiatry*, 57(4), 317-321.
- Khalatbari, F. (1379). Association the value of the national currency with freedom, justice and social welfare. *Social Security*, 2(2), 58-83.
- Khan, J., & Craig-Lees, M. (2009). 'Cashless' transactions: perceptions of money in mobile payments. *International Business and Economics Review*, 1(1), 215-230.
- Kitayama, S., Mesquita, B., & Karasawa, M. (2006). Cultural affordances and emotional experience: socially engaging and disengaging emotions in Japan and the United States. *Journal of Personality and Social Psychology*, 91(5), 890-910.
- Marten, L., & Kula, N. C. (2008). Meanings of money: national identity and the semantics of currency in Zambia and Tanzania. *Journal of African Cultural Studies*, 20(2), 183-198.
- Matsumoto, D., & Juang, L. (2016). *Culture and Psychology*. Nelson Education.
- Merkle, C. (2007). *Emotion and finance: An unterdisciplinary approach to the impact of emotions on financial decision making*. NewYork: SSRN.
- Mishkin, F S. (2007). *The Economics of Money, Banking, and Financial Markets*. Boston: Addison Wesley.
- Mitchell, T. R., & Mickel, A. E. (1999). The meaning of money: An individual-difference perspective. *Academy of Management Review*, 24(3), 568-578.
- Mohamadi, S., Raae, R., Ghalibaf asl, H., & Golarzi, G. (2010). Analysis of herd behavior of investors in Tehran stock exchange using with State Space Model. *Journal of Financial Accounting Research*, 2(2), 49-60.
- Newman, R. P. Smith, S. M. & Murphy, R. (2000). A matter of money: The cost and financing of youth development. *Youth Development: Issues, Challenges and Directions*, 26(8), 82-124.





BIBLIOGRAPHY

- Abdolkarim, M., & Torabi, T., Sadeghi Sharif, S., & Darabi, R. (2018). Behavioral Decision-Making Pattern for Individual Investors in Tehran Stock Exchange. *Investment Knowledge*, 7(26), 113-129.
- Alireza Nejad, S., & Khakpour, S. (2015). A gender analysis on spending and saving money among families in Tehran. *Women in Development and Politics*, 13(2), 151-170.
- Alshamsi, A., & Andras, P. (2019). User perception of Bitcoin usability and security across novice users. *International Journal of Human-Computer Studies*, 126, 94-110.
- Altin, H. (2020). Efficient Market Hypothesis for Islamic Capital Markets. In *Handbook of Research on Theory and Practice of Global Islamic Finance* (pp. 489-523). IGI Global.
- Amini, A., & Samavati, A. (2008). Thematicity of money and its place in the jurisprudential rulings on the devaluation of money. *Journals of Economic Research*, 4(8), 122-159.
- Bakhshi-dastjerdi, R., Taleb-baghbani, M. R., Mojahedi-moakhar, M. M., & Ahmadiania, M. S. (2019). System dynamics attitude to the effect of bank money creation on inflation in the Iranian economy. *Research and Economic Policies*, 27(89), 97-135.
- Carcillo, S. & Königs, S. (2015). *Neet youth in the aftermath of the crisis: Challenges and policies*. NewYork: SSRN.
- Darby, R. R. (2019). A network-based response to the two-factor theory of delusion formation. *Cognitive Neuropsychiatry*, 24(3), 178-182.
- Falahati A. Soheili K. Sadeghi Nasab Sh. (2017) Monetary endogeneity in Iran and its consequences, monetary. *Financial (Knowledge and Development) Economy*, 24(13), 1-21.
- Fattahi S. (2019). Monetary and financial disorders, attitude and anxiety of money; components affecting the monetary and economic culture of the society. *Tadbir Management*, 30 (314), 60-63.
- Fidolini, V. (2021). Forms of Capitalism in Simmel. *Forms of Capitalism in Simmel*. Milan: Vita Pub.
- Frisby, D. & Featherstone, M. (2000). Simmel on culture. *The Germanic Review: Washington*, 75(1), 84-96.
- Furnham, A., Wilson, E., & Telford, K. (2012). The meaning of money: The validation of a short money-types measure. *Personality and Individual Differences*, 52(6), 707-711.
- Ghane, A. (2020). Analyzing the Legitimacy of Renting Money. *The journal Islamic Economic Studies*, 12(1), 233-254.
- Golparvar, M., Orizi Samani, H. (2008). The role of value orientations and interest in money on the belief in world justice. *Ethics in Science and Technology*, 3(2), 115 -124.
- Grijalva, J. A. (2010). *Exploring Cultural Finance: A Phenomenological Approach to Comparative Cultural Perceptions of Money in Mexico*. Northcentral University.

CONCLUSION

Money still seems to be a serious contradiction to a young Iranian. Though it is an alternative to his happiness and a facilitator in his life, there exists a serious contradiction in money itself: inherent limitation. The findings also show that money is a benchmark for social credibility. Since money is considered to be a differentiation factor among the younger generation, it could lead to aggregate disintegration as well as acceptance of voluntary identities, and it might, above all, cause the dominance of economic rationality and individual accounting on society; This is largely due to the potential of money in objects valuation. An important finding is that advising the young to practice morality and encouraging them to do good deeds would deem useless without considering the role of money in charity affairs and ways of earning it. Today's youth treat money merely as an end. In a young's world, the quality of life appears to have been translated as numerical quantities. In other words, this definition of money makes it necessary to overview the family positions, religion, politics, and the media; Moral systems are inevitably feasible in a society that does not exceed the action capacity of that society. It's the realistic performance of social institutions that prevent turning morality into a social ideal and slogan.

NOVELTY

This study has examined the cultural aspects of money and its perception. In addition, it has dealt with financial actors' experiences from non-economic points of view at the individual level. Therefore, this work is of innovative importance. The findings from his study could be useful for planners, managers of public and macro-financial fields such as stock exchanges, and policymakers in the field of collective behavior. The major limitation of this study is that it is limited to young economic activists and could not be generalized.



Iranian Cultural Research

21

Abstract



INTRODUCTION

Money, as the most prominent characteristic of economic rationality, is the simplest notion arising from social relations. To possess impersonal elements of society, money is separated into accountable quantities of human exchange, establishing the dominance of economic exchange over modern human relations; therefore, money as the nucleus of the modern economic system, translated as an accepted meaning of exchange, keeps human's will captive in good fetish and results in the abstraction of human relations in the context of private property (Frisbee and Fiterstone, 2000). By this way, understanding the mechanism of action and reflection of this aspect has been important in the cultural and economic behavior of individuals in society and thus, it seems essential to identify the contexts that determine the definition of this variable.

PURPOSE

The purpose of the current study is to answer how the young generation culturally perceives money as a paper credit and sometimes a digital one and that how this perception affects their financial and economic behaviors. In addition, this study seeks to determine and identify those contexts which influence the cultural perception of money, and have significant impacts on it.

METHOD

This study is qualitative in nature, and has been conducted using content analysis of interviews as its approach. In this paper, Lincoln and Guba's evaluative criteria were utilized to confirm the data credibility. Lincoln and Guba's indexes include four-dimension criteria of credibility, transferability, dependability, and confirmability. To establish whether the data were credible, two encoders were employed, with the degree of agreement between two showing the data were acceptable. To increase transferability, the researcher reported several characteristics that arose from the study context or belonged to interviewees, such as laughter, frowning, pausing, and observable emotional expressions. In order to obtain reliability, the interviews were conducted in parallel and separately. The results of the interviews were then compared with each other. The high degree of consistency, as a result, indicated the degree of reliability of the research data.

FINDINGS

The findings show that money is culturally perceived in different ways among the young generation including money as an end, indicator of social conflict, an alternative to happiness, and benchmark for social credibility. On the other hand, these perceptions could be attributed to priority of money function over money usage, educational conflict, the dominance of thrift, overview of values and money-based identity, power to will, the social trap of money, and the ambiguity within monetary authorities.



Finance Culture: An Analysis of Cultural Perception of Money among the Young Generation

Nemat Allah Fazeli¹, Saeid Sharifi^{2*}, Maryam Talaie³

Received: Jan. 9, 2021; Accepted: Jul. 21, 2021

ABSTRACT

The economic actors' behavior could not be understood in isolation, without considering the influence of cultural factors. Although there has been less attention paid to the role of culture in economic activism, it is of strategic importance, especially among the youth because culture can affect their behavior valuation, behavior purpose, and behavior standard. Therefore, the purpose of the current study is to investigate the cultural perception of money among the young generation. Analysis is based on a subtype of qualitative method: content analysis of the interviews. The study population includes young economic activists aged between 18 and 32 years. The targeted sampling is based on criteria and non-homogeneous method, reaching the theoretical saturation point with 12 subjects. Data are collected using semi-structured interviews. The credibility of the collected data is confirmed by credibility, transferability, dependability, and confirmability indexes, as well as by in depth description, reference to interviewees, and two encoders. The findings show that money is culturally perceived as an end, an indicator of social conflict, an alternative to happiness, and a benchmark for social credibility among the young generation; on the other hand, these perceptions could be attributed to priority of money function over money usage, educational conflict, the dominance of thrift, overview of values and money-based identity, will power, the social trap of money, and the ambiguity within monetary authorities. In general, findings show that ambiguity and contradiction in young people's understanding has caused the perception of money to be changed compared to the past, enriching its function.

Keywords: finance culture, cultural perception, money, young generation

1. Professor of Anthropology, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
 nfazeli@hotmail.com

2. Assistant Professor of Cultural Management and Planning, Department of Cultural Management, Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran (Corresponding Author)
 sa.sharifi@khuif.ac.ir

3. MA Student in Educational Psychology, Islamic Azad University, Mobarakeh Branch, Isfahan, Iran.



- Kellner, D. (1399). *Namāyeš-e resānei* [Media spectacle] (G. Mirzaei, Trans.). Tehran, Iran: Scientific and Cultural.
- Klee, P. (1957). *Tagebücher von Paul Klee 1898-1918*. Dumont Schauberg: Koln.
- Leftwich, A., & Callinicos, A. (ed). (1984). *What is Politics?* Oxford: Basil Blackwell.
- Luscher, M. (1369). *Psychology of colors* (H. Balooch, Trans.). Tehran, Iran: Shabahang.
- Mouffe, C. (1392). *Bāzgašt-e amr-e siyāsi* [The return of the Political (A. Aqwami Maqam, Trans.). Tehran: Roxdād-e Now.
- Pastoureau, M. (2017). *Red: The history of a color*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Postmodernism
- Shahin, S. (1383). A study of the color symbol in theater and literature. *Journal of Fine Arts - Visual Arts*, 18, 108-99.
- Tajik, M.R. (2013). *Black, white, gray*. Tehran, Iran: Tisā.
- Vincent, A. (1371). *Nāzariyehā-ye dowlāt* [Theories of government] (H. Bashiriye, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Ward, G. (1384). *Postmodernism* (A. Morshedizad, Trans.). Tehran, Iran: Qaside Sarā. (Original work published 2003)
- Wittgenstein, L. (1393). *Darbāre-ye ranghā* [Bemerkungen uber die Farben / Remarks on colour] (L. Golestan, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.Taylor, E. B. (1871). *The Primitive Culture*. Reinwald: Paris.

BIBLIOGRAPHY

- Abolhassemi, M. (2018). The Phenomenology of color in painting. *Honar-Ha-Ye-Ziba: Honar-Ha-Ye-Tajassomi*, 23(2), 13-22. doi: 10.22059/jfava.2018.231347.665634
- Albers, J. (1388). Ta'sir-e motaqābel-e ranghā [Interaction of colors] (A. Sherveh, Trans.; 3rd ed.). Tehran, Iran: Ney.
- Babaei, M. (1390). Sociological study of the conflicts in the field of the use of colors in Iranian society in the years after the revolution (Master Thesis). University of Guilan, Iran.
- Badiou, A. (1397). *Siyāh deraxšēš-e yek nārang* [Black: the brilliance of a noncolor] (F. Dabir Moghadam, Trans.). Tehran, Iran: Black. (Original work published 2017)
- Bashirieh, H. (1387). Gozār be demokrāsi [Transition to democracy]. Tehran, Iran: Negāh-e Mo'aser.
- Cocteau, J. (1934), *La Machine Infernale*. Berard Grasset.
- Copestick, J. & Lioyd, M. (2009). Vital color: color themes for every room (F. Salemi, Trans.; 4th ed.). Tehran, Iran: Pashootan. (Original work published 2003)
- Corvin, M. (1995). *Dictionnaire encycopedique du Theatre Tome I*. Paris: Bordas.
- Da Vinci, L. (1956). *Treatise on Painting* (A. Phillips Mc Mahon, Trans.). Princeton: Princeton University Press.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A Thousand Platapus: Capitalism and Schizophrenia* (B. Massumi, Trans.). Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (2009). *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia* (R. Hurley, m. Seem., H.R. Lane, & M. Foucault, Trans.). Penguin Classic.
- Delibere, M. (1964). *La Couleur*. Paris: PUF.
- Eisman, L. (1391). *Ravānšenāsi-ye kārbordi-ye ranghā* [Applied psychology of colors (Pantone)] (R. Zamzameh, Trans.). Tehran, Iran: Bayhaq Ketāb.
- Fakuhi, N. (2013). *Anthropology of Art: Beauty, Power, Mythology*. Tehran, Iran: Sāles.
- Farzan, N. (1377). *Tārix-e tahavol-e honar va san'at-e rang dar Irān va jahān* [History of the evolution of paint art and industry in Iran and the world]. Tehran, Iran: Unknown.
- Gamble A. (1990). Theories of British Poltics. *Political Studies*, 38(3), 404-562. doi: 10.1111/j.1467-9248.1990.tb01078.x
- Itten, J. (1384). *The elements of color* [M.H. Halimi, Trans.; 8th ed.]. Tehran, Iran: . Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Guidance.
- Jaberi Rad, M., & Farajpahlou, A. (1391). Color position in non-verbal communication. *Studies in Library and Information Science*, 10, 114-97.
- Jill, D., & Guitar, F. (2013). Several policies. in: Policy Letters. Tehran: Bidgol





producing new forms and new things, as in the matter of aesthetics, always in the work of transgression, refusal, becoming, and deviation is from norms and meanings, and like aesthetics belongs to the world of representations and pretense or (in Deleuze's words), to the world of schizophrenia. It is as if the body, without the limbs, rejects identity and opens up to its differences and all other differences. This pretense is open to both internal and external differences. A clearer statement is something more than this. In itself, there is a difference; self-difference or difference in self. The same difference and openness of pretense and representation, causes the embrace of color to always remain open to what is, and not to avoid associating or substituting it with politics.

But politics, like Foucault's power, has two faces: positive and negative. What is happening in the theater of the confrontation of power and resistance in our society today is mostly a negative face of politics (here, color), because color, as a symbol of signification, is increasingly on the way to replacing red languages with green heads. Color is the same as Farabi's cryptography and interstellar writings, which challenge the established symbolic order and distribution of the tangible (in Rancière's expression) and portray the ugliness of politics and power in the mirror of its "right"; Hence, today we are witnessing a kind of "war of colors" or "war over colors", in which true color turns victorious.

NOVELTY

Our society today has been increasingly experiencing a kind of politicization of non-political and trivial matters (mostly concrete and supervising daily life). What captivates every color is the antagonistic confrontation of power and resistance. In this theater of confrontation, the more metaphorical and effective its symbolism is, the greater and wider the possibility and talent of its political representation. According to Foucault, the political implications of color are a function of the relations between forces and the technologies of power. Wills for power and resistance (as a form of power) paint their political cover and make politics out of it.

METHODOLOGY

The narration of a color is a narration as long as it appears only in the awe of one color, and its narration turns into another the moment it is represented in the form of a symbolic thing, or plays the role of a "real thing". To put it bluntly, one a symbolic order paints its veil over reality, the color is emptied of what it was, and various faces are painted over, and it hears and reads its story in the language and words of others. Color, after invading the symbolic order, is no longer a color, but something that can be voiced from a discourse perspective. According to Paul Cézanne (1906-1839), "color is the place where the mind and the world intersect" (Abolghasemi, 1397, 16); Therefore, colors are not separate from their interpretation. Following Stuart Hall, we want to say: "We build and reconstruct the world through representation There is nothing meaningful outside the discourse, and discourse is a language or system of representation that expands politically and socially to a set produces and distribute coherent meanings about an important thematic area. Representation is intertwined with the relationship between power and resistance; hence, the play of confrontation of power and resistance is the same scene of the hegemonic game of representations and semantic implications.

FINDINGS

In fact, it is not colors that give meaning to specific political and social movements, but it is political and cultural movements that give colors a special meaning and in some cases cause "color phobia". It is obvious that during the war or during peaceful activities, a storm of colors is created related to those events. The power of colors has always been used to facilitate the differentiation of a group and to create solidarity among the supporters of a particular sect, or to draw the line between themselves and another; like yellow in Turkey, British red coats, French yellow vests, and Nazi browns. So, color always opens a potential for new experiences of the painter / politician, and his existence is always evolving.

CONCLUSION

The concept of color, in Wittgenstein's terms, is an "open concept" that is inherently challenging; hence, color is an essence of being and becoming; it does not cross a bridge and a passage, except in this passage and bridge across, it finds a different meaning. Thus, the concept of color is formed not at the level of intrinsic, but at the level of references and functions. Hence, we should no longer assume the concept of color as an advanced gift, we should not even suffice to refine it, but we should create it ourselves (as Nietzsche wants us to do). This creation, as Deleuze puts it, is an inherently political activity. The concept of color is created from employment and the relationship of influence and affectivity with conditions, and like any other concept, it is "a plurality" (Deleuze). It is precisely at this point that color (as an aesthetic object) becomes political, and as an aesthetic matter, always in the work of





INTRODUCTION

This article is a linguistic and aesthetic reflection on "color" until it finds a political significance and then aesthetic becomes political. Language and speech imply in both broad and original senses and signify in every said and unsaid word, form and emotion, color and colorlessness, written and unwritten, sign and symbol and every visible and invisible thing. In this case, everything and nothingness finds a language and is spoken and makes something out of nothing and adorns it with arrays of "political matter". This is how we encounter the policy of Deleuze of the line-breaking type (a line of creativity, innovation and creation) (Deleuze and Guattari, 2013, 396), Politics is the same as active empiricism, because none of us know in advance where a line is going to turn; like a body in Spinoza that we still do not know what it can do. In the light of this aesthetic view and approach, a policy is created that is incompatible with representation, identity, organism (a generality limited to one identity and purpose) and mechanism (machine closed to a specific function), and to a continuous process of connecting with logic. Rhizomatics and assembly of "and ... and ... and ...", and recognizing the fluidity and variability of given identities and searching for something that escapes the clutches of these identities, becomes politics, the possibility and talent of redistribution of the tangible and construction and replacing different and opposite bonds in contrast to axiomatic ones finds the dominant power. Politics becomes a creative art that cannot be encoded; hence, it is defined in a concordant relationship with aesthetics. So, politics is always more than what we experience. Politics is always accompanied with surplus or potential and difference, that is, something more than what it is. We do not really know what politics can do; still we are eager to know. In politics, we are always confronted with persistent and stubborn presences that are more absent, not only what really exists; Just like Lacan's reality, which returns like a ghost and disrupts the order of things; Or, in Marxist or Derrida terms, a ghost, or the very existence that cannot be referred to, yet everything that is referential, existing, present, and has a quantitative and qualitative characteristic, comes out of its heart (fact = ghost), a repetition that comes from the heart (Deleuze and Guattari, 1987).

PURPOSE

The topic intends to discuss what matter is a political one? Obviously, with the introduction of the concept of "political matter" into the realm of symbolic and linguistic order, theoretical conflicts of stability over its limits and scope of signification begin. These same theoretical conflicts have laid the groundwork for a relatively broad literature on what constitutes a "political matter"; yet man of our time still faces the thought-provoking question of how to tame its rebellious spirit with the key to "definition." By defining politics as a "discourse" or a "mental matter" or a "private matter" or a "social matter" or a "governmental matter", can this long-standing mental and intellectual turmoil be removed?



Color as Political Matter: an Aesthetic-Linguistic Reflection

Majid Azadbakht¹, Ali Asghar Fahimifar^{2*}, Mohammad Reza Tajik³

Received: Feb. 23, 2021; Accepted: Aug. 21, 2021

ABSTRACT

Color in its essence is not only color but a symbol of language, message, significance, art, power, resistance, and politics. In other words, color is a visual, communicative, and perceptual element that can stimulate or alleviate people's emotions and inner self, and change and direct their speeches and behavior. In the teachings of religions as well as intellectual and political discourses, color has been used as a symbol or distinguishing factor, and hence, different and conflicting representations and readings of color and its linguistic and transcendental meanings have been presented. Among these abundant implications, the current paper through an analytical approach and using library resources focuses itself on the political implication of color, and taking into account the relations of color and politics as a hypothesis seeks to prove or disapprove the same with the notion that: Every colorlessness, when comes into contact with a symbolic or real color, becomes a political matter (with an essence of praise or antagonism). This article has two hidden goals: First, to cross the line of traditional definitions of politics and political matter, and design politics as an art, and vice versa (theoretical goal), and second, to acquaint political activists with a different language of politics, which can play a role both as the language of power and the language of resistance in our society today (practical goal).

Keywords: political matter, color, power, discourse, aesthetic linguistic reflection

1. Ph.D. of Art Research Art Research Department of Art Research, Faculty of Art, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

2. Associate Professor of Art Research Department of Art Research, Faculty of Art, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

✉ fahimifar@modares.ac.ir

3. Associate Professor of Political Science Department of Political Science, Faculty of Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

- Olayinka, O. S. (2012). Environmental noise pollution in Ilorin Metropolis, Nigeria. *Nature Environment and Pollution Technology*, 11(4), 553-567.
- Pistrick, E., Isnart, C. (2013). Landscapes, soundscapes, mindscapes: introduction. In: *Etnográfica*, 17(3), 503-513. doi:10.4000/etnografica.3213
- Publication's office of the European Union (2016). Science for Environment Policy: Links between noise and air pollution and socioeconomic status (Vol. 13). Publication's office of the European Union, Belgium: Author. doi: 10.2779/200217
- Shoaa, S., & Niazi, M. (2016). Meta-analysis of the relationship between cultural capitals and body management. *Journal of Iranian Cultural Research*, 9(1), 61-81.
- Smith, M. M. (2015). Social History of sense. In: *Social History* (E. Mousapour Besheli, & M. Ebrahim Baset, Trans.). Tehran, Iran: Samt.
- Soltanian, S., & Narimousa, Z. (2016). Evaluation of Noise pollution in Omidiyeh city 2015. *Journal of Health Res Commun*, 1(4), 12-20.
- Street, S. (2015). *The Memory of Sound, Preserving the Sonic Past*. New York: Routledge.
- Street, S. (2019). *The Sound inside the Silence, Travels in the Sonic Imagination*. UK: Palgrave Macmillan.
- Sykes, I. (2015). *Society, Culture and the Auditory Imagination in Modern France, The Humanity of Hearing*. UK: Malgrave Macmillan.
- Tanaka, A. (2011). The Sound of Photographic Image. *Ai & Society* 27(2). doi:10.1007/s00146-011-0347-1
- Thompson, M. (2017). *Beyond Unwanted Sound, Noise Affect and Aesthetic Moralism*. New York: Bloomsbury Publishing.
- Woolf, D., R. (1986). Speech, Text, and Time: The Sense of Hearing and the Sense of the Past in Renaissance England. *Albion*, 18(2), 159. doi:10.2307/4050313
- Yost, A., W. (2015). Psychoacoustics: A Brief Historical Overview. *Acoustics Today*, 11(3), 46-53.





BIBLIOGRAPHY

- Barthes, R. (2005). *Camera Lucida: Reflection on photography* (N. Motaref, Trans.). Tehran, Iran: Češmeh.
- Bulot, N.J. & Égré, P. (2010). Editorial: Objects and Sound Perception. In: *Rev.Phil.Psych.* 1, 5–17. doi: 10.1007/s13164-009-0006-3
- Campt, T., M. (2017). *Listening to images*. Durham and London: Duke university Press.
- Doornbusch. P. (2006). Presence and Sound; Identifying Sonic Means to "Be there". In: *Conference: Conscious Reframed* (Vol. 1). Beijing, China: Red Gate Gallery.
- Edwards, E. (2005). Photographs and the sound of history. *Visual Anthropology Review*, 21(1-2), 27–46. doi:10.1525/VAR.2005.21.1-2.27
- Fairurn, M. (2015). Social history: problems, strategies, and methods. In: *Social History* (E. Mousapour Besheli, & M. Ebrahim Baset, Trans.). Tehran, Iran: Samt.
- Fuselier, G. D. (1999). Placing the Stockholm Syndrome in Perspective. In: *FBI Law Enforcement Bulletin*. United States.
- Ghafari Jabari, S., Ghafari Jabari, Sh. & Saleh, E. (2015). Effects of Acoustical Design on Providing Acoustic Comfort for Residential Apartments in Tehran. In: *Armanshahr Architecture & Urban Development Journal*, 7(13), 59-66.
- Halliday, S. (2013). *Sonic Modernity, Representing Sound in Literature, Culture and the Arts*. Edinburgh University Press.
- Hendy, D. (2013). *Noise, A Human History of Sound and Listening*. London: Profile Books LTD.
- Howes, D. (2005). *Empire of the senses: the sensual culture reader*. New York: Berg.
- Hunashal, R. B. & Patil, Y. B. (2012). Assessment of noise pollution indices in city of Kolhapour, India. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 37, 448-457. doi: 10.1016/j.sbspro.2012.03.310
- Jordan, P. (2019). Historic Approaches to Sonic Encounter at the Berlin Wall Memorial. In: *Acoustics Journal of Acoustics Science and Engineering*, 1, 517- 537. doi:10.3390/acoustics1030029
- Kahn, D. (1999). *Noise Water Meat, A History of Sound in the Arts*. London: The MIT Press.
- Kane, B. (2015). Sound studies without auditory culture: a critique of the ontological turn. In: *Sound Studies*, 1(1), 2-21. doi:10.1080/20551940.2015.1079063
- Kocka, J. (2015). Losses, gains and opportunities: Social history today. In: *Social History* (E. Mousapour Besheli, & M. Ebrahim Baset, Trans.). Tehran, Iran: Samt.
- LaBelle, B., (2010). *Acoustic Territories: Sound Culture and Everyday Life*. New York and London: Continuum Books.

way, the virtual construction of sound in the context of photographs connects it with the daily life and lived culture of its beholders and leads to different interpretations based on people's assumptions.

CONCLUSION

In the context of photographs, audio indexes are present in a metaphorical and virtual way that help bring back the memory and imagination in their beholders. This form of perception, which is based not only on visual power but also on metaphorical auditory qualities, instills a deeper understanding of the context. In urban photography, sound and auditory perceptions virtually evoke situations that are specific to a particular beholder who has necessarily understood and lived with them. Such an understanding of photographs has a special and distinct meaning while analyzing their forms and structure and presents the function of auditory perception in the face of the social history document as an important interpretive arm in understanding them.

NOVELTY

Since the present study has dealt with the historical perception of photographs through the senses, on the one hand, it can offer critics of photography and art a new interpretive approach to reach a deeper understanding of the same, and on the other hand, provides a ground for social historians to pay more attention to the unique position of social and urban photographs to better understand the history of daily social life.



Iranian Cultural Research



INTRODUCTION

Sound, along with other senses, provides an important part of daily life experiences as Elizabeth Foyster says, "Our senses and our hearing, are always a part of our private lives, our thoughts, feelings and memories". In other words, they are vital parts of our daily life (cited by Hindi, 2013, x). Thus, a study on auditory perceptions, in the history of a social population, and people's daily lives will be of utmost importance in understanding how they experience their world.

The photograph, on the other hand, is a rich source available to researchers of the social history of senses. Especially when the issues of vernacular photographs and types of urban photographs targeting people's living space are raised in a historical context of senses, their cultural and social characteristics are perceived through a sensory recording. Interestingly, photographs are efficient not only at their visual level rather they are also considered in other ways for expressing historicity. As such it can be concluded that photographs do not merely visual histories but they are also indicative of oral histories related to sound, gesture, and relationships (Edwards, 2005, 27).

PURPOSE

The current paper intends to deal with and analyze the implicit layers of sound in photographs. Since urban photographs are considered as documents with the ability to "sensory record" human subjects in urban communities, the power of hearing can be used as one of the human senses in understanding the photograph in the process of interpretation.

METHODOLOGY

It is a hermeneutic (interpretive) state that helps historians and researchers of social history in analyzing photographs in terms of their aspects and contexts as well as in understanding the daily life of people, including their own. The hermeneutic analysis, which pays much attention to the "understanding" of man in social actions, is one of the main explanatory methods in social history. Here, for interpreting photographic documents, hermeneutic historians use daily biological contents (i.e. beliefs, customs, social actions, collective behaviors, etc.) of a particular demographic category based on the data of the social history of senses.

FINDINGS

An analysis of implicit auditory indexes in the content of urban photographs indicates that it is not the "real" track of sound rather indexes that retrieve sound and silence "virtually" through the surface of photographs in the mind of their beholder. In other words, sound and silence provide the possibility of repetition of imagination, mentality, and memory in a different way than the photo itself. In this



Socio-Cultural Analysis of Urban Photography Based on Auditory Perception

Mohammad Hasanpur¹

Received: Dec. 29, 2020; Accepted: Jun. 20, 2021

ABSTRACT

Auditory perception is one of the most important human senses, which is intertwined with the feeling of one's presence in lived life. The analytical properties of sound not only are present in sound physics but also extend to its virtual metaphors. Photographs as a historical document as well as a place of consensus on visual perception and other human senses can provide auditory indexes and virtual symbolic representations of sound in their context. Therefore, in the present paper, the socio-cultural history of senses is used as a method of researching auditory perception in the context of photographs in order to interpret and analyze the implicit layers of sound. The importance of the work is reflected in the fact that urban photographs are considered as documents that can "sensory record" human subjects in urban communities, hence; the beholder-interpreter can use the power of hearing as one of the five senses in understanding the photo within the process of perception and interpretation. Here the question is, how can the auditory perception in a photograph analysis, which has a necessary relationship with visual perception, provide historical information about its text? We hypothesize those urban photographs since they record people's daily lives and information except their visual form and structure, as implicit data that can be analyzed and understood through an auditory-historical understanding of the photographic document. The result shows that the auditory perception when interferes with visual power in photographic documents, creates a wealth of conscious cultural information such as nostalgia, memories, and recollections in its particular beholder. In addition, by tracking auditory indexes as recorded on photographs, the historical, social, and human contexts as well as quality of life and daily life interactions of a demographic category can be studied.

Keywords: auditory perception in photography, social history of sound, sensory photographic recording, social photography, urban photography

1. Assistant Professor of Art Research, Department of Handicrafts, Faculty of Art, University of Sistan and Baluchistan, Zāhedān, Iran

✉ hasanpur@arts.usb.ac.ir



- González, R. J. (2004). *Anthropologists in public sphere*. University of Texas Press.
- Hastrup, K. (Ed.) (1992). *Other histories*. London: Routledge.
- Inglehart, R. (2004). Farhang va demokrāsi [Culture and democracy]. In: S. Huntington, & H. Lawrence, *Ahamiyat-e Farhang* [Culture Matters: How Values Shape Human Progress] (Mannagement Deveopment of Iran Association, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir. (Original work published 2000)
- Inglehart, R. (2004). Sarmāye-ye ejtemā'i [Culture and democracy]. In: S. Huntington, & H. Lawrence, *Ahamiyat-e Farhang* [Culture Matters: How Values Shape Human Progress] (Mannagement Deveopment of Iran Association, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir. (Original work published 2000)
- Landas, D. (2004). Ruined culture. In: S. Huntington, & H. Lawrence, *Ahamiyat-e Farhang* [Culture Matters: How Values Shape Human Progress] (Mannagement Deveopment of Iran Association, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir. (Original work published 2000)
- Mahoozi, R. (2013). An Analysis of Origin of culture and changing and planiing it. *Journal of Philosophical Meditation*, 3(9), 99-118.
- Malinowski, B. (2000). *A scientific theory on culture* [Une theorie scientifique de la culture] (A. Zarrin Ghalam, Trans.). Tehran, Iran: Gām-e Now.
- Pahlavan, Ch. (2003). *Fahangšenāsi: Goftārḥā-yi dar zamine-ye farhang va tamadon* [Essays on culture and civilization] (2nd ed). Tehran, Iran: Ghatre.
- Safinezhad, J. (1989). *Boneh: Agriculture systems in Iran*. Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Safinezhad, J. (1989). *Traditional Watering systems in Iran*. Mašhad, Iran: Astan-e Qods-e Razavi.
- Salehi Amiri, R. (2006). *Culture and its concepts and theories*. Tehran, Iran: Qoqnoos.
- Strang, V. (2009). *What anthropologists Do?* Oxford: Berg.
- Taylor, E. B. (1871). *The Primitive Culture*. Reinwald: Paris.

BIBLIOGRAPHY

- Ashoori, D. (2001). *Acculturation* (S. Sheibani, Trans.). In: Culture and its Issues (Pp 120-142). Minisry of Culture and Islamic Guidance Press.
- Ashoori, D. (2002). Ta'rifha va mafhum-e farhang [Concept and definitions of culture] (2nd ed.). Tehran, Iran: Āgah.
- Azkiya, M., Ghafari, G. (2014). *Jame'ešenāsi-ye towse'e* [Sociology of development]. Tehran, Iran: Keyhan.
- Cuche, D. (2002). *The notion of culture in social scienses* (F. Vahida, Trans.). Tehran, Iran: Sorosh.
- Davari Ardakani, R. (2005). *Tradition and modernity* (1st ed). Tehran, Iran: Saghi.
- Docooster, Michael, (2001) *Acculturation* (B. Montazami, Trans.). In: Culture and its Issues (Pp 70-87). Minisry of Culture and Islamic Guidance Press.
- Edelman, M., & Haugerud, A. (2004). *Ensānšenāsi-ye towse'e va jahāni šodan: az eqtesād-e siyāsi-ye kelāsik ta neoliberalism-e mo'āser* [The anthropology of development and globalization: from classic political economy to the contemporary neoliberalism] (E. Shahghasemi, Trans.). Tehran, Iran: Markaz Motāle'āt-e Jahāni Šodan.
- Edelman, M., & Haugerud, A. (2005). *The anthropology of development and globalization: from classical political economy to contemporary neoliberalism*. Malden, Mass: Blackwell Pub.
- Eriksen, T. H. (2001). *Small places, large issues: An introduction to social and cultural anthropology*. London: Pluto Press.
- Escobar, A. (2011). *Encountering development: the making and unmaking of the third world*. Princeton NJ: Princeton University Press.
- Fakoohi, N. (2002). *History of thoughts and theories of anthropology*. Tehran, Iran: Ney.
- Farhadi, M. (1988). Typology of traditional aids in Iran. *Social and Humanic Science Letter*, vol.29, pp 13-60.
- Farhadi, M. (1991). Vāreh, gomnām va bi āvāze bā sad nām va avāze. *Social science Letter*, 2(0), 203-227.
- Farhadi, M. (1993). Kabutar xānehā-ye Iran, E'jāz-e me'māri va xalāqiyat dar kār-e kešāvarzi, *Iran Zamin*, 2(3&4), 45-70.
- Fukuyama, F. (2004). Social capital. In: S. Huntington, & H. Lawrence, *Ahamiyat-e Farhang* [Culture Matters: How Values Shape Human Progress] (Mannagement Deveopment of Iran Association, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir. (Original work published 2000)
- Geertz, C. (1995). *After the fact: Two countries, four decades, one anthropologist*. Harvard University Press.
- Geleizer, Natan (2004). Ruined culture. In: S. Huntington, & H. Lawrence, *Ahamiyat-e Farhang* [Culture Matters: How Values Shape Human Progress] (Mannagement Deveopment of Iran Association, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir. (Original work published 2000)



Iranian Cultural Research

5

Abstract



CONCLUSION

The issue of development, beyond its Western and modern narrative, has created special experiences that have led to much anthropological criticism. On the one hand, these criticisms are based on indisputable assumptions of Western development and modernity discourse in its first wave, which have also been supported by some pro-development and modernist sociologists and, on the other hand, expresses a local view of culture and attention to "other histories"; processes by which each society builds itself on its own resources. The experience of anthropology has shown that this science, more than anything else, is moving towards a kind of self-critical function for cultures; a critical insight into oneself through the mirror of others. Anthropologists' critiques of cultural assumptions in the West have a long history in anthropology. Although, more attention has been paid to the relationship between anthropology and colonialism, but this critical aspect of anthropology has received less attention despite being the most prominent in developmental anthropology.

NOVELTY

In this article, it is shown that anthropology in this culturally changing environment and emerging indigenous and local anthropology, has tried to move towards a kind of reconstruction in the field of indigenization; a reconstruction that has led to the redefinition of research fields as well as new application domains of the indigenous culture. From the point of view of cultural anthropology, what has enriched and strengthened human life is the diversity of biocultural forms, and this is a necessity that must be continued.

One of the most important features of the developmental program in the 20th century is evolutionary assumptions that are hidden within them. These assumptions have led to an elitist and top-down view of cultural elements, in a way that high and low cultural categories are at the foundation and forefront of development programs, and a cultural/non-cultural dichotomy is introduced based on this elitist and evolutionary distinctions. This issue that Western agents or pro-Western trustees apply in development and other related programs in non-Western countries has led to an unhistorical conception from the cultural and similarly, an implicit tendency to destroy and suppress their own traditional culture (Scobar, 2005, 17).

For this reason, according to some economists and sociologists of the traditional paradigm of development, the globalization of economy requires a special cultural system that is likewise considered as a condition of development and is not separate from it, whether we consider this accompaniment step by step or as a priority of culture over development (Davari Ardekani, 2005, 17). According to this group, development needs a special culture, which is called "culture of development", a culture that's implementation requires the absence of barriers to development.

By accepting the principle of the link between culture and development and that some of the cultural values accelerate the development and some hinder it, cultural anthropology in its last position has shown more flexibility and seeks to reconcile the individuality and exclusivism of cultures with the universality of values of developmental culture. In the meantime, based on the rule of cultural relativity, a kind of intercultural logic has been given in the confrontation with cultures and their relationship. Numerous views have been put forward in this regard. For example, De Coster believes that some themes of the new culture can be gently placed alongside the elements of traditional and non-Western ones, hence, become members of that family, and continue their new life (De Coster, 2002, 74). According to this view, if new cultural themes are calmly and respectfully coexist with pre-existing cultural values, in the most extreme case, traditional values act more as a brake on development than an obstruction of development. According to this claim, although "traditional culture is fundamentally different from today's culture, [but] can change as a result of contact with it, without shaking the foundations of the system" (De Coster, 2002, 73).

Another such modification can be developed near anthropologists. Here, in contrast to the first wave of development, which, from an evolutionary point of view, evaluates the contribution of various countries in global development programs and the growth of modern rationality and civilization based on their distance and proximity to certain ends, they try to suggest a third way under the influence from some postmodernists and poststructuralists such as Foucault.





INTRODUCTION

Culture is one of the most important categories of human life. The concept of culture is an analytical construct that in the context of this concept helps us highlight the parts and components of the reality of life, think about and plan for them. Kruber and White consider culture to be an independent phenomenon of individuals and emphasize its agency (Salehi Amiri, 2007, 42). This means that because culture, as an intangible phenomenon, determines the direction of the thoughts and actions of individuals and society, any decision to change the thinking and behavior of individuals and society requires a change in the foundations of the prevailing culture, which in itself, is a very complex issue (Mahoozi, 2013).

PURPOSE

This article intends to study the relationship between culture and development from philosophical and cultural anthropological points of view and show that why any development program requires cultural considerations whether they are presented in philosophic language or anthropological language.

METHOD

The ties between culture and development require critical attention. This means that neither the culture is a rigid category nor is the development a just and decisive program. Basically, any plan to change the behavior and spirit of societies, as possibly is technical and economic must be social and cultural as well. As cultures are formed and continue to function in relation to their current needs and historical foundations, development and cultural programs must also always be defined in a flexible and jelly-like manner. This critical approach allows us to look for multiple versions of two-pronged reconciliation between indigenous cultures and global development and globalization of development.

FINDINGS

The concept of culture is a central concept and a focal point of cultural anthropology. This science has been organized and developed in the study of non-Western societies. In its anthropological sense, culture does not only mean familiarity with literature, art, and ethics, but in general, it is a collection of more or less formed ways of thinking, feeling, and action of human beings, which is firstly acquired, secondly shared by certain groups, and thirdly the factor distinguishing these groups and communities from other groups and communities (Nik Shaibani, 2002, 117-118). To put it more clearly, culture means the way of life of a certain people in their own environment; this way of life is meaningful and valuable for the same lot, and value systems of each culture, too, are formed on the basis of conditions and contexts of the same culture.



Culture of Development in the Middle of Philosophy of Culture and Anthropology of Development

Reza Mahoozi¹

Received: Apr. 13, 2021; Accepted: Aug. 21, 2021

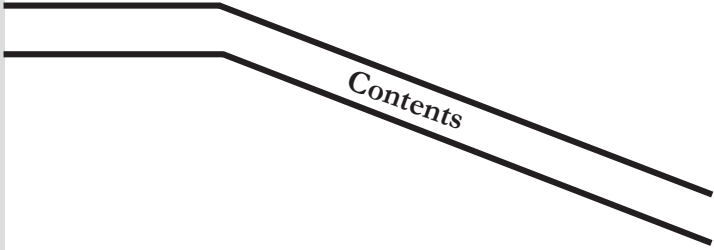
ABSTRACT

Development, in a new purport, requires its own special culture; in a way that it arises from within a particular culture and the same is its backer and supporter. Based on this statement, any state that pursues one of the forms of this development, it must inevitably also provide its cultural context otherwise; development turns into its antithesis. But development-oriented cultural transformation is sometimes accompanied by the omission of some of the pre-existing cultural variables. Cultural anthropology - a study of culture in general meaning - is in the process to recognize, on the one hand, the plurality of cultures by accepting the principle of cultural relativism, and the other hand, consider cultural necessities of development based on a new wave of development and requirement with a value-based approach. With a new branch of anthropology called developmental anthropology, this study with the help of the logic of the lower natives, tries to challenge the developmental elites and make them aware of the consequences of their hasty decisions. In other words, this article intends to analyze the challenge of cultural anthropology and propose some solutions. Today, anthropology seeks to bridge multiple realities of the human world on the one hand, and preserve cultural pluralism as a source of cultural creativity on the other.

Keywords: culture of development, Cultural Relativism, cultural anthropology

1. Associate Professor in Philosophy of Science, Department of Cultural Studies, Institute for Social and Cultural studies, Tehran, Iran

✉ mahoozi@iscs.ac.ir



Contents

Culture of Development in the Middle of Philosophy of Culture and Anthropology of Development

Reza Mahoozi / 1

Socio-Cultural Analysis of Urban Photography Based on Auditory Perception

Mohammad Hasanpur / 7

Color as Political Matter: an Aesthetic-Linguistic Reflection

Majid Azadbakht, Ali Asghar Fahimifar, Mohammad Reza Tajik / 13

Finance Culture: An Analysis of Cultural Perception of Money among the Young Generation

Nemat Allah Fazeli, Saeid Sharifi, Maryam Talaei / 19

A Survey of the Living Experiences of Professors and Students in Virtual Classes during COVID-19: A Case Study of Kurdistan University

Farid Azizi, Zobayr Mohammadi Bolbanabad, Hossein Bagheri / 25

Causes and Consequences of Social Apathy: Case Study of Ilam Province Citizens

Ali Feizolahi, Khalil Kamarbeigi / 33

Journal of Iranian Cultural Research (JICR)

Volume 14, Issue 3, Autumn 2021

JICR is a quarterly journal, Published by Iranian Institute for Social and Cultural Studies (ISCS).

Director-in-Charge & Editor-in-Chief : Hossein Mirzaei, Ph.D

Publisher: Institute for Social and Cultural Studies

Editorial Board

Yousef Abazari, Professor, University of Tehran; **Seyed Saied Reza Ameli**, Professor, University of Tehran; **Ali Behdad**, Professor, University of California; **Hassan Bashir**, Professor, Imam Sadiq University; **William D. Coleman**, Professor, McMaster University; **Hamid Ebadollahi Chanzanagh**, Associate Professor, Guilan University; **Suman Gupta**, Professor, London Open University; **Abbas Kazemi**, Associate Professor Sociology, Institute for Social and Cultural Studies; **Masoud Kosari**, Assistant Professor, University of Tehran; **Jabbar Rahmani**, Assistant Professor, Institute for Social and Cultural Studies; **Reza Samim**, Associate Professor, Institute for Social and Cultural Studies; **Jan Aart Scholte**, Professor, University of Warwick; **Mahmoud Shahabi**, Associate Professor, Shiraz University; **Mohammad Saeed Zokaei**, Professor, Allameh Tabataba'i University.

Referees of this Issue

Afsaneh Kamran, Assistant Professor of Art Research, Kharazmi University; **Mousa Anbari**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Nematollah Fazeli**, Professor of Anthropology, Institute for Humanities and Cultural Studies; **Abbas Kazemi**, Associate Professor Sociology, Institute for Social and Cultural Studies; **Baharak Mahmoodi**, Assistant Professor of Communications, Allameh Tabataba'i University; **Reza Mahoozi**, Associate Professor in Philosophy of Science, Institute for Social and Cultural Studies; **Seyed Hadi Marjaei**, Assistant Professor of Sociology, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Mostafa Mehrayin**, Assistant Professor of Sociology, National Research Institute for Science Policy; **Mina Mohammadi Vakil**, Assistant Professor of Art, Kharazmi University; **Jabbar Rahmani**, Assistant Professor of Anthropology, Institute for Social and Cultural Studies; **Reza Samim**, Associate Professor of Sociology, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Saeid Zokaei**, Professor of Sociology, Allameh Tabataba'i University.

Indexing Databases



- This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution.
License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

- For further information, please visit: www.jicr.ir
- All rights reserved for publisher.

Address:

No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran

P.O Box: 1666914711

Tel: +98 21 22570719

Email: info@jicr.ir

Fax: +98 21 22570777

Website: <http://www.jicr.ir>



Culture of Development in the Middle of Philosophy of Culture and Anthropology of Development

Reza Mahoozi

Socio-Cultural Analysis of Urban Photography Based on Auditory Perception

Mohammad Hasanpur

Color as Political Matter: An Aesthetic-Linguistic Reflection

Majid Azadbakht, Ali Asghar Fahimifar, Mohammad Reza Tajik

Finance Culture: An Analysis of Cultural Perception of Money among the Young Generation

Nemat Allah Fazeli, Saeid Sharifi, Maryam Talaei

A Survey of the Living Experiences of Professors and Students in Virtual Classes during COVID-19: A Case Study of Kurdistan University

Farid Azizi, Zobayr Mohammadi Bolbanabad, Hossein Bagheri

Causes and Consequences of Social Apathy: Case Study of Ilam Province Citizens

Ali Feizolahi, Khalil Kamarbeigi

